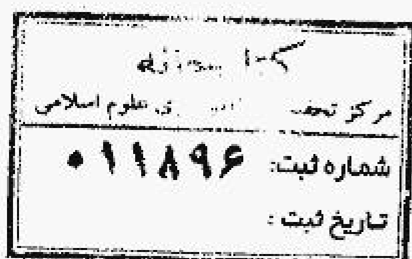






الغدیر جلد ۲۲

مؤلف: علامه و محقق عبدالحسین امینی نجفی

ترجمه: دکتر جلیل تجلیل

ناشر: بنیاد بعثت

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: دوم

تاریخ نشر: ۱۳۶۹

چاپ از: مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت

تهران ـ خیابان سمیه بین مفتح و فرصت

توزیع: فروشگاههای کتاب بنیاد بعثت

تهران: ۷۶۰۱۳۳ـ مشهد ۵۹۵۵۵ـ قم ۳۲۱۱۸

علامهٔ فقید شیعه آیة‌الله مجاهد :
مرحوم عبدالحسین امینی نجفی



الغدیر

ترجمهٔ : دکتر جلیل تجلیل

جلد بیست و دوم

ولاية علي بن ابي طالب حصني

فمن دخل حصني امن من عذابي



ترجمة

الغـــــدير

بسم الله الرحمن الرحیم

بقیهٔ شاعران درقرن نهم

۷۵

ضیاءالدین هادی **تولد ۷۵۸**

(غدیریه) **وفات ۸۲۲**

خدایرا سپاس که روان و جان آفرید، خدایی که آفریدگار مخلوقات ومخصوص به صفت قدم است.

آنگاه بر کسی درود باد، که شرافتش ازهمهٔ آفریدگان بالاتر، و ازهمهٔ عرب وعجم گرامیتراست.

یعنی درود بر محمد مصطفی، که از قبیلهٔ «مضر» برگزیده شد، و خاتم پیامبران ونمونهٔ اخلاق ستوده گردید.

ازآن غلوی که نصاری درخصوص پیامبرخود می کنند، بگذر. و بیرون ازآن، هرچه خواهی دربارهٔ پیامبراسلام، ازصفات نیك بگوی و داوری کن.

آنگاه بدان که علم، دارندهٔ خودرا نجات می‌دهد، بنابراین به رشتهٔ علم چنگ بزن، وآنرا استوار بگیر.

بهترین علم درنظرعارفان،علم کلام است، چراکه حکمتها را دربر گرفته است.

این علمی‌است که ازلحاظ فضل تقدم ازهمه علوم ممتاز است، پس برآن رغبت کن وآن را مغتنم بشمار.

بر تو باد که همواره دقت اندیشه و تفکر را بکار ببری ، چرا که این راه معرفت خدا است ، در این راه پایداری کن .

و پس از این ابیات ، شاعر ما « هادی » وارد مباحث کلام شده و برهانهای مسائل آنرا مطرح کرده و بدنبال آن درخصوص امامت چنین گفته است :

این طریقه و مذهب ما است که پیشوای پس از مصطفی ، حیدر پهلوانان و دلیران است .

یعنی علی أمیرمؤمنان، آن کسی که خدا اورا به قسم خود مخصوص داشته است .

خدا در آیات مبارک ، آنگونه فضل او را ستوده ، که من نتوانم آنرا بنظم بکشم .

دربارهٔ او ، رسول الله سرور و پیشوای ما ، در ایام حج ـ روز غدیر خم ـ فرموده است :

هر که من مولا و پیشوای او هستم ، علی نیز سزاوار پیشوایی و ولایت او است .

پیامبر بزرگوار ، در ضمن خطبهٔ غرائی که در میان جمیع حاضران ادا فرمود أبوالحسن گرامی را ، در آن روز گرم و تفته ـ که باد سوزناکی بهمراه داشت ـ بر گرفت .

تا پس از او ، گمان نبرند و نگویند که نص سفارش پیامبر پنهان و پوشیده مانده و بگونهٔ صریح بیان نشده است .

پس بدینسان ، علی پس از مصطفی جانشین آن بزرگوار است ؛ او فضل تقدم دارد ؛ او کسی است که برهیچ بتی نیایش نکرده است .

درهر خیر و کمالی سبقت داشته ، و درهر جنگی ثبات قدم ورزیده است .

اول کسی است که به قبلهٔ مسلمانان نماز خوانده ، و آگاهترین مردم

برقرآن واحکام است .

درمیان مردم ، نزدیکترین مردم به قرابت پیغمبر ، وبرترین همهٔ مردم ازحیث مزایا ، وجنگاورترین همگان درپیکارها بود .

همتی والاتر ازهر کس ، ومقامی شامختر درعزم وتصمیم داشت

آنجا که فاجران بیچاره روزه نمی گرفتند ، او شبانگاهان بیش از همه عبادت می کرد ، وبهنگام روز ، روزه می‌داشت .

در گفتار ، فصیحترین ؛ و دربیان ، بلیغترین ؟ و در دادرسی دادخواهان ، دادگرترین مردم بود .

ازهمه خوشروتر ؛ ازهمه گشاده دل‌تر ؛ و دربرابر خواهشگران ، ازهمه عطابخش‌تر بوده .

جودش ازهمه بیش ؛ ومالش ، بیش ازهمه در دسترس استفاده مستمندان ، کوه‌نشینان وهمهٔ انسانهای نیازمند بود

پس چگونه می‌توانی کسانی را که درحلم واخلاق وخصال ؛ ودرشجاعت وفضل بزرگ وتدبیر وورع وکرم عالمگیر ؛ با او یارای برابری ندارند ، براو مقدم شماری ؟

در دنبالهٔ این شعر

بریك نسخه خطی ازاین منظومه ، درتهران اطلاع پیدا کردیم ، که شامل ۲۰۷ بیت است که به شیخ حسن رصاص نسبت داده شده و در ۲۵ صفر ۱۲۷۰ به خط سید محمد بن اسماعیل یمانی صنعانی حسینی متوفی ۱۱۸۲ نگارش یافته ، واین شخص یکی ازشاعران غدیر است که ان شاء الله ذکرش خواهدآمد .

شرح حال شاعر

سید جمال ضیاءالدین هادی پسرابراهیم پسر علی متوفی ۷۸۴ ، و اوپسر مرتضی متوفی ۷۸۵ ، پسر هادی پسر یحیی پسر حسین پسر قسم پسر ابراهیم

پسر اسماعیل پسر ابراهیم پسر حسن پسر علی بن أبیطالب[۱] است که یمنی وصنعانی وزیدی است.

یکی از شخصیتهای یمن، واز معاریف فنون علم و ادب است. در شرح حال این شاعر، صاحب «مطلع البدور»[۲] می نویسد:

علامه ابن وزیر در تاریخ خود می نویسد: درطی اعصار از اولاد امام هادی کسی مثل او پدید نیامده، و او جامع دانشهای مختلف بود، و در انواع نثر و نظم دست داشت. در شظب متولد شد و قرائت قرآن را که یاد گرفت، پدرش او را همراه پسر عمویش محمد بن أحمد مرتضی به «صعده» برد، ومدتی در انواع علوم ادبی وعربی تحصیل کرد، و این علوم را پیش دو عمویش مرتضی بن علی و احمد بن علی فرا گرفت. علم تفسیر را پیش شیخ علامه، ترجمان روزگار خود اسمعیل بن ابراهیم بن عطیه بحرامی، و علوم ادبی را در محضر فقیه علامه محمد بن علی بن ناجی دانشمند معروف بیاموخت، و درمحضر همین دانشمند بود که دیوان متنبی را خواند. واصول دین واصول فقه و فروع را پیش قاضی علامه ملك العلماء عبدالله بن حسن دواری و در پیش عموی خودش مرتضی بن علی ـ که درعلم کلام برجسته بود ـ و همچنین پیش عموی دیگرش احمد بن علی یاد گرفت. و بدین ترتیب، هم اجازات روایت و هم از طریق سماع اجازه بدست آورد، که ازجمله سماع «جامع الاصول» نزد قاضی حرم محمد بن عبدالله بن ظهیرة قریشی مخزومی ساکن مکه مشرفه است که در سال تشرف به حج کسب کرد. این شاعر، رسالات ومسائل و اشعار ومنظومه‌های بیشماری دارد، تا بدانجا که شیخ فقیه محمد بن علی بن ناجی درحق او گفته است:

---

۱) شمس الدین سخاوی در الضوء اللامع ج ۶ صفحه ۲۷۲ نسب این شاعر را چنین نوشته است.

۲) احمد بن صالح بن محمد بن ابی رحال یمنی متوفی ۱۰۹۲ درصنعاء.

مراد پیغمبر ازاین کلام که فرمود : «ازفرزندان حسن ، شخصی می‌آید که از زبانش شعر می‌ریزد ، همچنانکه ازافعی سم بیرون می‌آید» همین شاعر بوده است :

تألیفات این شاعر بدین قرارست :

«کفایة القانع فی معرفة الصانع» ،«نظم الخلاصه»[1] که‌آن را شرح کرده است ، «الطرازین المعلمین فی المفاخرة بین الحرمین» ، «التفصیل فی التفضیل» «الرد علی بن العربی» ، «هدایة الراغبین الی مذهب اهل البیت الطاهرین» ، «الرد علی الفقیه علی بن سلیمان فی العارضة و الناقضه» ، و همهٔ این تألیفات موجودات است . و ازجمله بهترین مؤلفات وی عبارت است از :

«کاشفة الغمة عن حسن سیرة امام الامة» و «کریمة العناصر فی الذب‌عن سیرة الامام الناصر» و «السیوف المرهفات علی بن الحدفی الصفات» و «نهایة التنویه فی ازهاق التمویه فی الرد علی نشوان» . و از جمله اشعار او قصیدهٔ «منسك» است که‌آغازآن این است :

بعث الهوی شوقی الی ام القری[2]

این شاعر ، با دانشمندان یمن جنوبی ، مکاتبات ، مشاعره و رفت وآمد و باکسانی مثل : اسمعیل مقری ، و نظاری و ابن خیاط ـ همان کسی که از او اجازه دریافت کرده ـ روابط نزدیك داشته ، و با دانشمندان تهامه مثل : ناشری و نفیس علوی‌که حنفی بود و نسب به عتکی می‌رساند ، و هم چنین با دانشمندان «مخالیف وهواز» همچون فقیه محمد بن حسن سود ـ عابد مشهور مکه که خود یکی از واصلان وادی طریقت‌بود ـ مراسله ومشاعره داشته‌است. این دانشمند ، با همهٔ این علما و دیگران مراوده‌داشته ، و نامش در نزد همهٔ

---

۱) تألیف علامه شیخ حسن رصاص .

۲) شورعشق شوق مرا به سوی مکه برانگیخته ومتوجه کرده است .

بزرگان کشورها ـ حتی درمصر با وجود خشونت و دشمنی اهالی آنجا ـ مورد احترام و زبانزد بود.

چنانکه شرح حال او وبرادرش محمد را، حافظ علامه ابن حجر عسقلانی مصری درتاریخ خودآورده و ازهر دو تمجید کرده است.

ضیاءالدین هادی درناحیهٔ «ذمار» درنوزدهم ذیحجه سال ۸۲۲ وفات یافت وتولدش روزجمعه ۲۷ محرم سال ۷۵۸ بوده است مرگ اوبراهلبیت خود فاجعه بسیار بزرگی بود وگران تمام شد، چنانکه ازسطح معمول صاحبان ثروت در شهرهاوبلادمحروم شدند، وگروهی درمرگش مرثیه گفته‌اند. وبهترین مراثی ازآن میان، رثای فقیه ادیب عبدالله بن‌عتیق معروف به «مزاح مروعی» است. این بود خلاصه‌ای ازآنچه در «مطلع البدور» نقل شده است.

شمس الدین سخاوی در «الضوء اللامع» ج ۱۰ ص ۲۰۶ از این شاعر ذکر کرده وگفته است: شیخ ما، در «اخبار» خود ازاویاد کرده وگفته است که این شاعر به علوم ادبی توجه خاص کرده و درآن سرآمد بوده و منصور فرماندار صنعاء را مدح گفته و در روزعرفه سال ۲۲ (۸۲۲) وفات یافته است. و «ابن‌فهد» در «معجم» خودنوشته است که: این‌شاعر، خوش سخن بوده، وفضلا به شنیدن کلامش رغبت می کردند، ومؤلفاتی نیز داشته و ازآن جمله است: «الطرازین المعلمین فی‌فضائل الحرمین» و «القصیدة البدیعیة فی‌الکعبة الیمینه الثمینة» که مطلع آن قصیده این است:

خیال وآرزوی وصال لیلی، شبانه به من روی‌آورد؛ و دلم را درشکوه ولطایف بیکرانش، واله وسرگردان ساخت [۱].

وسخاوی دربارهٔ برادر این‌شاعر «محمد بن ابراهیم بن علی» شرحی آورده و در ضمن آن گفته است: تقریباً درسال ۷۶۵ متولد شد و در شاعری ممارست

۱) این بدیعیه درجزء ششم الغدیر ص ۴۵ ط ۲ ازایضاح المکنون نقل شده است.

کرد و درآن استاد شد و در رد فرقهٔ زیدیه کتابی بنام «العواصم والقواسم فی الذب عن سنة أبی القاسم» و همین کتاب را در کتاب دیگری به نام «الروض الباسم عن سنة ابی القاسم» خلاصه کرده است وتقی بن فهد درمعجم خود یادی ازاین معنی کرده وضمن ابیاتی گفته است:

دانش میراث پیامبر است، و در حدیث نیز چنین‌آمده و علما ورثهٔ انبیاء هستند.

هرگاه خواسته‌باشی که این‌حقیقت‌را بدانی که وارثان این دانش کیانند واین چگونه میراثی است.

(بدان که:) پیامبر بزرگوار، جز حدیث گرانبها، برما کالایی درمیان ما به ارث نگذاشته، واین بهترین کالا ومتاعی است که ازاو داریم.

ما برآنیم که: حدیث، میراث پیامبران است؛ در میان هر گفتاری، تازگی و ابتکار، ازآن سخن پیامبر است.

این شاعردرمحرم سال ۸٤۰ درشهرصنعاء وفات یافته ومورخان تاریخ‌وفات او را پیش از این تاریخ نگاشته‌اند[1].

حسن آل أبی عبد الکریم

۱ـ فروع چکامهٔ من، دربدیع، اصول شمرده می‌شود؛ وسخن من، ریشه درمعانی وبیان دارد.

ـ لبه تیز شمشیر فکرتم، هرگز کند نمی‌شود، و دگر تیغها، در کنارتیغ اندیشه‌ام کند هستند.

ـ خوبی که درجانم ریشه دارد، داد و دهش است، وجانم را به هرسو که خواهد می کشد.

ـ اخلاص وصداقتی که درمحبت دارم، مرا راهنمایی می کند. وآنچه را

۱) الضوء اللامع ٦: ۲۷۲.

قلب سلیم می‌پذیرد، گردن می نهم .

۵ـ در سلوك راه والای بزرگیها ، گوهرها می آرایم؛ واشعاری می سرایم، که فصول آن ، حسن سلوك را شرح می‌دهد .

ـ از اندیشهٔ خود کاخهای استواری پی افکندم و درپیشگاه خدای جلیل پاداش بزرگ خواهم داشت .

ـ آنکه شیفتگی دل را به رخ می کشد ، ریا نمی‌ورزد ، بلکه بیان این شیفتگی بجهت آنست، که همچون تیرهایی بر چشم ملحدان می نشیند وفرو می‌رود.

ـ این گنجینه وبضاعتی است که ستودن آن ضایع نمی‌شود ، ویقین دارم که پاداش بزرگی درپی خواهد داشت .

ـ با تراویدهٔ طبع وچکامهٔ محبت است ، که من به اوج رستگاری می‌رسم . وهرگاه خود نیز به جهان دگر منتقل شوم ، نام من می‌ماند و از صفحهٔ روزگار محو نمی‌شود .

۱۰ـ بیاد این عشق و وداد است که شبها را به روز می آورم ، وبهره هامی گیرم تا مگر به وصال جانان برسم .

ـ خویشتن را یاری و دلداری می‌دهم و دل خود را راهنمایی کرده ، می گویم :

ـ ای نفس ، هرگز ازطلب معانی بازنایست ؛ و ای دل ! مباد که ملامتگر ، ترا از این آرمان به بیراهه بکشاند .

ـ دراین اوج کرامت ، می توان احساس افتخار وسروری کرد ، وبه عز ومجد وبزرگواری نائل شد .

ـ ای دوست ، سوارشدن برپشت مجد وبزرگواری سخت دشوار است، لکن این مرکبی است که برعارفان راه ، رام می‌شود .

۱۵ـ زهد و عفت ، زیباترین اوصاف آدمی است ؛ و زیباتر ازآن اینکه

بگویند صاحب فضل است .

هیچ مرتبه‌ای نیست ، جز اینکه درمیان مفاخر ، فضل در آن میان مقام شامخی دارد :

ـ چه خوش‌است آن زندگانی که در کنار آن ، دانش و نام نیك درصفحهٔ روزگار جلوه گری کند .

ـ شیفتگان دنیا ، اگر چه روزگار درازی کامرانی کنند ، سرانجام از بین می‌روند ، لکن نام نیك ازجریدهٔ روزگار سترده نمی‌شود .

ـ پس ای کسی که در صفای عیش و لذت فرورفته و آرمیده‌ای ، و از سرنوشتی که برتوفرمانروایی دارد ، غفلت داری .

۲۰ـ آنگاه که جوانی با پیری درهم آمیخت ، وسپاه پیری بررخسارآدمی حمله‌آورد .

ـ برتو باد که توشهٔ پرهیزکاران به چنگ‌آوری ، چراکه این پیامی ، است که پیامبر بشارتگر وبیم دهنده برتو داده است .

ـ آنگاه که‌دنیا برتو سخت بگیرد و از تو روی برتابد ، آن را نکوهش مکن ؛ وآنگاه هم که برتو روی‌آورد ، بدان که هردوحالت ، زوال پذیراست .

ـ هرگز پیروی ازنفس وهوای نفس‌مکن ، چراکه ترا از راههای‌هدایت منحرف می‌سازد .

ـ همواره نفس را به صبروشکیب سفارش کن ، و او را پند بده که نفس ، سخت به بدی فرمان می‌دهد ، و دراین راه شتاب دارد .

۲۵ـ از دنیا ، به قدر کفایت برگیر ، و عفاف ، پیشه کن ، که همچون عفاف یاوری پیدا نمی‌شود .

ـ از روی عفاف ، حرص ناپسند را به صبر جمیل مبدل کن ، که اقامت دراین جهان اندك است .

ـ آیا نمی‌بینی که گردش ایام ، دایره وار بدنبال هم می‌چرخد و سپری می‌شود ؛ و در آن میان ، راهی به نجات نیست .

ـ زمانه ، خوی بدی دارد که همواره ، ازپس شادی اندوهی می‌آورد . ومردم زمانه ، اگر هم دیر گاهی بزیند ، کوچ خواهند کرد .

ـ براینکه قضاوقدر حتمی الهی حکمرانی کند ، همواره خشنود و تسلیم باش . وصبر وشکیبائی دراین راه ، بس زیبا است .

۳۰ـ هر گاه خردمند هستی ،عنان این جهان را رها کن ، زیرا نالهٔ زنان ناله کننده را فریاد رسی نمی‌کند .

ـ چقدر شاهان ومالکان ، که دنیا نابودشان کرده ، و ملك و مالکیتشان ناپذیر شده است . اما ملك خدا بی زوال وجاودانه است .

ـ این دنیا به چه کسی‌وفا کرده‌است؟ پیوسته حوداث دنیا، بالشکرمصائب برما می‌تازد .

ـ وچه کسی ازحملهٔ او جان سالم بدربرده و از دسترس دنیا ـ ولو آدم قویدستی هم بوده ـ خود را نگهداشته است ؟ .

ـ جمع نیکان ویاران را می‌پراکند ، و خوشی آنها را برهم می‌زند . وهمیشه قرین ملالت و دلتنگی است .

۳۵ـ در این جهان ، سود عین زیان ؛ وصفا ، عین تیرگی و ظلمت است . شیرینی همانا تلخی ؛ و گرامی ، همواره خوار وبیمقدار است .

ـ آنکه ازاین جهان کوچ می‌کند ـ ولو اینکه عیالوار باشد ـ به‌آرامش می‌رسد ؛ و کسی که به دنیا دل بسته و به خاندان و عیال دل خوش کرده است ، هلاك می گردد .

ـ جانم فدای کسانی باد که به نعمتهای دنیا دل نبسته‌اند ، وناپاکیهای جهان ، دامنشان را نیالوده است .

ـ کسانی که به ریسمانهای این جهان چنگ نزده ، و آفات و دشنام و نیکنامی دنیا ، آنها را فریب نداده است .

ـ کسانی که در دنیا ، عفاف و کفاف و زهد و تقوی و جزای خیر را برگزیده‌اند .

۴۰ ـ این کسان ، خاندانی هستند که خداوند آنها را برهمه طبقات مردم ـ از بزرگ و کوچك ـ برتری داده است . اینان شکیبایان و ایثارگرانی هستند که هستی خود را می‌بخشند .

ـ و در بخشش همچون سیلی هستند، لکن سیلی که به باران و غطا سبقت می گیرد همواره خدایرا حمد می کنندو شکر وسپاس پروردگار بجای‌می آورند و راه رستگاری مردم را در روزقیامت هموار می کنند .

ـ بی هیچ تردید و گفتگویی دانشوران عامل و نکوکرداری هستند . که دانششان بنیاد دانش عالمیان است .

ـ آنگاه که تاریکی شب فرارسد پیوسته در رکوع و سجده و عبادت بسر می‌برندآری شب عبادتگران طولانی وپربرکت است .

ـ توبه گزاران وستایشگران‌راستین خدا وصاحبان عقل وخرد و در دل عارفان همچون عقل تابنده و رهنماینده هستند .

ـ افراد این خاندان همگی اهل زهد وخشوع و عبادت ، و کسانی‌هستند که درمیان عالمیان همتایی ندارند .

ـ خاندانی که همگی‌عترت پاکان ، خاندان محمد صلی‌الله علیه و آله هستند ، پیمبری که زبان وحی ، او را شناسانده است .

ـ پیامبر بشیر و نذیر و پاك ، که همچون پرچمی در جهان سربرافراشته است ، حبیبی با نجابت وشاهد و دارندهٔ رسالت است .

ـ پیامبر جامه در سر کشیده و گلیم بر خود پیچیده‌ای [۱] ، که حتی هیچ عیبجوئی نمی‌تواند از او روی برتابد .

۵۰ـ چراغ تابانی که ازفضیلت برخوردار ، و مایهٔ جدایی حق از باطل بود ؛ وآیینی هدایتگر را با آیات روشنگری بیاورد .

ـ چنان معجزه‌هایی آورد ، که زبان هر وصف کننده‌ای از توصیف آن ناتوان است ؛ وبوسیله این معجزه‌ها ، مشرکان را نابود ومتوحش ساخت .

ـ بامعجزات پیامبر جهانی روشن ، ودر گیتی هدایت پدیدار گردید. واسلام از پس آنکه خوارداشته می‌شد ، عزت واحترام پیدا کرد .

ـ پس ای آن بهترین برگزیده‌ای که برای هدایت امتی بزرگ برگزیده شدی، وای گرامی‌ترین موجودی که شایستهٔ گرامیداشت هستی و ریشه در جهان کرامت دوانیده‌ای .

ـ زبان هرستایشگر استادی درستایش و نعت تو کوتاه ونارسا است ، پس من درپهنهٔ مدح تو چه چیزی بگویم که سزاوار باشد ؟

۵۵ـ در ستایش و مدح تو ، خدای جل جلاله چنان مدحی گفته ، که برهیچ پیامبری نفرموده است .

ـ بالاتر از این توصیفی که خدا درباب تو فرموده یعنی : اینکه تو خلق بزرگ وخوی بسیار پسندیده‌ای داری [۲] ـ چه می‌توان گفت ؟

ـ تو شهر دانشی هستی که علی عليه‌السلام نیز درآن است ؛ و ازغیر این در ، کسی نمی‌تواند وارد آن شهر گردد [۳] .

ـ پیشوایی که گمراهی را نابود کرده ، و شعله هدایت را بر افراخته ،

---

۱) اشاره به القاب « مزمل » و « مدثر » .

۲) اشاره به آیه انك على خلق عظيم .

۳) این روایت درجلد ششم ص ۶۱ـ ۸۱ ط ۲ الغدیر آمده است .

ومشرکان را به باد نابودی وفراموشی سپرده است .

ـ امامی که بردوش پیامبر ﷺ صعود کرده ، و حاسدانش از مقام شرف نزول کرده وساقط شده‌اند .

۶۰ـ او بود که قرص نان جوین خود را برسائل بخشید ؛[۱] و دربرابر ، بفرمان خدا ، قرص خورشید که غروب کرده بوده طلوع کرد[۲] .

ـ او با پیامبر ، در جنگهای احد و خیبر ـ که از هرسو حوادث روی می‌آورد ـ بیعت کرد .

ـ وبیعت بزرگ دیگر که « خم » نامیده می‌شود ، وپیامبر درآن خطبه خواند ، وآن بیعت را اعلام داد .

ـ و پیغامبر از بالای مرکب اشتران ، دست راست علی را گرفته ، ومی‌فرمود :

ـ آگاه شوید وگوش فرادهید ؛ و هر کسی را که در این جمع نیست ، خبر دهید ؛ هربزرگ و کوچکی ازشما ، این پیام را بدقت آویزهٔ گوش کند .

۶۵ـ من ازجانب پروردگار آسمانها پیام می‌دهم : هر که را من سرور و پیشوایم ، علی هم پیشوای اوست .

علی پیشوای مؤمنان است ؛ هر که جز این ادعا کند ، تبهکار و نادان است .

✻ همگی ـ درحالی که دردهایی در دلهایشان پنهان بود ـ می گفتند : « ای علی ، تبریك برتو ، مبارك باد برتو .

ـ چه کسی چونان علی است ، که محمد ـ بهترین پیامبران ـ دوست و یاور اوست . »

---

۱) حدیث این فضیلت در جلد هفتم ص ۹ ـ ۱۳ ط ۱ آمده است .

۲) مضمون روایت درجلد ۳ صفحهٔ ۱۰۶ ـ ۱۱۱ ط ۲ الغدیر ذکر شده است .

ـ هان ای کسی که اسلام را پس از سرشکستگی رفعت دادی، و دین خدا را ـ تا به اوجی که خدا می‌خواست ـ بالا کشیدی.

۷۰ـ ای شیر خدا، ای آن کسی که دلاوری وشجاعت او، کام دشمنان را تلخ کرده است.

ـ ای کسی که دل حوادث درپیش او فرو می‌ریزد، و کارهای سخت پیش او آسان می‌شود.

ـ ترا برمصیبت فرزند شهیدت تسلیت می گوئیم، این سوك و ماتمی است که بر آسمانیان نیز گران وسنگین است.

ـ فرزند گرانمایهٔ ترابدترین مردم ـ کسانی که ازراه صواب، به دربوده و از تبهکاران محسوب می‌شدند ـ به کوفه دعوت کردند.

ـ وهنگامی که روی‌این‌دعوت، پیش آنها رفت، پیمان دعوت را شکستند. آری، مکاران، همواره از راه منحرف می‌شوند.

۷۵ـ کینه های خودرا از جنگ بدر، بدینگونه آشکار کردند، وآن چنان نمونه‌های حیله وتبهکاری نشان دادند، که همیشه در بلندیها به چشم می‌خورد.

ـ درحالی او را محاصره کردند و همه در کنارفرات فرودآمدند ـ که خاندان رسول الله از آن نمی‌توانستند سیراب شوند و رفع تشنگی کنند.

ـ سرور ما حسین علیه‌السلام آنجا که دید اینان به ورطهٔ ضلالت افتاده‌اند، وموقعیتی فرارسیده است که بکلّی اوضاع دگرگون می‌شود،

ـ درمیان یاران دلاور خویش بپا خاست، وبا نرمی ومهر خطاب به‌آنها چنین گفت:

ـ «هان ای یاران، اکنون که شب دامن خودرا برزمین گسترده وهمه‌جا را فراگرفته است، شما بروید.

۸۰ـ شما انجام وظیفه کردید، واز اینکه قبول پستی ومذلت کنید ، سرباز زدید ، اینك اینان فقط قصد جان مرا دارند . »

ـ دراین هنگام ، هر کدام ازیاران که شیری دلاور و بزرگواری فداکار بودند ، برپاخاسته و داد سخن دادند .

ـ همگی ، از این سخن مولا ، گریه و فغان سردادند ، واظهار داشتند : « جان ما فدای تو باد، وجان ما در راه تو بهایی ندارد ، و کمترچیزی است که فدا می کنیم .

ـ هرگاه ما ، ترا که در روز قیامت راه نجات ما هستی ، در میان این دشمنان تنها بگذاریم وترا به دشمن تسلیم کنیم ،

ـ درآن روز درپیشگاه پیغمبر و دامادش علی و دخترش زهرای بتول ، چه عذری خواهیم داشت ؟ » .

ـ پس آن بزرگوار فرمود : « خدا برشما پاداش نیك دهد ، من در روز قیامت وسیلهٔ نجات شما خواهم شد . »

۸۵ـ یاران حسین ، چنان استوار ایستادند که گویی کوههای بلند بودند و در نثار جان همچون سیل روان جود می‌ورزیدند ومی‌خروشیدند .

ـ شیران دلاوری ، که بیشه‌های مرگ ، میدان جولانشان بود ، وبرروی اسبان تیزروآرام می گرفتند .

ـ بزرگواران وبخشندگانی که بذل جان ، بخشش وهدیهٔ آنها محسوب می‌شد ؛ وتیرهایی بودند نوك نیزه‌های تیز آرامگاهشان بود .

ـ شیرانی که ازتیغهای براق چنگال داشتند، بارانهایی بودند که ازخون سرخ سیل می‌ساختند .

۹۰ـ آنگاه که در روزگار ، حادثه‌ای بزرگ و ناگوار روی می‌داد ، وجودشان بردشمنان خیلی سنگین وتحمل ناپذیر می‌بود .

ـ اینان خروشیدند و حمله بردند و اندوه دل از خاطر حسین زدودند، و با چنان عزمی بلند به جهاد برخاستند، که بربالای ستارهٔ سماك مكان دارد.

ـ صف نیزه‌های بلند این مردان زره‌دار، همچون کوچه‌ها؛ نمایان است. وشمشیرهای این پهلوانان، همه کشیده وآماده است.

ـ و چنان جانبازی کردند که ضربهٔ تیغها و نیزه‌هاشان بردشمنان سخت فرودآمد و دلاوریشان کوههای بلند را متلاشی ساخت.

ـ شمشیرهای برق زننده در بین تیغهای دیگر پهلوانان بی‌همتا و بی‌نظیر ونیزه‌هاشان درشکافتن سینهٔ دشمنان هولناك است.

۹۵ـ گردوغبار میدان کارزار، همچون ابرآسمانی؛ و درخشیدن تیغها، همانند برق و رعد به چشم می‌رسد؛ وسیل خون دراین میان جاری است [۱].

ـ یاران حسین که اطراف‌آن بزرگوار حلقه زده‌اند، گویی جوانان وبچه‌های شیرند که پیرامون شیر فراهم گشته‌اند.

ـ جانهای گرامی خودرا در کف اخلاص نهاده وآمادهٔ جانبازی هستند. وهرآن کسی که ازجان خود مضایقه کند، خوار و ذلیل است.

ـ اینان میوهٔ کرامت و بزرگواری را، درکشتزار آرزو چیده‌اند. وآرمان وآرزوشان بدین واسطه به کمال رسیده است.

ـ اینان بدرجه‌ای رسیده‌اند که درهرفضیلتی پیشگام گشته، وبه درجات ارزنده‌ای رسیده‌اند، که هیچ‌آرزومندی بدان پایه نرسیده است.

---

۱) این بیت‌آل عبدالکریم یادآور بیت معروف زیر ازبشار است.

کأن مثار النقع فوق رؤوسنا — واسیافنا لیل تهاوی کواکبه

که فردوسی نیز ازهمین بیت متأثر است، آنجا که گوید:

درخشیدن تیغهای بنفش — درآن سایهٔ کاویانی درفش

توگفتی که اندرشب‌تیره‌چهر — ستاره همی برفشاند سپهر

مترجم

۱۰۰ـ اینان با دیدهٔ بصیرت و به نیروی ایمان، حوران بهشتی را دیده، و در پهنهٔ آرزو وامید، بدانان واصل گشته‌اند.

ـ ارواح پاکباخته‌ای را نثار راه حق کرده‌اند، که مرگ را عین سعادت وآسایش می‌دانند؛ و درسایهٔ گستردهٔ پهن بهشت مسکن گزیده‌اند.

ـ آنجا که اقتضا داشت، حق حسین را برخودشان به راستی ادا کردند، وچنین یاران وفاداری اند کند.

ـ آوخ که بدنهای بی جان‌این پاکان، درپیشگاه امامشان برزمین‌افتاده، وبادهای سخت بر آنها دامن گسترده بود.

ـ این تن‌های برهنه، از گرد و خاك نبرد، کفن پوش بودند؛ وخون سینه‌شان، به عوض‌آب فرات، اندامشان را غسل می‌داد.

۱۰۵ـ ازآن چه گروه یاران، جز خود امام وحضرت زین‌العابدین عليه‌السلام که بیمار بود، کسی برجای نمانده بودند.

ـ و سرانجام، در حالی که خود امام به خاك و خون غلطیده بود، همه اطرافیان وکسانش نیز پیرامون او نقش زمین شده بودند. آری‌آن کسی که با فرومایگان درآویزد، به ظاهر اینچنین گزند می‌بیند.

ـ این امامی است که بردشمنان، چنان حملهٔ علی وار کرد، که از آتش آن، کوههای بلند متلاشی می‌شود.

ـ سوار برمرکبی که ازجامهٔ خود شکوهی داشت، ونگاه بلند دلاوران، نعل پای‌آن مرکب محسوب می‌شدوخاك پای او را طوطیای چشم می‌کردند.

ـ او زرهی همچون صفحهٔ آبدانها برتن؛ و تیغی که نیزه‌های بلند را می مانست، بر کف داشت.

۱۱۰ـ این شخصیت بزرگ ـ که سروگردنی بالاتر وبلندتر از دیگر پهلوانان داشت ـ همهٔ دلاوران را بر زمین کوبید؛ اسبان وگروه لشکریان،

کشته و بر زمین افتاده بودند.

ـ بسا از این پیکرها، از پشت، نیزه‌های باریك خورده بودند، و بسا کشتگان که با شمشیر کشته شده بودند.

ـ اینها پیکر دلاورانی بودند، که برلشکر مشرکان تاخته، و نیزه‌هاشان بر نیزهٔ آنها برتری پیدا کرده بود.

ـ امام که با دلی شکیبا، وبا بردباری شگفت دربرابر شداید، از راست وچپ سراغ این کشتگان را می گرفت.

ـ در این هنگام بود که امام حمله می کرد؛ و دشمنان، از ترس پای به فرار می گذاشتند؛ گوئیا که این علی است که در قلب صفوف دشمنان، به حرکت آمده است.

۱۱۵ـ زمانی که دشمنان، پستی را به مرحلهٔ آخر رساندند، وهرعزیزی ذلیل و هر ذلیلی عزیز می‌شد.

ـ دراین موقع، لشکردشمن یك حملهٔ همگانی براوانجام داد، وشمشیرها ونیزه‌های کوچك وبزرگ، ازهرسو باریدن گرفت.

ـ امام، چنان حمله‌ای کرد که جمع دشمنان را ـ همچون گربه‌ها که از صدای برخورد تیغها فرار کنند ـ پراکنده ساخت.

ـ دراینجا بود که امام را آن چنان تیرباران کردند، که از قوای امام، جز اندکی چیزی نماند.

ـ پس بحال تشنه، از اسب به زمین افتاد، و برروی تلهای خاك مسکن گزیـد.

۱۲۰ـ اسبش بسوی خیمه‌ها روانه شد، درحالی که این اسب، دیگرآن بزرگمرد حمله کننده را برروی خود نداشت.

ـ بانوان مطهرازخیمه‌ها حسرت کنان بیرون آمدند وبرمولا وسرورشان

حسین گریه سردادند .

ـ پس واسفا ، که سکینه پیش اسب آمد ، درحالی که برسینهٔ او بوسه می‌زد ، چنین می گفت :

ـ « ای پدرمن ، تو ماهی‌بودی که به نورت همه مردم را ارشادمی‌کردی، لکن ماهی که درنهایت کمال ، افول کردی وناپدید شدی .

ـ تو برجهان هدایت همچون چراغی پرتوافکن بودی ، لکن هواداران پستی و ذلتترا خاموش کردند؛ وبرای دین ، کسی که این کار ترا انجام دهد، نمانده است .

۱۲۵ـ ای پدر ! تو نوری بودی الهی که ترا خاموش کردند ، اما باید دانست که همه کارها به خدا باز می گردد .

ـ ای باغ وگلستان مجد و شکوه ، تو که رفتی ، همه گیاهان عزت وبزرگواری که طراوتی داشتند ، پرپر شده وخشکیدند .

ـ سرورا ! این داغ تو براسلام خیلی سخت است . برای مردم این داغ وسوگی بس بزرگ وشگرف است . »

ـ آنگاه زینب پیش اسب آمد ، درحالی که سرگشته و پریشان ، واشك بررخسارش جاری بود .

ـ زینب ، اسب را که خون‌آلوده‌دید، ودید که پوشش‌خود را برافکنده ، وآغشته به خاك وخونین است .

۱۳۰ـ رخ خاك‌آلودرا بوسه‌ای‌زد ، وآنگاه از زنان‌پاك سیرت که‌پیرامون او بودند ، ناله بلند شد :

ـ ای برادر ، سفارشهایی که محمد ﷺ کرده بود ، در میان ما کنار گذاشته شد ، ومردم نادان ترا بدشمنی پیغمبر وکینه او هلاك کردند .

ـ ای برادر ، وحشیان خاندان امیه بر ما چیره شدند ، و بندگان

وحرامزادگان برما سیادت یافتند.

ـ هرگاه پیغمبر و وصیش (علی) حاضربودند، چه دستی جرأت داشت که بسوی تو دراز شود؟»

ـ آنگاه شمرملعون، او را ـ که زانو زده بود ـ به کنار زد، آن‌سنگدلی که کفر سراپایش را گرفته و در وجودش ریشه دوانیده بود.

۱۳۵ـ و رگ گردن آن تشنهٔ بزرگوار را برید؛ واینجا بود که ریشه‌ها وشاخه‌های مکارم وبزرگواری قطع گردید.

ـ رشته‌های استوار اسلام، سست شد؛ وهدایت نابود گردید؛ وبزرگمرد جهان معانی وافتخار، زبان از گفتن بربست.

ـ فرشتگان وجن و انس، همه براو نوحه سرودند. و نزدیك بود که دریاهای هفتگانه، به رسم اشك بروی سرازیر شوند.

ـ پهنهٔ زمین گسترده را زلزله گرفت، و کوهها وبیابانها به جنبش‌آمدند

ـ جهان پست، پرده‌های عزت را بدرید، و دل کائنات به دردآمد.

۱۴۰ـ فسوس برآن دیاری که‌آن تن پاك برخاك افتاد، و سرش بالای نیزه‌ها به حرکت آمد.

ـ خدا می‌داند که چه مصیبت بزرگی دامن مردم را گرفت، وچه سوك عظیمی جهان اسلام را درخاموشی وبیقدری فروبرد!

ـ واین مصیبتی چنان بزرگ است که برزمینیان، سخت بزرگ؛ وبر آسمانیان، سنگین وغیر قابل تحمل است.

ـ فرزندان پیامبر وخاندان وحی، درخاك کربلا برهنه و داغدیده‌اند، لکن خاندان «حرب» درکاخها آرمیده‌اند[1].

۱) خاندان حرب: بنی امیه. حرب بن امیه جد اعلای بنی امیه وپدرابوسفیان است (قاموس الاعلام).

ـ و شگفتا که یزید بر تخت خلافت تکیه زده ، وحسین بر خاک کربلا کشته شده است .

۱۴۵ـ فرزند پیامبر ـ پیشوای امت و سرور همه انبیا ـ بالب تشنه ، مظلومانه، به قتل رسیده است .

ـ اوسلالهٔ پیغامبر بر گزیده ، و حبیب خدا و فرزند فاطمه است ؛ و کجا چنین بزرگانی همانند دارند ؟

ـ براستی که چه نیکو گفته است شیخ بزرگوار و صاحب معالی علی حلی [1] ؛ و با این شعر خود ، فضیلت بزرگ به دست آورده است ، آنجا که گوید :

ـ [درمیان مردان بزرگ ، هیچ جدی به کمال محمد صلی الله علیه و آله نیست ؛ و درمیان بانوان ، هیچ زنی به پایگاه حضرت فاطمه علیها السلام نیست] .

ـ برحسین علیه السلام ، این افتخار بس که چنان جدی و چنان پدر و مادری دارد ، که بنیاد ریشهٔ هر بزرگواری وافتخار هستند .

۱۵۰ـ ای مولا وپیشوای حق ! سیل اشک از دیدگانم خشک نخواهد شد، واندوه وسوکم مدام سنگینی خواهد کرد ، وهرگز تخفیف نخواهد یافت .

ـ نه حلقه دیدگانم از سرشک غم خشک خواهد شد ، و نه آتش اندوهم لحظه‌ای کاستی خواهد گرفت .

ـ اگر چه « صبر جمیل » در نظر ما زیبا و جمیل است ، اما همین صبر جمیل ، برمصیبت تو ، جمیل و زیبنده نیست .

ـ من در عزای تو ، براسلام و هرچه مجد و بزرگواری است ، تسلیت می گویم . اندوه اسلام وبزرگواران عالم دربارهٔ تو ، اندوه جاودانه است .

---

۱) این بیت از لامیه شیخ علاء الدین علی حلی است که شرح حال او در جلد ۶ یاد شد . وتمام این قصیده را درص ۳۹۵ ـ ۴۰۱ ، ط ۲ آورده‌ایم .

ـ ای شتر سواران ، و ای کاروانیانی که از کربلا گذر می‌کنید ، در این دیار درنگ کنید وطوافی بجای‌آورید وبگوئید :

ـ « ای فرزند پاك پیامبر هدایت ، محمد [صلى‌الله‌عليه‌وآله] ! ای کسی که سلاله علی وفاطمهٔ بتولی عليهما‌السلام .

ـ ای سرور همه آفریدگان ، ای کسی که همهٔ درفشها بسوی زیارت او برمی گردند .

ـ هرگاه روزی بنی‌امیه مقام تو را ندانست ، چه باك که قدر و مقام تو پیش آفریدگار ، بزرگ است .

ـ هرگاه احوال روزگار، ترا در دیار غربت‌افکند ، چه باك که‌درسرای افتخار ، جاودانه‌آرمیده‌ای .

ـ هرگاه جامه ازتن پاك تو کندند ، فردا است که از لباس دیبا و حریر بهشتی برتن خواهی داشت .

۱۶۰ـ هرگاه شما خاندان را سختی گرمای نیمروز از پای درآورد ، اهمیتی ندارد ، زیرا شما دربهترین مساکن بهشت خواهید آرمید .

ـ وهرگاه شما را ازآشامیدن‌آب فرات بازداشتند ، در بهشت از شراب سلسبیل سیراب خواهید شد . »

ـ ای مولای من ، همه آرزوهای من برامید پیروزی ونصرت شما بسته و دل من برمهر و ولای شما اهل بیت گرویده است .

ـ مدتی که برای گرفتن انتقام خون‌شما گذشته ، بسی طول کشیده است؛ آیا وقت‌آن نرسیده که این ستم بزرگ ، از زمین برداشته شود ؟

ـ این آتش نفتهٔ دل ، کی فروخواهد نشست ؟ و این دل رنجور داغدیده وسوگوار ، کی بهبود خواهد یافت ؟

ـ چه وقت ، این شکستها ، در سایهٔ دولت پیروزمند عدل و داد ، جبران

خواهد شد، دولتی پیروزنشان که به امن وسعادت رهنمون است .

۱۶۵ـ چه هنگام بساط عدل مهدی ـ سلام الله علیه ـ گسترده، و بساط ظلم وبیداد، بکلی برچیده خواهد شد، و کینه و دشمنی نابود خواهد گردید؟

ـ آن هنگام است که دین آل محمد ـ صلوات الله علیهم ـ پیروز، و کفر خوار وسرنگون خواهد شد .

ـ بعد از آنهمه اندوه وغم، بساط غم در نوردیده خواهد شد، و خوان نعمت گوارا، همه جا دامن خواهد گسترد .

ـ ای خاندان طه که همه پاکانید، من به روزی دل بسته‌ام که گفتنیهای فراوان دارم .

ـ درآن روز که من فقیر وبی‌چاره‌ام، ازلغزشهای من در گذرید، چرا که دوش من از گناهان، گرانبار است .

۱۷۰ـ من شما خاندان را مدح کرده‌ام، ومی‌دانم که نجات من در همین است، وآگاهم که چه پاداش بزرگی خواهم داشت .

ـ در معنی «معروف» گفته‌اند که معروف، شیرین و خوشگوار و زیبا است .

ـ اینك‌این بنده ودوستار وهوادار شما، عروس گفتاری‌آماده کرده‌ام، که درعرصهٔ زفاف بیمانند است .

ـ این شعر من، برروی منابر قرار گرفته ونشان می‌دهد که این دوستار شما ـ درسوك شما ـ آزرده است .

ـ این چکامه‌ای است که درسال ۷۷۲ سروده شده است .

ـ پدیدآرندهٔ این چکامه (عروس سخن)، حسن‌آل ابی عبدالکریم از خاندان مخزوم است .

ـ و از سوی شما، سخنش بدرجهٔ قبول رسیده، و مثل‌آن شاعر نگفته

است که : « امید است که ـ هر گاه درست باشد ـ به درجهٔ قبول تو برسد »[1] .

ـ تا آن روز که نام شما برده می‌شود ، درود خدا بر شما بزرگان باد ؛ نام شما جاودانهٔ تاریخ خواهد ماند ، و از دلها سترده نخواهد شد .

« شاعر »

شیخ حسن آل أبی عبدالکریم مخزومی ، یکی از شاعران شیعی قرن هشتم است . براین قصیده معروف این شاعر ، معاصرش علامه شیخ علی شعهینی نظیره‌ای سروده است که ذکر لامیهٔ او را قبلا آوردیم ، و در ابیات زیر به آن قصیده اشاره کرده است :

ـ او مجد و نسبی بس روشن دارد ، همچون خورشید که در بلندیهای آسمان دامن کشیده دمی‌درخشد .

ـ براستی چه نیکو گفته است شیخ بزرگوار وصاحب معالی علی حلی ، وبا این شعر خود ، فضیلت بزرگی بدست آورده است :

ـ (درمیان نیاکان واجداد بزرگ ، هیچ جدی به کمال محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؛ و درمیان بانوان ، هیچ بانوئی همچون حضرت فاطمه وجود ندارد) .

وخود این نظیره گویی ، گویای شهرت شاعر و توانائی او در شعر است ، و می‌رساند که درمیدان شعر وعرصهٔ مسابقهٔ چگونه گوی سبقت ربوده است . وشیخ سماوی در کتاب (الطلیعه) برآن است که شیخ حسن بن راشد حلی ـ که درهمه علوم متبحر بوده‌است و تألیفات ارزشمند و قصاید ممتعی دارد ـ گویندهٔ نظیره بوده ؛ و سید امین عاملی هم در اعیان الشیعه به دیگری آنرا نسبت داده است ، و نظرات گوناگونی در این زمینه ابراز شده است ، و بر محققان است که به جزء بیست ویکم اعیان ـ الشیعه ص ۲۵۶ـ۲۷۸ و جزء بیست و دوم آن

---

۱) مصراع : (عسى موعدان صح منك قبول) ازمطلع قصيدهٔ شيخ علاء الدين حلی است که درجلد ٦ ص ۳۹۵ ط ۲ ذکر شده است .

کتاب ص ۸۹ مراجعه نمایند.

علت عمدهٔ اینکه این لامیه با اثر دیگران التباس می‌شود، و گاهی بی‌هیچ فرقی از دیگران نقل می‌شود، اینست که این چکامه در چندین مجموعه‌درخلال قصاید شیخ حسن بن راشد حلی دیده شده، در حالی که با سبك وشیوهٔ شعر او فاصله زیادی دارد، چنانکه بکلّی ازسبك شعری ابن راشد حلی بیرون است، وشعر او در درجهٔ اعلی‌روانی وانسجام وآراسته به قوت‌واستحکام است، ولامیه منسوب به او این صفات را ندارد.

به هرحال، آنچه مسلم است، سرایندهٔ این‌اثر، در قرن هشتم آنرا سروده چنانکه در پایان قصیده درضمن بیتی، این لامیه را فرآوردهٔ سال ۷۷۲ هجری معرفی کرده است؛ وچون تاریخ وفات شاعربدست نیست، و از طرفی احتمال انتساب این شعر براو وبرابن راشد متوفی قرن نهم پس‌ازسال ۸۳۰ وجود دارد، شرح حال این شاعر را در ردیف شاعران قرن نهم آوردیم.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسمه تعالی

شاعران غدیر

درقرن دهم

شیخ کفعمی (متوفی ۹۰۵)

ـ خرم و مبارك باد روز غدیر روز بهروزی وشادمانی .

ـ روزکامل شدن دین خدا روزتمام وکمال نعمت پروردگار بخشاینده.

ـ روز رستگاری ونجات روز صلاح پذیرفتن همهٔ امور .

ـ روزی که مرتضی، پدرحسن وحسین ، امام بزرگوار به أمیری رسیدی

ـ و روزی که توسط جبرئیل ، خطاب ؛ تقدیر پروردگار دانا و توانا نازل شد .

ـ روز مبارکی وسلام مصطفی وخاندان پاك تابناکش .

ـ روزی بنام غدیر که ولایت بزرگوار علی أمیرمؤمنان شرط گردید .

ـ روزی که ولایت علی ، به همه خلایق که بینائی و شنوائی داشتند ، عرضه شد .

ـ علی وصی پیامبر ، یار و دوستار او ونابود کنندهٔ کفر وکافران است .

ـ بارانی است که درخشکسال ببارد ، همسر گرانمایه حضرت زهرا ، یار رسول وچراغ تابنده است .

ـ مایهٔ امن شهرها وکشورها ، ساقی بندگان صالح در روز رستخیز

با شربت خوشگوار است .

ـ وآنکسی است که ستاره درخانه‌اش فرودآمد ، وبا جن در ژرفای چاه به نبرد برخاست .

ـ تو از جنگ بدر و احد سؤال کن ، که چه مایه حمله‌ها و دلیری‌ها به خرج داد .

ـ پیشوای صفوف جنگ ، و پذیرای میهمانان ، وکسی بود که همچون شیر بیشه دربین اشتران بود .

۱۵ـ دلاوری او را ازعمرو ومرحب بپرس ، و در روز صفین وشب«هریر»[1] شخصیت او را بررسی کن .

ـ چقدر دین خدا را ، با شمشیرآخته و عزم‌آهنین در نبردها یاری کرده است .

ـ او بیست‌وشش نبرد درالتزام پیامبر هاشمی بشیر ونذیر داشته است .

ـ واو ، بفرمان‌پیغمبر، فرمانده جنگهای‌سریه بوده ،که جزاوفرمانروایی نداشته است .

دنبالهٔ شعر

این ابیات را از قصیده کفعمی بر گزیدیم ، که در کتابش معروف به (المصباح) ص ۷۰۱ آمده و به طبع‌رسیده ، وبیش از ۱۹۰ بیت است که درآن أمیرالمؤمنین علیه السلام را مدح ، و روز غدیر را توصیف می کند ، ومختصات‌ونامهای معروف آن روز را می‌شمارد . این ابیات را درآرامگاه مقدس سیدالشهدا در کربلای‌شریف سروده ، وهنگام‌سرودن ، درسنین بالای پیری بوده و درابیات

۱) شب هریر یا لیلة الهریرنام شبی است که‌درآن‌جنگ سختی‌میان سپاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سپاه معاویه واقع شده .

زیر به این معانی اشاره کرده است :

ـ این پیری کهنسال است که طول عمر، جامهٔ پیری را بر تن او کرده است .

ـ بیم دهنده ای که پیش او آمده ، خطاب بر او گفته است که پناه می برم از این بیم دهنده به خاندان و اولاد پیغمبر.

ـ من به پیشگاه امام شهید حسین (ع) بادلی اندوهبار و سرشك ریزان آمده‌ام .

ـ من در برابر ضریح مبارکی ایستاده‌ام ، که نابینا در آن مقام ، بینایی خود را باز می گرداند .

ـ به آستان امام هدی و پیشوایی آمده‌ام که سر گشتگان بی پناه را پناه می دهد .

ـ امید آن دارم که بمیرم ، و استخوانهایم در این خاك پاك در کنار این مزارها دفن شود .

ـ تا مگر در بهشت سکنی گزینم، و با حوریان آرمیده در کاخها به سر برم

ـ من به پیشگاه دارندهٔ معجزات ، باریافته‌ام ، پیشوایی که بدست طاغوتها شهید شده و خونش جاری گشته است .

این شاعر قصیده‌ای دارد بالغ بر ۱۲۰ بیت که در آن روزه‌های مستحبی را که در ایام خاص ذکر شده آورده و قصیده در (المصباح) آمده و مطلع آن این است :

ـ خدایی را سپاس ، که مرا به راه رشاد و ایمان هدایت کرده .

ـ و درود خدای ذوالجلال بر پیامبر مصطفی و خاندانش باد .

آنگاه گوید :

ـ در روز نهم از ذی حجة روزه بدار ، و پس از آن حج را به جای آر.

ـ مگر آنکه از این دعا ناتوان باشی ، یا در هلال آشکار شك بکنی .

و ازجملهٔ این ابیات اینست :

ـ وپس ازآن ، روز غدیر خم را روزه بگیر ، و در هیجدهم آن ماه ، این شعر مرا بکار بر .

ـ درچنان روزی ، نص امامت مرتضی علی برپیغمبر نازل شده است .

ـ براستی که در این روز ، اسلام کامل گردید ، روزی که فضیلت آنرا قلمها نمی‌توانند بشمارند .

ـ روزه گرفتن در این روز ، با یك عمر روزه برابر است . در این هفت روز که یاد شد ، طبق فرمان روزه بدار .

شاعر

شیخ تقی الدین ابراهیم پسرشیخ زین الدین علی پسر شیخ بدرالدین حسن و او پسر شیخ محمّد و او پسر شیخ صالح و او پسر شیخ اسمعیل حارثی همدانی خارفی عاملی کفعمی لویزی جبعی است .

این شاعر ، یکی از بزرگان علم و ادب قرن نهم ؛ و از کسانی است که پرچم حدیث را درهمه جا به اهتزاز درآورده ، وگنجینه‌های معرفت و نوادر را به چنگ آورده‌اند . با تألیفات مهمی که دارد ، و احادیث و فضل زیادی که اندوخته ، مردم را بهره‌مند کرده است . وهمه این فضایل ، با ورع بسیاری توأم بوده است .

ملکات فاضله و تقوای الهی و روحیات پسندیده ؛ همچون جامه‌های زرنشانی او را دربر گرفته و زیور بخشیده است ؛ و همچون بازوبند طلا بربازوانش نقش بسته ، واندام اورابااین‌زیورهاآراسته است ؛ وتبار گرانمایه‌اش به انوار ولایت‌می‌رسد[1] ، یعنی به تابعی‌بزرگوارحارث بن عبدالله اعورهمدانی؛

---

۱) صاحب « الریاض » نسب این‌شاعر را درشرح حال پدرش شیخ زین الدین‌علی←

و این شخصیتی است علوی مذهب و دارای مراتب بزرگ و دانشی بسیار، و از فقهای شیعه بوده که ترجمه‌اش در شرح حال یکی از نوادگان برادر این شاعر یعنی شیخ حسین پدر شیخ بهائی ـ قدس اسرارهم ـ خواهدآمد.

همه کتابهای معجم با ستایش فراوانی شرح حال این شاعر را آورده‌اند ازجمله ترجمهٔ حال او را در «أمل الامل»، «ریاض العلماء»، «نفح الطیب» ٤ : ٣٩٥، وبسیاری مآخذ دیگر که‌بدایع وآثار زیبا را نقل کرده‌اند ازجمله: «ریاض الجنه فی روضة الرابعة»، «روضات‌الجنات» ص ٦، «تکملة امل‌الامل» تألیف سید بزرگوار أبو محمد حسن صدر کاظمی، «اعیان الشیعه» ج ٥ : ٣٣٦ـ ٣٥٨، «الکنی والالقاب» ٣ : ٩٥، «سفینة البحار» ١ : ٧٧، «الفوائدالرضویة» ١ : ٧، «مشیخهٔ شیخ بزرگوار رازی» ص ٤٢ :

تألیفات مهم

١ـ المصباح که در سال ٨٩٥ نگارش یافته. ٢ـ البلد الامین، ٣ـ شرح الصحفیة. ٤ـ المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی، ٥ـ رسالة فی محاسبة النفس، ٦ـ کفایة الادب[1] فی امثال العرب در دو جلد، ٧ـ قراضة النظیر درالتفسیر[2]، ٨ـ صفوة الصفات درشرح دعای‌سمات، ٩ـ فروق اللغة، ١٠ـ المنتقی فی العوذ والرقی، ١١ـ الحدیقة الناضرة، ١٢ـ نور حدقة البدیع فی شرح‌بعض القصائد المشهورة، ١٣ـ النحلة[3]، ١٤ـ فرج الکرب، ١٥ـ الرسالة الواضحة فی

← به حارث همدانی رسانده و در «تکلمة الامل» سید حجت «صدرالدین» نوشته است: درآخرکتاب (الدروس) که به خط خود او است، آمده که اوکفعمی ولوذی و ازسوی پدر جبعی ونسبش حارثی است.

١) در «تکلمة امل الامل»، نام این کتاب را «نهایة الادب» آورده است.

٢) تلخیص مجمع البیان طبرسی.

٣) درتکمله، نام آن را «النخبة» آورده است.

شرح سورة الفاتحة ، ۱۶ـ العین المبصرة ، ۱۷ـ الکوکب الدری ، ۱۸ـ زهرالربیع فی شواهد البدیع ، ۱۹ـ حیاة الارواح فی اللطائف والاخبار والاثار ، که درسال ۸۴۳ آنرا تمام کرده است ، ۲۰ـ التلخیص فی الفقه ، ۲۱ـ ارجوزه‌ای در مقتل حسین علیه السلام و اصحابش ، ۲۲ـ مقالید الکنوز فی اقفال اللغوز ، ۲۳ـ رسالة فی وفیات العلماء ، ۲۴ـ ملحقات الدروع الواقیه ، ۲۵ ـ مجموع الغرائب ، ۲۶ـ اللفظ الوجیز فی قراءة الکتاب العزیز ، ۲۷ـ مجموعة کبیرة مشتملة علی رسائل و کتابات ، ۲۸ـ مختصر نزهة الالباء فی طبقات الادباء ، ۲۹ـ اختصار لسان الحاضر والندیم . علاوه براین ، تألیفات دیگری نیز دارد ، که سید بزرگوار (امین) ، صاحب (الاعیان) ، تعدادآنها را به ۴۹ رسانده است .

برخی ازمشایخ روایت کفعمی عبارتند از :

پدر بزرگوارش شیخ زین الدین علی و شیخ علی بن یونس زین الدین نباطی بیاضی صاحب کتاب « الصراط المستقیم » و سید حسین بن مساعد حسینی حائری صاحب کتاب « تحفة الابرار فی مناقب ائمة الاطهار »

و سید علی پسر عبدالحسین موسوی صاحب « رفع الملامة عن علی علیه السلام فی ترك الامامة » .

پدر این شاعر ، یعنی شیخ زین‌الدین علی ، جد جد شیخ بهائی است ، واو یکی ازبزرگان شیعه و از فقهای برجسته است که از او و پسرش (شاعر مورد نظر ما) روایت می‌کنند ، و از پدرش به عنوان ، فقیه بزرگ پرهیزکار » نام برده می‌شود . وشیخ علی بن محمد بن علی بن محلی ، استاد برادر این شاعر یعنی شمس الدین محمد ، درمتن اجازه‌ای که داده ، ازاو به عنوان ولقب « شیخ علامه ، زین الدنیا و الدین ، شرف الاسلام و المسلمین »[1] یاد کرده است ، و وفات این شاعر ـ قدس سره ـ بسال ۸۶۱ بوده است .

۱) رك : اجازات البحار ص ۴۵ .

شیخ زین الدین علی پنج پسر داشت ، بقرار زیر ؟

۱ـ شیخ تقی الدین ابراهیم کفعمی ، شاعر مورد ترجمه .

۲ـ رضی الدین ، ۳ـ شرف الدین .

٤ـ جمال الدین احمد ، صاحب « زبدة البیان فی عمل شهر رمضان » که شاعر ما ، درتألیفاتش از او نقل می کند .

٥ـ شمس الدین محمد ، نیای پدر شیخ بهائی ، که از برجستگان مشایخ امت است ؛ و استاد بزرگوار شهید ثانی از او به عبارت « شیخ امام » یاد کرده ، و دراجازه‌ای که به نوه‌اش شیخ حسین بن عبدالصمد پدرشیخ بهائی صادرکرده [1] به این امر تصریح نموده است .

محقق کرکی ، دراجازهٔ خود به شمس الدین محمد مزبور ، او را « پیشوای بزرگان عالم » نامیده است (به نقل ریاض العلماء) .

وسید حیدر بیرونی دراجازهٔ خود به سید حسین کرکی ، پیشوایی وامامت او را تصریح کرده است ، وعلامهٔ مجلسی دراجازات خودازاو به عبارت«صاحب الکرامات » یاد کرده است .

شمس الدین ، بیشتر درمحضرعزالدین حسن بن احمدبن یوسف بن عشر، عاملی ، متوفی ۸٦۲ درس خوانده ، و نیز اجازه‌ای از شیخ علی بن محمد بن علی بن محلی متوفی ۸٥٥ کسب کرده ، که در بخش اجازات بحار ذکر شده است (ص ٤٤) . این شخص ـ که خدایش رحمت کند ـ در سال ۸۲۲ به دنیا آمده وبسال ۸۸٦ در گذشته است .

شیخ کفعمی، این شاعر بزرگ به نقل کشف الظنون در کربلای مشرفه بسال ۹۰٥ وفات یافته است، اهبیلت خودرا وصیت کرده بود که درحائر مقدس،

---

۱) رك : اجازات البحار ، ص ۸٥ .

درناحیه‌ای به نام « عقیر »[۱] دفن شود ، چنانکه گفته است :

« ـ به خاطر خدا ، از شما می‌خواهم که پس از مرگ ، مرا در خاك « عقیر » به خاك بسپارید »[۲] .

ـ چرا که من در آنجا ، همسایهٔ شهید کربلا ، سلالهٔ رسول الله ، آن بهترین پناهگاه خواهم بود .

ـ آنجا است که من ، بی‌آنکه با نکیر ومنکر بحث و گفتگویی داشته باشم ، درآرامگاه خود بی هیچ هراسی خواهم آرمید .

ـ آنروز که مردم ، ازشعله وآتش جهنم وحشت زده خواهند بود ، من درجایگاه خود و روزستاخیز درامان خواهم بود .

ـ من تجربه کرده‌ام که اعراب ، مهمان خودرا گرامی می‌دارند ، و او را از رسیدن هر گزندی نگاهبانی و حمایت می‌کنند .

ـ بنابراین، فرزند پیامبر ، چگونه ممکن است‌از کسی که بی‌هیچ‌یاوری درپناه اوآرمیده است ، دفاع نکند ؟

ـ این عار است که صاحب قروق و قلمروی ، شتر سواری را که درآن گمراه شده ، یاری نکند و او را حمایت نکند . »

سید امین صاحب « اعیان الشیعة » درص ۳۳۶ ج ۵ خود نقل می‌کند که این شاعر بسال ۸۴۰ به دنیا آمده ، واین معنی ازقصیده‌ای که درباب علم بدیع سروده ، برمی‌آید . لکن این قول ، خیلی ازصواب بدور است ، و با آنچه خود سید گفته ، تضاد ومنافات دارد ، چرا که او به خط خودش در کتاب « دروس »

---

۱) رك : ۲ : ۶۱۷ .

۲) عقیر ، شاید نام بعضی نواحی کربلا باشد ، همچون ، غاضریه ، شاطی فرات . وبه همین‌جهت بود هنگامی که ازامام حسین علیه السلام در مورد نام این‌سرزمین پرسیدند ، درجواب آنها اشاره به زمینی به نام « عقیر » کرد ، وفرمود : ازسرزمین عقیر به‌خدا پناه می‌برم . و ممکن است این‌نام ، ازعقیر بمعنی « شریفی که کشته شود » : گرفته شده‌است .

شهید ص ۳۴۰ نوشته که در سال ۸۵۰ از کتابت آن فراغت یافته است ؛ و حال آنکه شاعر ، این کتاب را قراءت ، وبرخی حواشی که خود دلیل فضل او است، برآن نگاشته است .

همچنین از تالیفات او ، « حیاة الارواح » ـ که بسال ۸۴۳ از تألیف آن فراغت یافته ـ نقل شده است .

ومجموعهٔ بزرگی نیز، به نقل صاحب ریاض ، به‌او نسبت داده شده و گفته است : این مجموعه را برخط خود شاعر ، در ایروان از شهرهای آذربایجان دیدم ، که تاریخ اتمام کتابت آن سال ۸۴۸ ، وتاریخ نگارش بخشی از آن ۸۴۹، وبخش دیگر سال ۸۵۲ بوده است .

صاحب اعیان ، درص۳۳۶ . تاریخ درگذشت شاعر را نامجهول ، ودربعضی جاها نقل کرده است که بسال ۹۰۰ وفات یافته ، لکن مأخذ آنرا ذکر نکرده است . و گمان می‌رود که این نزدیك به‌صحت باشد ، زیرا او درسال ۸۹۵ زنده بوده و در همان تاریخ ، ازتألیف کتاب (المصباح) فارغ شده است ، و درتاریخ تألیفات وی ، تاریخی بالاتر از این دیده نشده است . وبنابرآنچه سید الاعیان[۱] ازتاریخ ولادت اویعنی‌سال ۷۴۰ استفاده کرده ، درهنگام تألیف کتاب‌مصباح ،سن شاعر ۵۵ سال بود،درحالی که درقصیدهٔ رائیه‌ای که در«مصباح» دارد، گفته‌است :

ـ « پیرمرد سالخورده‌ای که حوادث روزگار ، جامهٔ پیری را برتن او پوشانده است » .

از مجموع آنچه نقل کردیم ، برمی‌آید که شاعر ، در اوایل قرن نهم تولد یافته ، و در سال ۸۴۳ مؤلفی صاحب نظر و اندیشمند بوده ، که بزرگان تألیفات او را ستوده‌اند ، و در هنگام تألیف « المصباح » ، پیرمرد سالخورده و کهنسالی بوده است .

۱) منظور ، مرحوم سید محسن امین عاملی ، صاحب کتاب « اعیان الشیعه » است .

شیخ اسماعیل شجرۀ نسب شیخ کفعمی و نوۀ
شیخ صالح برادرش شیخ حسین (پدر شیخ بهائی)
شیخ محمد
شیخ بدرالدین حسن
زین الدین علی متوفای ۸۱۶
شمس الدین محمد جمال الدین احمد شیخ ابراهیم کفعمی شرف الدین رضی الدین
وفات ۸۸۶
شیخ عبدالصمد ابوالمکارم هبة‌الله زهرة
وفات ۹۳۵ ولادت ۸۵۸
شیخ علی که ترجمه‌اش را ابوالمحاسن محمد
درضمن اجازه جزائری بزرگ آوردیم تولد ۸۶۲
نورالدین ابوالقاسم علی حسن شیخ محمد شیخ حسین حاج زین العابدین
تولد ۸۹۸ تولد ۹۰۳ ولادت ۹۰۹
شیخ بهاء الدین شیخ عبدالصمد
تولد ۹۵۳ تولد ۹۶۶

۷۸

قرن دهم

عزالدین عاملی

متولد ۹۱۸
وفات ۹۸۴

ـ من کجا ملامت می‌شوم، درحالی که کارم شهرت جهانی، دارد، و از هرفرومایهٔ خواری بر کنارم؟

ـ پیامبر و آل پیامبر را دل بسته‌ام، وهمواره ازعدل سخن گفته‌ام، هر گاه بگویم که چه حامی خوبی است.

ـ تباری دارم که شایستهٔ احترام است، و نسبت وپیوندی باولایت بزرگ دارم.

ـ در روز رستاخیز، تکیه گاهی چون‌ایشان دارم؛ و درقیامت، جایگاه نکوئی خواهم داشت.

ـ چرا که من درشداید وپیشامدها، با اینکه سخت گنهکارم.

ـ برادر مصطفی وپدر دو پیشوای جنت، وآن کسی را که همسر فاطمه و داماد پیغمبر است، فریاد خواهم زد وبه یاری خواهم طلبید.

ـ این شخصیتی است که محبوب پروردگار بزرگ، و دوست بهترین انبیا پیامبر بشیر ونذیر است.

پیشوایی که پرتوافشان تیرگیها، و کفایت بخش بزرگان، و ـ مطابق نص حدیث غدیر ـ پیشوای بندگان است.

ـ اوست که اندوهها را می‌زداید، و از نهانها آگاه، و بفرمودهٔ خدای آگاه، پاك ومطهر است.

ـ او دادیارترین داور مردم، و نهایت آرزوی ایشان، ومرد شنوا و بینایی است، که تیغ منیت وآرامش را به کف دارد.

دنبالهٔ شعر

این ابیات، سرآغاز قصیده‌ای است که شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهائی سروده است. پس از مدتی که از سرایش این قصیده گذشت، تمام‌آنچه‌را که دراین قصیده‌ذکر کرده، بطورمبسوط‌شرح کرد و درآن‌فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام را به روایت اهل سنت نقل نمود، ازجمله در تفسیر مصراع «ومولی الانام بنص الغدیر» گفته است که مراد‌ازآن، رویداد غدیر خم است. وپس ازآن، حدیث غدیررا آورده، که خلاصهٔ آن این‌است: احمد بن حنبل، آن را با ۱۶ واسطه وثعلبی با چهارطریق در تفسیرآیهٔ: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك» آورده‌اند.

وابن مغازلی به‌سه‌طریق‌آن را نقل کرده، ودر «جمع بین صحاح ست» آنرا آورده وبه گفتهٔ ابن مغازلی، حدیث غدیرخم را ازرسول الله صلی الله علیه و آله حدود یکصد نفر نقل کرده‌اند.

ومحمد بن جریر طبری مورخ مشهور، حدیث غدیر را از ۷۵ طریق نقل کرده، و کتاب‌ویژه‌ای درآن باب به نام «کتاب الولایة» نوشته است. وحافظ ابوالعباس احمد بن عقده، این حدیث را از ۱۰۵ طریق نقل کرده و کتاب خاصی دراین موضوع نوشته است، واینهمه از حد تواتر گذشته است. و این حدیث،

درباب امامت ووجوب طاعت ، نص روشن ومعتبری است که عقل سلیم، نادرستی تأویل در آن را اثبات می‌کند ، چنانکه حال و مقام حدیث هم آن را قبول ندارد ، آنجا که پیغمبر فرمود : آیا من برشما از نفسهایتان اولی و برتر نیستم ؟ و معنی این عبارت ، بعد از نزول آیهٔ « یا ایها الرسول . . . . » ، ونظایر آن کاملا روشن است . واصحاب تأویل ازمعنی این شعرابوالطیب غفلت کرده‌اند که گفت:

ـ فرض کن که من بگویم این صبحگاه روشن، شب است .آیا بااین گفته ، عالمیان ازپرتو روزمحروم می‌مانند ؟

شرح حال شاعر

عزالدین شیخ حسین پسر عبدالصمد شمس‌الدین محمد و او پسر زین الدین علی و او پسر بدرالدین حسن و او پسر صالح بن اسمعیل حارثی همدانی‌عاملی جبعی است . این شاعر از روزگار حضرت علی عليه‌السلام در خانواده‌ای که بواسطهٔ ولای خاندان عترت وعصمت به شرافت‌ومجد موصوف بوده ، پرورش یافته‌است. وبی جهت نیست که أمیرمؤمنان علی عليه‌السلام ، به جد اعلای این شاعر یعنی حارث بن عبدالله اعور همدانی خارفی[1] بهنگام وفاتش ، عقیده و ایمان درستش را تصدیق کرده و ولا ومحبتش‌را بشارت داده‌است . شاعر مورد ترجمه‌ما ، مراتب انتسابش را به این دوستار علی (همدانی) درنامه‌ای که به سلطان شاه طهماسب بسال ۹۶۸ بخط خودش نوشته ، یاد کرده است ؛ وهمین معنی را دراجازه‌ای که به شاگردش شیخ رشیدالدین پسرشیخ ابراهیم اصفهانی، بتاریخ نوزدهم جمادی الاولی ۹۷۱ نوشته ، ونیز درضمن اجازه‌ای که ـ به نقل ازمستدرك الاجازات[2]

---

۱) خارفی به کسر راء ، منسوب به خارف ، ناحیتی از همدان است . و او را حوتی هم گفته‌اندکه‌آنهم منسوب به ناحیه‌ای ازهمدان است .

۲) یکی از بخشهای « مستدرك البحار » شیخ اجل‌رازی . کتاب گرانمایهٔ ضخیمی است که مطالبی‌را که علامه مجلسی ـ قدس سره ـ نیاورده ، نقل کرده است. واین‌اثربزرگ ـ

شیخ حجت میرزا محمد رازی ساکن سامرا ـ به ملك علی نوشته. به انتساب خود اشاره کرده است.

پسرش شیخ بهائی نیز، در اجازه‌ای که بسال ۱۰۱۵ به مولی صفی الدین محمد قمی صادر کرده، به این انتساب اشاره کرده، و در ص ۲۷۹ کشکول (طبع مصر ۱۳۰۵) چنین آورده است: از نهج البلاغة، از نامه‌ای که أمیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی جد گردآورنده این کتاب، نوشته است.

و گروهی از بزرگان طائفه ومشایخ امت، که معاصر یا نزدیك به عصر شاعر موردترجمه ما بوده‌اند، به انتساب شاعر به‌آن اجداد پاك تصریح کرده‌اند، که از آن جمله است:

۱ـ پیشوای ما شهید ثانی، دراجازهٔ خود که بسال ۹٤۱ به این شاعر صادر کرده است.

۲ـ شیخ حسن، صاحب معالم، بنابه روایت مستدرك، دراجازه‌ای که از این شخصیت درسال ۹۸۳ خواسته است.

۳ـ شیخ أبو محمد پسرعنایت الله، مشهور به بایزید بسطامی دوم، در اجازه خود به سید حسین کرکی بسال ۱۰۰٤.

٤ـ سید ماجد بن هاشم بحرانی، دراجازهٔ خود به سید أمیرفضل الله دست غیب بسال ۱۰۲۳.

ــ به چندین جلد سرمی‌زند؛ و اجازاتی را ـ در حدود دو هزار اجازه ـ گرد آورده که می‌توان با مجلدات بحار مقایسه کرد. وبرای‌کسی که به پژوهش دراین اثرارزنده بخیزد، آشکار می‌شود که از هرکران، علم ازآن می‌تراود، و فضیلت فراوانی را در برگرفته؛ و چیزهایی دارد که بیان، از ادای حق و همت از ادراك مقام آن عاجز است؟ و زبان ستایشگران به پایگاه این کتاب نمی‌رسد. این کتاب گرانمایه، نام او را همواره پایدار و جاوید داشته، وزبان شکران بهره مندان را، پیوسته به‌ذکر خیر گشوده است. ـ قدس‌الله روحه وطیب رمسه ـ.

۵ـ مولی حسنعلی پسر مولی عبدالله تستری ، در اجازه خود به مولی محمد تقی مجلسی که درسال ۱۰۳٤ نوشته است .

٦ـ أمیرشرف الدین علی شولستانی نجفی ، دراجازه‌ای که به مولی محمدتقی مجلسی درسال ۱۰۳٦ نوشته است .

۷ـ سید نورالدین عاملی برادر سید محمد صاحب « مدارك » ، در اجازه‌ای که بسال ۱۰۵۱ به مولی محمد محسن بن محمد مؤمن نوشته است .

۸ـ أمیرسید احمدعاملی ، داماد سید أمیرمحمد باقر داماد ، که ازاو درطرق روایتش نقل کرده است .

۹ـ مولی محمد تقی مجلسی درطرق روایت خود (صحیفهٔ سجادیه) در سه مورد ـ که درضمن اجازات بحار: ص ۱٤۵ ، ۱٤٦ ، ۱٤۹ آمده ـ ، ونیز دراجازه‌ای که به میرزا ابراهیم پسر مولی کاشف الدین محمد یزدی در سال ۱۰٦۳ داده ، و دراجازه به مولی محمد صادق کرباسی اصفهانی همدانی بسال ۱۰٦۸ ، و درضمن اجازات خود به یکی ازشاگردانش ، وهم چنین دراجازه‌ای که به پسرش علامهٔ مجلسی داده براین انتساب تصریح کرده است .

۱۰ـ آقا حسین پسرآقا جمال خوانساری، دراجازه خود به أمیرذوالفقار درسال ۱۰٦٤ .

۱۱ـ محقق سبزواری (مولی محمد باقر) ، دراجازهٔ خود به مولی محمد باقر گیلانی بسال ۱۰۸۱ و دراجازه به مولی محمد شفیع به سال ۱۰۸۵ .

۱۲ـ شیخ قاسم بن محمد کاظمی ـ برطبق آنچه در « مستدرك الاجازات » آمده ـ دراجازه به شیخ نورالدین محمد پسر شاه مرتضی کاشانی به سال ۱۰۹۵ .

۱۳ـ علامهٔ مجلسی در دو جا ، درافادات خود ، در ضمن اجازات بحار ص ۱۳٤ وموارد عدیده‌ای ، دراجازاتی که به شاگردانش داده ، این انتساب را تأیید کرده است .

۱۴ـ شیخ حسام الدین پسر جمال الدین طریحی ، دراجازه‌ای که به شیخ محمد جواد کاظمی درحدود سال ۱۰۹۰ صادر کرده است .

۱۵ـ سید أمیرحیدرپسر سیدعلاء الدین حسینی بیرونی ، در دوجا درضمن اجازهٔ خود به سید حسین مجتهد پسر سید حیدر کرکی داده است .

۱۶ـ شیخ محمد حسین مجلسی عاملی ، در اجازه‌ای که به شیخ ابوالحسن شریف عاملی درسال ۱۰۰ داده است .

۱۷ـ شیخ محمد حسین میسی عاملی دراجازه‌ای که به شیخ ابوالحسن‌شریف عاملی در سال ۱۱۰۰ داده است .

۱۸ـ شیخ عبد الواحد پسر محمد بورانی در اجازه خود به شیخ ابوالحسن شریف فتونی عاملی بسال ۱۱۰۳ .

۱۹ـ أمیر محمد صالح پسر عبدالواسع دراجازهٔ خود به شیخ ابوالحسن‌شریف فتونی بسال ۱۱۰۷ .

۲۰ـ شیخ‌صفی‌الدین پسر فخرالدین طریحی دراجازه‌ای که‌به‌شیخ‌ابوالحسن شریف فتونی درسال ۱۱۱۱ وموارد متعددی در دیگر اجازاتی که بشاگردانش داده است .

وشیخ جعفر خطی بحرانی[1] متوفی سال ۱۰۲۸ درضمن قصیدهٔ رائیه‌ای که به اقتضای رائیهٔ شیخ بهائی سروده وشیخ را درآن ستوده و قصیده‌اش را تقریظ گفته ، چنین آورده است :

فیا ابن الاولی ص ۲۲۱

ـ ای کسی که فرزند بزرگانی هستی ، که وصی پیامبر چنان کسان را ستوده ، کسانی که هیچ دست انکاری ، بزرگواری آنها را نتواند رد کند .

ـ در جنگ صفین ، آنجا که از دوستارانش کسی نمانده بود که دندان حمیت خود را برای جنگ بفشارد وفرار نکند .

---

۱) شرح حال این شخص در (سلافة العصر) و (انوار البدین) آمده و بحرانی همدانی درست است .

ـ سپاهیان دشمن ، ازاین بزرگواران چنان دلاوری دیدند ، که همچون پروانگان که بر گردآتش شتاب کنند ، جنگ را پذیرا می‌شدند .

ـ شمشیرهای برهنه خود را از نیامها برآهیخته ، و بر سر مردم فاجر وتبهکاری که‌ازحق کناره گرفته‌بوده ، فرود می‌آوردند .

ـ اینان دسته دسته می‌آمدند ، وجانهاشان را در این شرب وآبشخور از دست می‌دادند .

ـ تیغها را ازنیام بر کشیده ، و سرهای دشمن را می‌پراندند ، دشمنی که ازحق جدا گشته وفسق وتباهی پیشه کرده بودند .

ـ می‌آمدند وبه زانو می‌افتادند، چنانکه گویی شتری را می‌خوابانند ، تا مگر سرش را ببرند .

ـ در این هنگام بود که جانش خرم وآرام می‌شد ، و نشان این پیام را درچشمانش می‌خواندند ، که دربارهٔ آل حمدان می گفت .

ـ آنگاه که‌دربانی دروازهٔ بهشت را بدست‌آورم ، بهشتی که آثار واخبار درست ، از آن نشان داده‌اند (می گفتم ای آل حمدان همگی بسلامت وارد شوید)[۱] در این ابیات به دلاوریهای قبیلهٔ همدان در جنگ صفین ، وهم چنین به پهلوان مجاهدحارث‌همدانی جد این‌شاعراشاره کرده ، که‌چگونه‌أمیرمؤمنان ﷺ اورا تعریف کرده و فرموده بود ای مردم همدان ، شما بمنزلهٔ زره و نیزهٔ پیکار منید ، جزخدارا یاری نکردید ، وبه جز خدا کسی‌را فرمانبری ننمودید.

ـ دراین هنگام بود که دلاوران را به یاری‌طلبیدم ، پهلوانان همدان که هرگز تن به پستی نداده بودند ، دعوت مرا پذیرفتند .

ـ این فارسان قبیلهٔ همدان بودند ، که درسپیده دم نبرد ، پای از جنگ

---

۱) درناسخ التواریخ ، درباب صفین این گفتار آمده ، و بیت دراصل چنین است :

فلو کنت بوابأ علي باب جنة لقلت لحمدان ادخلوا بسلام

بدر نبرده وهمگی براین کار شکر گزار وخشنود بودند.

ـ با نیزه‌های ردینی، شمشیر بر کف، چنان حمله می‌کردند که گوئیا شعلهٔ آتش سر کشیده است.

ـ همدانیان به زیور اخلاق ودین آراسته‌اند، وآنگاه که به نبرد برخیزند، دشمن شکن وپایدارند.

ـ درجنگها، تلاش وعزم بی ریا وشهامتی بی‌چون ازخود نشان می‌دهند، وهرگز گفتارشان به دروغ و گناه آلوده نیست.

ـ وآنگاه که به خانه‌شان وارد شوی، ازتو بمهربانی مهمانداری می‌کنند، وخدمت وخوراك خوشگوار می‌یابی:

ـ خداوند بهشت را برهمدانیان پاداش بدهد، چرا که اینان درهرمیدان جنگی، سد کوبندهٔ دشمنانند.

ـ هرگاه من بر درسرای بهشت افتخار دربانی داشتم، به آل همدان می‌گفتم: به سلام وسلامت وارد شوید[1].

مؤسس شرافت این خاندان بزرگ، «حارث همدانی» مصاحب أمیرمؤمنان عليه‌السلام، وکسی بود که در ولای آن حضرت فانی گشته بود. اواز فقهای بزرگ شیعه، ویکی از برجستگان روزگار بشمار می‌رفت. گروهی از رجال عامه او را ستوده‌اند[2]، سمعانی در (خارفی) از «انساب» خود او را از غالیان شیعه شمرده است.

---

۱) کتاب صفین ابن‌مزاحم، ص ۳۱۰، ۴۹۶ ط مصر، شرح ابن أبی‌الحدید ج ۱: ۴۹۲، ج ۲: ۲۹٤.

۲) بجز عدهٔ معدودی، سایر اینان، نسبت به عترت پاك پیامبر کینه ورزیده‌اند، برشیعیان اهانت کرده و دروغهایی بافته اند و مطالبی به زبان آورده اند که هیچ وزنی ندارد.

ابن قتیبه در « معارف » ص ۳۰۶ او را جزو رجال بزرگ شیعه در ردیف صعصعة بن صوحان واصبغ بن نباته وامثال آنها آورده است.

ذهبی در «میزان‌الاعتدال » ص ۲۰۲ ج ۱ گفته است که: اوازبزرگترین علمای تابعی بود. وهمو و ابن حجر در « تهذیب التهذیب » ص ۱۴۵ از ابوبکر بن ابی داود نقل کرده‌اند که گفت: حارث، افقه مردم بود. و در میان مردم، از همه پارساتر و از حیث تبار ممتازتر بود، فرائض را ازعلی علیه‌السلام فرا گرفت. و در (خلاصة تهذیب الکمال) ص ۵۸ آمده است که « او یکی از بزرگان شیعه بود ».

کشی در « رجال » خود ص ۵۹ به سند خوداز ابی عمیر بزاز واو ازشعبی روایت می کند که گفت: از « حارث اعور » شنیدم که می گفت:

شبی به‌حضورعلی علیه‌السلام رسیدم، فرمود: ای اعور، چه چیز باعث شد که اینجا بیایی؟

گفت: ای أمیرمؤمنان، بخدا قسم دوستی و محبت شمافرمود:آیاحدیثی برتو بگویم که شکران‌آن را به جای بیاوری؟ بدان که هیچ بنده ای که مرا دوست داشته باشد، نمی‌میرد، مگرآنکه با حب و دوستی من در قیامت زنده می‌شود. وهیچ بنده‌ای مرا دشمن نمی‌دارد، مگرآنکه در روز رستخیز با آن دشمنی روبرو می‌شود. آنگاه نقل می‌کند که شعبی به من گفت: آگاه باش که محبت او سود، وبغض او زیانی به حال تو ندارند[1].

و شیخ أبوعلی پسرشیخ الطائفه أبوجعفر طوسی، درص ۴۲ امالی باسندش ازجمیل بن صالح از أبو خالد کاملی[2] و او از اصبغ بن نباته روایت کرده که

۱) این سخن‌شعبی، با آنچه پیغمبراکرم درمحبت أمیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرموده و دشمنی او را سخت‌نکوهش‌کرده، تناقض دارد. به بخشهای مختلف این کتاب، مراجعه فرمایید.

۲) به این صورت نقل شده، لکن « کابلی » صحیح است.

حارث همدانی همراه با گروهی ازشیعیان أمیرالمؤمنین علی ﷺ، وارد حضور آن بزرگوار شد، ومن نیز در بین آنها بودم. حارث با قد خمیده راه می‌رفت وعصای خودرا برزمین می‌زد وبیماربود. علی ﷺ که خیلی به ایشان علاقمند بود، فرمود: چه شده است حارث! گفت: مصائب روزگار بـه من رسیده أمیرمؤمنان! من تشنهٔ دشمنان تو هستم که با تو خصومت می‌ورزند.

فرمود: درچه زمینه با من‌دشمنند؟ گفت: برداشتی که ازشخصیت ومقام تو دارند، گروهی به افراط وغلو گرائیده‌اند وگروهی میانه روی کوته بینانه دارند، وگروهی هم مردد سرگردان هستند، نمی‌دانند که چه‌کاری بکنند فرمود: ای اخا همدان، همین قدر اظهار نظر من برای تو بس، که بهترین پیروان من، گروه میانه‌رو هستند، غالیان وعقب افتادگان نیز سرانجام به‌آنها ملحق می‌شوند. آنگاه گفت که پدر ومادرم فدای وجود تو باد، خواهشمندم که این غبار شك وابهام را از دلهای ما بزدای، و در این مورد ما را بصیرتی بده. فرمود:این‌اندازه که گفتم، برای‌تو کافی‌است، وحقیقت دراین‌بیان نهفته است.

براستی که دین‌خدا را، بامردان نمی‌توان شناخت، بلکه باآیات برحق اوست که می‌توان شناخت دینی پیدا کرد. تو حق را شناس، مردان حق را هم خواهی شناخت.

ای حارث، همانا حق، بهترین سخنان است. ومجاهد، کسی است که از آن پرده بردارد وآن را آشکار کند. اینك من حق را به تو معرفی می‌کنم، گوش فرابده؛ وآنگاه به کسانی که در بین یاران خود شایسته می‌دانی، بگو. آگاه باش که من بندهٔ خدا وبرادر رسول الله هستم، اولین یاور او بودم. و او را ـ ازآن هنگام که‌آدم بین روح و جسد بود ـ باور داشتم. آنگاه بدان که من، درمیان امت نیز، نخستین یار اوبودم. بدین ترتیب این ما بودیم که نخستین طرفداران حق، و واپسین گرویدگان حقیم. ای حارث، آگاه باش که من یار

مخصوص‌آن بزرگوار هستم. من یار نزدیك و داماد و وصی و ولی پیغمبرم، که درآشکار و نهان با او همدم هستم. بمن، فهم کتاب و فصل خطاب و دانش قرنها واسباب‌داده شده؛ وهزار کلید در دسترس من گذاشته‌شده، که با هریك ازآن کلیدها، هزار باب دانش گشوده می‌شود. و از هر بابی ازآن هزار هزار عهد بمن داده شده، و بدین گونه مورد تأیید قرار گرفته‌ام. یا به این عبارت فرمود که: لیلة القدربه عنوان‌خیروغنیمتی به من داده شد، وبه همه کسانی که خاندان مرا نگاهبانی وهواداری کنند؛ و این لطف برما هست تا آنگاه که شب و روز بدنبال هم می‌آیند، و تا هنگامی که خداوندزمین و زمینیان را با هم گردآورد. بر تو ای حارث، مژده می‌دهم که سوگند بخدایی که دانه را شکافت و جانها را آفرید، دوست و دشمن مرا در چندین جای می‌شناسند؛ دوستان و دشمنان من، مرا درهنگام مرگ و در صراط، و درآن هنگام که هریك نصیب اعمال خود را باید ببینند، می‌شناسند. سپس پرسید: ای مولای من، بگو که این روز که مردم بخش وقسمت خواهند شد، چه روزی است؟

فرمود: آن روز است که‌آتشیان (ازغیرآنها) جدا شوند؛ ومن با کمال درستی و بخوبی، آنها را قسمت می‌کنم؛ ومی گویم: این دوست من است‌وآن دشمن من. آنگاه أمیرمؤمنان عليه السلام، دست حارث‌را گرفت و گفت: ای‌حارث، دست ترا همان گونه گرفته‌ام، که رسول الله صلى الله عليه وآله دست مرا گرفت. و درآن هنگام، که من ازحاسدان قریش ومنافقان به رسول الله شکوه می‌کردم، بمن فرمود: آنگاه که روز قیامت فرارسد، من ریسمانی را که با عصمت خداوند عرش پیونددارد، می گیرم؛ وتونیز، ای علی، همان رشته را بدست می گیری؛ شیعیان وخاندان تو نیز همین رشته‌را می گیرند؛ بنابراین تو ای حارث، با این دست دادن، همان لطفی را که خدا با پیامبر و وصی پیامبرش خواهد داشت بدین وسیله دریاب. تو و دوستانت ـ کم یا زیاد باشند ـ از این نعمت

برخوردارید . و آن ثمرهٔ خیراتی را که کسب کرده‌ای ، خواهی دید . وسه بار این کلام را تکرار کرد . دراینجا بود که حارث برخاست ، و با شادمانی عبای خود را می‌کشید ، و گویی می گفت که دیگر من نگرانی ندارم ، که چه زمانی مرگ را ملاقات کنم ، یا او به دیدارم آید .

جمیل بن صالح نقل می‌کند که سید بن محمد ، این اشعار را برمن خواند :

ـ شگفتا از گفتار علی درباره حارث ، وچه مقام‌شگفتی بااین گفته برای او رسیده است .

ـ آنجا که فرمود : ای حارث هر کس بمیرد ، مرا دیدار می‌کند ، خواه مؤمن باشد وخواه منافق .

ـ درآن لحظهٔ مرگ ، او مرا می‌بیند ؛ و من نیز او را با اسم و وصف و کرداری که داشته ، می‌شناسم .

ـ تو نیز ای حارث ، که درصراط مرا خواهی دید ، هرگز بیمی به‌خود راه مده ، و از لغزش واشتباه خود نترس .

ـ من درآن حال که تشنه خواهی بود ، چنان شربت‌خوشگوار وخنکی برتو خواهم داد ، که درشیرینی ، آن را عسل خواهی یافت .

ـ آنگاه که‌آتش عذاب شعله‌ور شود ، من خطاب به آتش خواهم گفت که حارث را ترک کن ، ومزاحم این مرد مباش .

ـ خواهم گفت که او را رها کن و بدو نزدیك نشو ، که او چنگ در ریسمانی زده است که با ریسمان پیغمبر پیوند دارد .

حارث همدانی ـ چنانکه ذهبی در میزان الاعتدال‌آورده ـ در سال ۶۵ وفات کرده ، وهمین تاریخ را ابن حبان درتهذیب‌التهذیب ج ۲ ص ۱۴۷ ومورخ معروف عبدالحی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۷۳ ذکر کرده‌اند ، بنابراین‌آن تاریخی که در « خلاصه تهذیب الکمال » ص ۵۸ آمده و وفات او را درسال ۱۶۵

دانسته ، درست نیست .

شاعر مورد ترجمه ما ، شیخ حسین یکی از بزرگان طایفه ، و از فقها و دانشمندان اصول وفقه و کلام وفنون ریاضی وادب است . ویکی ازشخصیتهای خوب این‌قرن به حساب‌می‌آید که درپیشانی آن می‌درخشد ونورافشانی می‌کند. وبی جهت نیست که استادش شهید ثانی ، در اجازه‌ای که به سال ۹۴۱ به وی داده و در کشکول شیخ بحرانی صاحب حدائق آمده ، نوشته است که :

« این‌برادر راه خدا ، که دربرادری فردی برجسته ، ودر دیانت شخصیتی برگزیده ، و از حضیض تقلید به اوج یقین رسیده است ، شیخ بزرگوار ، امام عالم یگانه ، دارندهٔ نفس پاك و پاکیزه و همت بلند برجسته و اخلاق نیکوی انسانی ، بازوی اسلام ومسلمین ، ومایه عزت دنیا و دین ، حسین پسر شیخ صالح عالم عامل متقن متفنن وخلاصهٔ اخیار شیخ عبدالصمد پسر شیخ بزرگوار شمس الدین محمّد مشهور به جبعی است ؛ــ که خداوند او را مقرون به سعادت و نیك بختی ، و دشمنانش را سرنگون بگرداند ــ ، از کسانی است که خود را بکلی به طلب معالی وقف کرده ، وبیداری روزان خود را به احیای شبها پیوند داده است ، تا بدان پایه که در میدان فضیلت ، گوی سبقت از همگان برده ، و از اقران ومعاصران برگذشته ، و بخشی از عمر گرانمایه خود را در تحصیل این علم صرف کرده ، ونصیب کامل و بهرهٔ فراوانی از آن اندوخته ، و براین ضعیف قراءت کرده است « الخ » .

هم چنین معاصر این شاعر ، سید أمیر حیدر پسر سید علاءالدین حسینی بیرونی ، دراجازه‌ای که به سید حسین مجتهد کرکی نوشته ، او را چنین‌توصیف کرده است : « شیخ امام زاهدپارسا وعالم عامل، برجستهٔ فضلای بزرگ‌خلاصهٔ فقهای عالیمقدار ، فقیه اهل بیت عليهم‌السلام ، بازوی اسلام ومسلمین ، مایهٔ عزت دنیا و دین ، حسین بن شیخ عالم . . . . الخ » .

و در « ریاض العلماء » آمده است : او مردی فاضل وعالم جلیل ، اصولی متکلم ، فقیه محدث، وشاعری توانا بود که درفن «لغز» مهارت داشت؛ ولغزهای مشهوری دارد ، که در ضمن آنها به پسرش (بهائی) خطاب کرده و او نیز پاسخ داده ، که به بهترین صورتی این آثار را سروده که دو لغز از آن میان ، خیلی شهرت دارد ؛ و درمجالس ادب خوانده می‌شود .

مولی مظفر علی ـ از شاگردان شیخ بهائی فرزند شیخ حسین ـ نیز در رساله‌ای که دراحوال استادش نوشته ، گوید :

« پدر این شیخ ، در روزگار خود ، از مشاهیر بزرگ دانشمندان و از فقهای معروف بوده ، و در تحصیل‌علوم ومعارف وتحقیق درمباحث اصول‌وفروع معاصر وهمکارشهید ثانی‌بود ، ومی‌توان گفت که این دانشمند ـ قدس الله سره ـ در علم تفسیر وحدیث وفقه و ریاضی ، در روزگار بی همتا بود و در این علوم ، تألیفاتی دارد .

و مولی نظام الدین محمد ، شاگرد پسرش بهائی در کتاب « نظام الاقوال فی‌احوال‌الرجال » نوشته است: حسین بن‌عبدالصمد بن محمد جبعی حارثی‌همدانی ، شیخی بی‌نظیر وصاحب نفس‌پاك وهمت والایی‌بوده ، وپدر استاد ومربی بزرگوار ما است ، این شخص مردی دانشمند وفاضل ؛ و در جهان تاریخ ، فردی آگاه ؛ و درلغت و نوادر و امثال ، متبحر بود ؛ و کسی است که اسلوب قراءت کتابهای حدیث را در کشورهای‌عجم نوسازی کرد ؛ وتألیفات با ارزش و رسالات زیبایی دارد .

و در کتاب « امل الامل » چنین آمده‌است:او شخصیتی دانشمند و در علوم مسلط ، محققی باریك بین ومتبحر وجامع ، ادیبی سخن پرداز وشاعری‌والامقام بود . مردی جلیل القدر ؛ و درمیان شاگردان شیخ بهائی ، ثقه و مورد اعتماد محسوب می‌شد .

گفتار بزرگان دراجازات و کتب تذکره و فرهنگها دربارهٔ شخصیت این شاعر، به اینها محدود نمی‌شود؛ چنانکه فضل و دانش این شخص را سلطان وقت ایران شاه طهماسب‌صفوی نیزشناخته، و درتقدیر وبزرگداشت‌او کوشیده بود؛ ومقام شیخ‌الاسلامی‌قزوین، وبعدها این مقام را درخراسان، سپس‌درهرات به او داده بود؛ وکرسی تدریس وافاضه را بدو تفویض کرده، و در واقع پس از استادش محقق کرکی، او را برهمه فضلای عصر برتری می‌داد؛ و با استفاده از این موقعیت بود، که این شاعر درنشر علم و دین و معرفی بزرگان‌آن بیش ازهرچیز کوشید؛ وتاریخ نام نیك اورا چنان جاویدان ساخت که همواره صفحات خود را بنام اوپرفروغ. وسطور خود را بیاد اوآراسته داشته است.

از ویژگیهایی که خداوند سبحان در وجود این بزرگمرد به ودیعه گذاشته و او را بربسیاری‌ازبندگان‌برجستگی داده است و شایسته است که از فضایل بزرگ این شخصیت در روزگار محسوب شود، اینست که پرچم تشیع را درهرات و آن نواحی به اهتزاز درآورده، وبا ارشاد و رهنمود این مرد، مردم‌بسیاری‌طریق سعادت ورشد را شناخته‌اند، وبه صراط مستقیم ره یافته‌اند.

مشایخ شیخ حسین بن عبدالصمد و راویان از او

این شیخ بزرگوار، از گروهی از بزرگان طایفه و اساتید علم روایت می کند که ازآن جمله‌اند:

۱ــ شیخ بزرگوار ما زین الدین شهیدثانی، که شیخ حسین از او دانش آموخته است.

۲ــ سید بدرالدین حسن پسر سید جعفر اعرجی کرکی عاملی.

۳ــ شیخ حسن صاحب «معالم» پسر شهید ثانی.

٤ــ سید حسن پسر علی پسر شدقم حسینی مدنی.

واما گروهی که از او روایت کرده‌اند :

۱ـ سید أمیر محمد باقر استرآبادی مشهور به (داماد) .

۲ـ شیخ رشیدالدین پسرابراهیم اصفهانی دراجازهٔ مورخ بسال ۹۷۱ .

۳ـ سید شمس‌الدین محمد پسر علی حسینی مشهور به ابن أبی‌الحسن .

٤ـ سید حیدر پسر علاءالدین بیروی ، بنابرآنچه در اجازهٔ خود به سید حسین کرکی نوشته است .

۵ـ شیخ أبو محمد پسر عنایت‌الله بسطامی ، بنابراجازه ای که به سید حسین کرکی داده است .

۶ـ مولا معانی تبریزی ، برطبق اجازات بحار ص ۱۳٤ ، ۱۳۵ .

۷ـ میرزا تاج الدین صاعدی طی اجازاتی که درص ۱۳۵ کتاب الاجازات بحار آمده .

۸ ـ شیخ حسن صاحب معالم ، چنانکه ازاجازهٔ امیرشرف الدین شولستانی به مولی محمد تقی مجلسی برمی آید .

۹ـ ملك علی ، بنابراجازه‌ای که در « اعیان الشیعه » ج ۲٦ ص ۲٦۰ آمده از او روایت کرده است .

۱۰ و ۱۱ـ دو پسر معروف او : شیخ بهائی و أبو تراب شیخ عبد الصمد . و سید علاء الدین محمد پسر هدایت الله حسنی خیروی در سال ۹٦۷ پیش او قراءت کرده است .

آثار و مآثر او

ازآثار وتألیفات او ، تألیف ارزنده‌ای است که در زیر می‌آید :

شرح برقواعد : دوشرح برالفیه شهید ـ رساله طهماسبیه در فقه ـ رسالة الوسواسیه ـ رسالة فی وجوب الجمعه ـ وصول الاخیار الی اصول الاخبار ـ

الرسالة الرضاعیه ـ حاشیة علی الارشاد ـ رساله مناظرة مع علماء حلب[1] ـ رسالة فی الرحلة ـ رساله‌ای در عقاید ـ رسالة الطهارة الظاهرة و القلبیه ـ رساله‌ای درمواریث ـ کتاب الغرر و الدرر ـ رسالة فی تقدیم الشیاع علی الید ـ رسالة فی الواجبات ـ تعلیقات علی الصحیفة ـ رسالة فی القبلة ـ دیوان شعر ـ درایة الحدیث ـ کتاب الاربعین ـ تعلیقه برخلاصهٔ علامه ـ رسالة فی جواز استرقاق الحربی البالغ علی الغیبة ـ رسالة تحفة اهل الایمان فی قبلة عراق العجم والخراسان ـ رسالة فی وجوب صرف مال الامام علیه السلام فی ایام الغیبة ـ جواب عما اورد علی حدیث نبوی[2] ـ رسالة فی عدم طهر البواری بالشمس .

ولادت و وفات شاعر

شخصیت مورد معرفی ما ، دراول محرم الحرام سال ۹۱۸ متولد و درهشتم ربیع الاول ۹۸٤ در روستای (مصلی) از نواحی (هجر) ـ ازشهرهای بحرین وفات یافته است . این شاعر ، شصت و شش سال و دو ماه وهفت روز زندگی کرده ، وپسر بزرگش شیخ بهائی در رثای او این شعر را گفته است :

ـ براطلال درنگ کن، وبپرس که سلما کجا رفته‌است . وازپلك چشمان، جرعه‌های سرشك را سرازیر کن .

ـ نگاههای خود را به اطراف آن دیار بگردان ، و از ارواحی که درآن نواحی موج می‌زنند ، تبرك کن ، و روان خودرا خوش بدار .

---

(۱) این شاعر ، مسافرتهایی برای ارشاد مردم و معرفی راه دین ومذهب داشته ، وگامهای بلندی دراین زمینه برداشته ، و دراین رساله اقدامات خود را در این مورد شرح داده است . به اعیان الشیعه سیدامین رجوع شود . و این رساله نیز ، رساله‌ارزنده‌ای است درامامت ،که بخش مهمی از آن را در اعیان الشیعه ۲۶ : ۲٤۸ می‌یابیم .

(۲) آنجا که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است : انی احب من دنیاکم ثلاثاً : النساء ، و الطیب ، وقرة عینی الصلوة .

ـ هرگاه نتوانی ازآثار واین اطلال ، خبر یار را بگیری ، لااقل تصویر خیالی ونفحهٔ مشام نواز آنها را ، درآنجاها می‌یابی .

ـ این خاکدان فضیلت است ، که طلا برخاك آن می‌نازد ؛ وآستان النبی است که دروگهر ، برزیگهای‌آن رشك می‌برند ، و برآنند که همانند آن باشند .

۵ـ حوادث روزگار ، ساکنان این دیار را درهم کوبیده و به محك آزمایش کشیده است .

ـ اینان ، ماه چهارده شبه‌ای بودند که می‌تابیدند ، لکن مرگ ، چهرهٔ آنان را پوشانده است ، و خورشیدهایی که ابرهای خاك ، پرده بررخسار آنها کشیده است .

ـ مجد وعظمت ، براین‌وجودهای گرامی‌اشک‌می‌ریزد وفریاد برمی‌آورد و می‌نالد ، و دین برمرگ‌آنها ندبه می کند ، وفضل و دانش سوگوار است .

چه زیبا وخوشگوار بودآن روزگاری که درسایهٔ اینان سپری شد هیچ عمر و مدتی ، کوتاهتر وشیرینتر ازآن ایام نیست .

ـ اوقات انس‌ومحبتی که سپری کردیم ، و دیگر جز یاد دوستانه در دل دوستان چیزی به جای نگذاشته است .

۱۰ـ ای بزرگان وپیشوایانی که ازاین جهان هجرت کرده و در آغوش خاك‌آرمیدید ، دریغ و وای برکسانی که از پس شما ، به سختی و درد زندگی می کنند .

گوارا ومبارك بادآن شبهای وصل ، که دراین قلمرو بسربردمایم،وخوشا به‌آن روزهایی که در « خیف » گذراندیم .

ـ با درگذشت‌شما، گریبان‌مجدوشکوه ، چاك‌شد،وبنیاد عزوبزرگواری فروریخت ، بنیادی که استوارتر ازآن هیچ نبود .

ـ رفیعترین قله‌های دانش ویران شد، واستوارترین بناهای باشکوه حلم فروریخت.

ـ ای کسی که در خاك «مصلی» از روستاهای «هجر» مسکن گزیده وبهترین حله‌های بهشت را برتن کرده‌ای.

۱۵ـ تو، ای که دریا وبحری، دربحرین اقامت گزیدی؛ و بنابراین سه دریا در کنار یکدیگر جمع گشته‌اند.

ـ سه دریا، که تو، بخشنده‌ترین، خوشگوارترین، و شیرین‌ترین آنها هستی.

ـ تو، ازاین دریاها، گوهرهایی به چنگ آوردی، که ازهمه گوهران، گرانبهاتر وبرتر است.

ـ ای کسی که کف‌پای برقلهٔ ستارگان‌شرف نهاده، خدا ترا از زلالترین ونخستین بارانهای آسمانی سیراب کند.

ـ ای ضریح مقدسی که دربالای‌آسمان جای داری، بهترین درودهای خدا برتو باد.

۲۰ـ فروزنده‌ترین آفتاب‌فضل، در وجود تو تابیدن گرفته، وفروغ علوم ومعارف دین خدا، از وجود تو درخشیده است.

ـ تو بلندترین‌واستوارترین کوههای فتوت، و رفیعترین بلندیهای شکوه وعظمت هستی.

ـ برفلك‌اعلی،دامن‌بزرگواری خودرابگستران ،این‌تویی که‌بررفیعترین قله‌های شرف قرار داری.

ـ تا آن هنگام که بلبلان خوش آواز بر شاخساران درخت اراك، نغمه‌سرائی کنند، ازمن درود وسلام خدا برتو نثار باد.

صاحب «ریاض العلما» نوشته است: گروهی ازشاعران درمرگ او رثا

گفته‌اند .

شاعر مورد ترجمۀ ما ، قصیده‌ای دارد درمدح رسول بزرگوار وخلیفۀ او صدیق اکبر (صلوات الله علیهما وآلهما) ، به مطلع :

أَلؤلؤ نظم ثغر منك مبتسم ام نرجس؟ام‌اقاح فی‌صفی بشم[1]

این مروارید دندانهای برشته کشیدۀ تست که لبخند می‌زند ، یا نرگس ویا گل یا بوته در کنار درخت خوشبوی است .

و این قصیده بسیار مفصلی است که ۱۲۹ بیت را دربر می گیرد ، وصاحب اعیان بر۶۹ بیت‌آن دسترسی پیدا کرده ، وپنداشته که تمام قصیده است، و گفته است : قصیده او شامل ۶۹ بیت است وآنگاه تعدادی ازآن ابیات را ذکر کرده است .

ازجمله اشعار این شاعر این ابیات است :

ـ هیچ گل را نبوئیدم، مگر آنکه اشتیاق برتو در من فزونی گرفت .

ـ هرجا که شاخه‌ای از درخت جنبشی کند ، گویا که به سوی تو خم می‌شود .

ـ تو چه می‌دانی که ازچشمان تو ، چه احساسی درمن پدیدآمده است .

ـ هرگاه تنم از تو دور است ، دل وجان من پیش تو است .

ـ هرزیبایی و کمالی که درمردم باشد ، همه منسوب به تو است .

ـ جان من وهستی من . ای آرزو به کف تو است .

ـ آه ، آرزومندم که‌ازبادۀ لبانت سیراب‌می‌شدم وشفا می‌یافتم بازاشعاری با همین قافیه (روی) سروده است :

ـ باد صبا دامن گشود ومنتشر شد ، وخروس ناله سرداد ، وجنبش نسیم،

---

(۱) « بشم » شاید از بشامه و بشام است درخت خوشبو که از چوب آن مسواک سازند وبرگش موی را سیاه کند

شاخهٔ درخت بان را به رقص آورد .

ـ برخیز تا روشنایی وفروغ این چشم‌انداز را ـ که طلا و نقره نثار می کند ـ تماشا کنیم .

ـ هر گاه مجوس ومشرکان، این احوال را می دیدند، به توحید می گرائیدند، وازشرك بیزاری می جستند .

ـ هر گاه به سوی ما گذر کنی ، شادمان می شویم . و چون در این راه ، روی درخاك کشی ، زبان به درود وتحنیت برمی گشائیم .

شیخ بهائی در کشکول خود ص ٦٥ ، از پدر خود، برهمین قافیه ، ۱۸ بیت نقل می کند ، که بیت نخستین آن این است .

فاح عرف الصبا وصاح الديك   فانتبه واف عنك ما ينفيك

یعنی : باد صبا دامن گشود وعطر پراکند ، وخروس نالیدن گرفت ، پس بیدار و بهوش باش ، وآنچه را که ترا تبه کند ، از خویشتن دور کن. و پسرش شیخ بهائی با قصیدهٔ کافیه خود ، به معارضه این شعر برخاسته و گفته است :

ـ ای یار، من خون خودرا فدای تو می کنم ، برخیز و ازآن پیمانه‌های خوشگوار بیاور .

ـ پیمانه‌ای که نور باده‌اش ، هر گاه که در ظلمت گمراهی بیفتی ، ترا رهنمایی می کند .

ـ ای هم نوای دل من ، با آن پیمانه عشق ، دل گرفتار خود را درمان کن تا بهبود بخشد .

ـ آن پیمانه عشق ، آتش موسی است ؛ از صفا و نورآن برخوردار شو .

ـ ای دوست ، ترا این باده وپیمانه بس ؛ درآشامیدن آن پای بدار ، ترا از دشمنان بسنده است .

این دانشمند ، علاوه بردانش بسیار وفضیلت استواری که دارد ، دوفرزند

برجسته از خود به یادگار گذاشت ، بنامهای : شیخ الطایفه بهاء الملة و الدین که بزرگترین فرزندان او بوده ـ و درسال ۹۵۳متولد شده و ذکر او خواهد آمد ، ـ و نیز ، شیخ ابوتراب عبدالصمد پسرحسین که درشب یکشنبه یك ساعت مانده به پایان شب درسوم صفر سال ۹۶۶ متولد شده است ؛ بنابرآنچه در ریاض از خط پدرش شیخ حسین نقل کرده ، و درضمن اجازه‌ای که صادر کرده ، تصریح نموده است که شیخ بهائی بزرگترین فرزندان است .

شیخ عبدالصمد ، حاشیه‌ای داردبر « اربعین» برادرش شیخ بهائی ونیز رسالهٔ فرائدی که برالفرائض النصیریه نوشته، از آثاراوست ، وشیخ بهائی (فوائدالصمدیه) را بنام او نوشته است . و این دانشمند ، با اجازه ای که دارد ، از پدر مقدس خود شیخ حسین روایت می کند ، و از خود او علامه سید حسین پسر حیدر پسر قمر کرکی متوفی سال ۱۰۲۰ روایت می کند ؛ وشرح حال او را مؤلفان « امل الامل» و«الریاض» و دیگران آورده‌اند ، ودانش بیکرانش را دو پسردانشمندش میراث برده‌اند که عبارتند از :

شیخ احمد بن عبدالصمد ساکن هرات که سید حسین بن حیدر بن قمر کرکی ، از او ، با اجازه‌ای که ازپدرش گرفته ، روایت می کند .

وبرادرش شیخ حسین پسرعبدالصمد ، که قاضی هرات بود ، وصاحب «ریاض العلماء » درباره او گوید: اوشاعر و درعلوم ریاضی چیره دست بود ، ومنظومه‌ای در جبر ومقابله دارد .

وی ازعمویش شیخ بهائی ، با اجازه‌ای که دربرخی ازتعلیقاتش بر کتب به سال ۱۰۶۰ نوشته شده ، روایت می کند .

اما دیگراز رجال این خاندان محترم ، پدراین شخصیت مورد ترجمه ما ، یعنی شیخ عبدالصمد است که از نوادر طایفه و از دانشمندان بزرگی است که شیخ الطائفه شهید ثانی، دراجازه‌ای که به فرزندش شیخ حسین عاملی داده ، از او

به اوصاف « شیخ صالح عامل عالم‌متقن » یاد کرده . وهم‌چنین سید حیدر بیروی دراجازۀ خود به سید حسین مجتهد کرکی ، از او به عبارات « شیخ عالم عاملی، خلاصةالاخیار و زینت مردان نیك‌شیخ عبدالصمد » نام برده است . او در۲۱ ماه محرم سال۸۵۵ متولد، و درسال نیمۀ ربیع‌الثانی ۹۳۵ وفات یافته ، وشرح‌حالش را مؤلفان « ریاض » و « امل الامل » و دیگران نقل کرده‌اند .

برادربزرگ‌شیخ حسین‌عاملی، شیخ‌نورالدین أبوالقاسم علی بن عبدالصمد حارثی است که‌بسال ۸۹۸ به دنیا آمده ، و از شاگردان شهیدثانی بشمارمی‌رود. صاحب « ریاض العلماء » می نویسد :

« او مردی دانشمند ، فاضلی بزرگوار ، و فقیهی شاعر بود . منظومه‌ای در بارۀ الفیه شهید به نام «الدرة الصفیة فی نظم الالفیة » دارد ، کتب فقه را پیش او خوانده است .

و برادر دیگرش شیخ محمد بن عبدالصمد است که بسال ۹۰۳ به دنیا آمده و درسال ۹۵۲ در گذشته است .

برادر سومش ، حاج زین‌العابدین است که درسال ۹۰۹ تولد یافته و بسال ۹۶۵وفات یافته است .

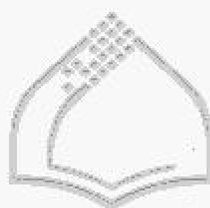
و در ترجمه عموی پدر شاعر مورد ترجمه ما ، شیخ ابراهیم کفعمی ، به شرح حال جد او شیخ شمس الدین محمد ، و جد مادرش شیخ زین الدین نیز برمی‌خوریم .

شرح حال عزالدین‌حسین ، با عبارات تحسین‌آمیزی ، در کشکول شیخ یوسف بحرانی ، ولؤلؤة البحرین ص ۱۸ ، ریاض‌العلماء ، امل الامل ص ۱۳ نظام الاقوال فی احوال‌الرجال [1] ، تاریخ عالم‌آرای عباسی ، روضات الجنات ص ۱۹۳،

۱) تألیف مولی نظام الدین محمد قرشی شاگرد شیخ بهائی فرزند شاعر مورد ترجمه ما .

مستدرك الوسائل ۳ : ۴۲۱ ، تنقیح المقال ۱ : ۳۳۲ ، الاعلام زرکلی ۱ : ۲۵۰ ، اعیان الشیعة ۲۵ : ۲۲٦ ـ ۲۷۰ ـ ودراین کتاب فوائد بسیاری نقل شده ـ سفینة البحار ۱ : ۱۷٤ ، الکنی والالقاب۲ : ۹۱ الفوائدالرضویه ۱ : ۱۳۸ ، منن‌الرحمن ج ۱ ص ۸ آمده است .

* * *



شاعران غدیر

در قرن یازدهم

-۷۹-

ابن ابی شافین بحرانی

- بزرگترین داغ ومصیبتی که در زندگی‌داشته‌ام، بلکه مصیبت گرانی که دیگر مصائب درپیش‌آن کوچك وبیمقدار است.

- داغ و اندوهی که همهٔ آفاق پرفروغ را تاریك کرده، و چهره تقوی و دین را دژم وغبارین ساخته است،

- مصیبتی که کوههای بلند ،ازرویاروئی‌با آن فرو می‌ریزد، وفروغ‌یقین وایمان. مکدر وتاریك می گردد....

ادامهٔ این ابیات به اینجا می‌رسد که:

- پیامبر بزرگوار که از سرزمین مکه پای بیرون نهاد، وکسی را که مقامش را پنهان داشته بودند، معرفی نکرده بود.

- آنگاه که به سوی غدیر حرکت کرد، جبرئیل امین براوبشارت‌آدرد. براینکه علی را جانشین و ولی خود معرفی کند؛ این فرمان وحی الهی است، که نباید در رساندن آن درنگ شود.

- گروهی از حاجیان که پیش افتاده بودند، آنها را برگرداند. وگروههایی‌هم که هنوزبدنبال‌اومی آمدند، به محل‌غدیر رسیده وگردآمدند.

- و آن سرزمینی بود که پیش‌از آن ، هیچ‌سواره‌ای آنجا که آتش‌حرارت همواره شعله‌ور بوده ، فرود نیامده بود .

- پیامبر بزرگوار برمنبر جهاز شتران بالا رفت . و رساندن پیام مهم و ارشاد با شکوهی را آغاز کرد .

- نخست برخداوندبزرگ ثنا وتقدیس‌فرمود ، وآنگاه به ستودن‌مرتضی عليه‌السلام پرداخت وچنین فرمود :

- ازجانب خدا برمن فریضه‌ای‌رسیده که هرگاه‌آن را ادا نکنم، براستی که کوتاهی کرده‌ام .

- من بنام خدا : به تبلیغ رسالتش قیام کرده‌ام ، و این خدا است که در رساندن حق یاوری می کند .

- علی درمیان امت من ، برادر من محسوب می‌شود ، وجانشین من است. اوست که دین خدا را یاری می دهد ، وخدا نیز یار همه ما است .

- فرمانبری از علی ، برای هرمؤمنی واجب است ، وسرپیچی از فرمان او گناهی نابخشودنی است .

- هان ، این سخن مرا آویزهٔ گوش کنید ، وهمواره به فرمان او باشید ، و درجنب اوامر الهی از او اطاعت کنید ، تا بهره‌مند گردید .

- آیا من برنفسهای شما . از خودتان نزدیکتر و اولی نیستم ؟ همگی گفتند : بلی یا رسول الله ، این نص قرآن است ، که همه جا خوانده می‌شود.

- آنگاه فرمود : آگاه شوید که هرکسی را که من مولا و پیشوای او هستم پس از من ، این علی پیشوای اوست .

این بود ابیاتی چند که ازقصیدهٔ مفصل شاعربزرگوارمان «ابن‌ابی شافین» در اینجا نقل کردیم . این قصیده برپانصد وهشتاد بیت بالغ می‌شود ، که درجنگهای نفیس خطی یافته می‌شود .

شاعر

شیخ داود پسر محمد پسر أبوطالب، مشهور به «ابن أبي شافين»جد حفصی بحرانی از نیکان سده دهم، و از شخصیتهای آراسته به مفاخر روزگار است، اشعارش در کتب ادبی ومحافل عربی همه‌جا پراکنده و درمحافل شعری‌زبانزد است.

هرگاه از علم سخن بگویند، این شخص سرآمد آن است؛ وچون از شعر یادی کنند، کلام او زبانزدو نمط اعلیٰ است.

سید علی خان در «السلافة» ص ۵۲۹ از او چنین یاد می کند: «دریای مواجی است که‌آتش خوشگوار ودور از تلخی وآلودگی است ماهی‌پرتوافشان وشیری غران است، مرتبهٔ فضیلت او بس بلند ونام ارجمندش از خورشیدتابان نیز بلندتر ونمایانتر است. درجهان علم دانشمندی بی‌بدیل است، و دردنیای شعروادب، تیغ کلامش را روزگار نمی‌تواند کند گرداند.هرجای رود،سخنش بردل می‌نشیند، وبوی خوش کلامش مشام جان خوش می‌دارد، در میان همروزگاران و هم‌میهنانش کسی در توانایی و دانش، به‌مقام او نمی‌رسد، شعر او از لطافت نسیمی که برجامهٔ نازك بگذرد لطیفتر و ازمکیدن دندانهای‌شفاف وآبدار خوشگوارتر است، زیبایی کلامش همه این زیبائیها را در برمی گیرد وتحت‌الشعاع قرار می‌دهد. از جمله اشعارش این ابیات است:

ـ بخدا سوگند که من همواره به شوق عشق سخن می گویم وشور خود را بیان می‌دارم.

ـ هرآن لحظه‌ای که می گذرد، ای دوست من، در هوی وعشق به سر می‌برم.

ـ هنگامی که به‌آهنگ عشق گوش دهم، دل در برم می‌رقصد، به‌طرب می‌آیم.

ـ پیمانهٔ عشق‌را به دل تقدیم می‌دارم و او سر می کند .

ـ هر که هوی دل و آرزوی خاطر را از من بگیرد ، نابودم می کند .

ـ به محبوب خود گفتم : تا بکی این عشق ، دل مرا ویران خواهد کرد.

ـ تا کی مرا در میدان عشق و جوانی فراموش کرده ، و مرا خواهی فریفت .

ـ گفت: من چه گناهی دارم؟این تویی که‌هر گاه‌رخسار مرا ببینی‌شعله‌ور می‌شوی ومی‌سوزی .

ـ هوای دل تو ، همواره ترا در هرمذهبی ، در آن آتش خواهد انداخت.

سپس از او لامیه‌ای نقل می کند و یك شعر دالیه‌ای نیز که بر۴۲ بیت بالغ است می‌آورد به مطلع :

ـ برملامتگر عشق بگو که هر گاه اند کی از دوستی ومحبت برخوردار شوند ، ازآن رهایی نمی‌یابند .

ـ عشاق ، در هر عضوی‌از بدن ، آتشی برافروخته‌اند که همواره شعله می کشند .

ـ پس تو ای کسی که ملامت می کنی سر گشته کوی عشق را ، تبریك بگو چرا که فرمان عشق حاکم است .

وهر کس از او سرپیچی کند او حکم می‌راند

و « محبی » در « خلاصة الاثر » ۲ : ۸۸ از او چنین یادمی کند .

استاد سید ابی محمد حسین پسرحسن پسر احمد پسر سلیمان حسینی غریفی بحرانی از دانشمندان و ادبیان بزرگ بشمار می‌آید . هنگامی که شاگردش سیدعلامه غریفی‌بحرانی بسال ۱۰۰۱ وفات‌یافت ، خبر مرگ او که به استادش شیخ داودبن ابی‌شافیربحرانی رسید ، شیخ استرجاع نمود وبالبداهه این شعررا خواند :

ای همام، کاخ بزرگواری فروریخت. اینك برفراز شاخساران، نغمهٔ خود را بسرای.

شیخ سلیمان ماحوزی نیز، در رساله‌ای که‌راجع به علمای بحرین نوشته است، او را ستوده و گفته است:

او درتمام هنرها یگانه روزگارخودبود، شعرش درغایت استادی سروده شد، و اویك جدلی‌استاد درعلم‌مناظره، وآداب بحث بود. هیچ کس بااومناظره نکرده، مگرآنکه ازپای درآمده است الخ.

وصاحب «انوار البدرین» نوشته است: این بزرگوار از علمای بزرگ وحکمای عالیقدر بود.

وعلامه مجلسی در ص ۱۲۹ «اجازات‌البحار» از او یاد کرده وآنچه را در«سلافة العصر»نقل شده، ذکر نموده است ونیز سخنان ستایش‌آمیزی در حق او، در «انوارالبدرین» و «وفیات الاعلام» شیخ رازی[1] و «الطلیعه» مرحوم سماوی و «تتمیم امل الامل» نوشته سید بن ابی شبانه بحرانی نقل شده است.

شاعر، «ابن‌ابی‌شامین» رساله‌هایی دارد. از آن جمله است: رساله‌ای در علم‌منطق،وشرحی بر«الفصول‌النصیریه»درتوحید. اشعارش درمجموعه‌های ادبی ذکر شده است، چنانکه شیخ طریحی در ص ۱۲۷: ج ۱ «المنتخب» قصیده‌ای در رثای امام سبط علیه السلام از او نقل کرده است که بر۲۷ بیت بالغ‌می‌شود وآغازش این است:

- بیائید تابرآل عبا گریه سردهیم، وبرامام سبط، فرزند بهترین انبیاء نوحه کنیم.

بیائید برسوك شهیدی گریه کنیم که فرشتگان خدا درآسمان براو نوحه

۱- ظاهراً، منظور «طبقات اعلام الشیعه» شیخ آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعه است.

سر داده‌اند .

علامه سید احمد عطار در جلد دوم مجموعه (الرائق) از این شاعر رثای دیگری برامام حسین علیه السلام آورده است بدینسان :

ـ ای کسی که بر کوهها وبلندیهای «غاضریات»[۱] ایستاده‌ای مرا رها کن تااشك خونین بفشانم .

ـ از دیدگانی که برشمشیر اندوه ، خواب وآرام را ازمن ربوده ، برکسی که بانیزه‌های برّنده به قتل رسیده ، اشك بریزم .

اشك خون بریزم برآن بزرگوارانی که در بیابانی برآنها حمله شده ، وبرپیشوایانی که با تیغهای مشرفی ، بدنهاشان تکه تکه شده است این قصیده‌که به ۶۲ بیت بالغ می‌شود ، بااین بیت پایان می‌یابد :

ـ ابن‌ابی شافین هیچ اجر وپاداشی بجز راه نجات و آرمیدن در بهشت نمی‌خواهد .

وسید ـقدس سره ـ در «الرائق» درمرثیهٔ امام شهید صلوات الله علیه ، این ابیات را نیز از او ذکر کرده است :

ـ مصائب روز عاشورا ، ناگوارترین مصیبتهایی است که از فرودآمدن تیغهای تیز سخت‌تراست .

ـ ازسنگینی این‌مصیبتها وحسرت واندوه ، صخره‌های سخت آب می‌شوند وکوههای بلند فرو می‌ریزند .

ـ باروی‌آوردن این مصائب ، دین حنیف اسلام جامه‌های بس سیاه برتن کرده است .

در پایان این قصیده ۵۰ بیتی گفته است :

---

۱ ـ اشاره به حومهٔ کربلا .

ـ دو تکم :

این قصیده غراء که همچون ماه در میان تاریکی می‌درخشد، ومعانی شگفتی را دربر گرفته، از ابن‌ابی‌شافین تقدیم شما باد.

وشیخ‌لطف‌الله پسر علی پسر لطف الله جدحفصی بحرانی در مجوعه اشعار[1] خود، ازاو قصیده‌ای دررثاء امام‌سبط علیه السلام آورده که به ۷۱ بیت می‌رسد، آغازش این است:

ـ براین ویرانه‌های خلوت که می‌گذرید، درنگ کنید و بشنوید که چگونه برازدست دادن ماههای تابناك نوحه سرایی می کنند.

ـ این‌ماههای عالمتاب، همان سیمای درخشان خاندان مصطفی صلی الله علیه وآله است که در پس ابرهای ظلمت پوشیده‌مانده‌اند.

ـ در هر بخشی از این‌ویرانه‌ها، ماهی مسکن گزیده وابرهای‌ماتم چهرهٔ تابانش را در حجاب کشیده است.

ودرهمان مجموعه، اشعاری بالغ بر ۴۲ بیت در رثای امام سبط علیه السلام دارد که مطلع آن اینست:

ـ دامن حسرت وتأسف را بگستر، وآرزوی درد ناله سربده، همانگونه که کبوتران برفقدان کبوتران زاری می کنند، نوحه‌سرایی کن.

ـ بررخسار زرین خود، گوهرهای اشك ویاقوت خونین سرشك را ببار، وجاری کن.

ـبراین اندوههای تأسف بارنوحه‌سرانی‌کن،چراکه برسر کشتهٔ محزون، نوحه سرودن عار نیست.

ـ دریغ ودردا برآن وجودی که از غصه عطشان مرد، وبا شمشیربرآن

۱) این مجموعهٔ شامل‌اشعار شاعر بزرگ‌است‌که دررثای اما سبط (ع)شعرسروده‌اند که نخستین آنان شریف رضی است بنسخه‌هایی ازآن رادر نجف وکاظمین‌وتهران‌دیده‌ام.

مکاری که بخون آلوده بود ، کشته شد .

ـ مرکب او که حرکت می کرد ، همچون فلك بود ، ودرخسارش همچون ماه در افق نورافشانی می کرد .

و نیز قصیدهٔ دیگری دارد که درآن ، پیامبر بزرگوار و وصی پاکش وخاندان اطهار ـصلوات الله علیهمـ را مدح گفته است . آغاز قصیده این است :

ـ در لباس حریر آشکار شد ، و سراسر هستی را عطرمشك و عنبر فرا گرفت .

ـ ما گفتیم که آیا پیشانی تابناك تو نورفجر است که همه جاپرتوافشانده ، یاپرتوماه درخشان است ؟

* * *

ـ این قد است که اینچنین خم شده ، یا شاخهٔ درخت بانه است ، و یا که شاخ خیزران است ؟

ـ برفراز این قد کشیده ، ماهی تمام بافروغ خیره کننده‌ای می‌درخشد ، تو گویی که دیبای گسترده‌ای جلوه می کند .

* * *

ـ هان ای یوسف زیبای من ، دل من ازآتش ذوق شعله می کشد

ـ ای که عشاق را در کمند فتنهٔ خود گرفته‌ای ، تا کی به ستم تو گرفتار باشم ؟

من در میان مردم یاوری ندارم .

ودر ضمن این ابیات می گوید :

ـ هر گاه اندکی از مهر مرا ضایع بگذاری ، مرا محبت پیامبر ، احمد ، آن بهترین هدایتگر مردم بس است .

ـ اوست که برهمهٔ خلایق مبعوث گشته ، و شفاعت کننده هدایت کننده

وبشارت بخش همهٔ مردم است .

* * *

ـ وآیا این آتشی که درجان من سرمی کشد ، فرونشستنی است ؟ من که شیفتهٔ پیامبری هستم که بهترین آفریدگان است .

ـ این مهر مرتضی ، آن پاك بزرگوار و خاندان اوست ، که در دل من پاینده خواهد ماند .

* * *

ـ بواسطهٔ اوست که داود ، در روز قیامت ، از زبانهٔ آتش سوزنده رهایی می‌یابد .

ـ وهربنده‌ای هم که مهر پیامبر بشیروخاندانش را در دل داشته باشد ، ازآن آتش نجات خواهد یافت .

ابن ابی شافین

در ضبط کنیهٔ شاعر مورد ترجمهٔ ما اختلاف هست ، در « سلوة الغریب » سیدعلی‌خان مدنی ، کنیهٔ او « ابن ابی شافیز »آمده ، و سید الاعیان هم بهمین لفظ نقل کرده است و در سلافة العصر نیز ، سید مدنی « ابن ابی شافیر »آورده (باراء مهملة وبانون) و در «خلاصة الاثر» محبی ، ابن‌ابی‌شاقین (باقاف و نون) ضبط شده ودر « بحار » ابن شافیر (باراء مهملة) نقل شده ، واما کنیهٔ او را در همهٔ اشعار بدون هیچ اختلافی ، « ابن ابی‌شافین » می‌یابیم .

زین الدین حمیدی

ـ ای! دوست ، از اوج آسمان بلند اندیشه ، راه خود را به خلوتسرای دوست :

ـ که از رقیبان بدوراست متمایل کن .

ـ هرگز به معشوقانی ، چون سعدی وسلمی و یارانی که دامن کشان ناز می‌فروشند ، دل مبند .

ـ ناز ومحبت دوستان وسرورانی را در دل مسکن بده ، که من در دل خود مسکنی استوار بر آنان ساخته‌ام .

ـ به لطف ومهر ، حدیث کهن عشقی را که یادش تا احشا وجوارحم اثر کرده است ، یاد کن .

۵ـ باعطوفت ومهربانی ، داستان شوقمندی وعشق ، وگریهٔ طولانی‌ام را در برابر این بزرگان وسروران ، بگستران ومنتشر ساز .

ـ این پیام مرا ، که در راه آن بزرگان هوای دگریاران را رها کرده ، وسختیها وگرفتاریها تحمل کرده‌ام ، بر جهانیان برگوی !

ـ بگو که در ره عشق ، چه مایه بردباری وسخت کوشی داشته‌ام ؛ و چقدر خواب ، همچون صبر از من سلب شده است[۱] .

ـ صبر ، بر ملامت ملامتگران وحرف گیرانی که کار عشق را به بانگ وناله سگان قیاس می گیرند .

ـ صبر در برابر دلی که از تسلا وتسکین ، سخت بیمناک ونگران ودیدگانش باسرشك ، خونفشان است .

۱۰ـ آتشی آنچنان در درون دارم ، که هرگاه سیل اشک نبود ، وجودم را یکباره می‌سوخت ونابود می کرد .

ـ بر حق نیوشان بگو که این نفحهٔ جانفزای مسکن فخر ومجد وبزرگواری وسروری است ، که مشام جانم را خوش ودلکش آمده است .

ـ شوق زیارت مهبط وحی ، ومنزل عزت وبزرگواری ، وآرامگاه فضل

---

۱) مصراع دوم این بیت سعدی را یاد می‌آورد :

قرار در کف آزادگان نگیرد مال چو صبر در دل عاشق وآب درغربال

« مترجم »

وخانهٔ ثنا ، ومحل شکوه وبها است ، که مرا اینچنین بیقرار ساخته است .

ـ شوق آن خاکی که برطلا فخر می‌فروشد وبرتری دارد ، ونوروددرخششی تابنده‌تر از پرتو آفتاب دارد .

ـ بقعه وبار گاهش ، برعرش وکرسی برتری دارد ، بگذریم که از خاك کعبه هم برتراست .

۱۵ـ آن خاك مقدسی که بهترین پیامبران آنکه به‌شریفترین اسماء آراسته است درآن مسکن گزیده .

ـ او بهترین ستایشگران وبندگان خدا است ، که کردارپسندیده دارد وحوض ولوا وولا ، همه ازآن اوست .

ـ این خاتم رسل ، برگزیدهٔ برگزیدگان عالم نکوکردار ، نکورفتار ، مهربان وبارحمت است .

ـ او بهترین بندگان خدا ، ونیکو مرد با کرامتی است ، که دیگرمکارم ، همه از او سرچشمه گرفته است .

ـ او برهمهٔ آفریدگان عالم ، مایهٔ مهرورحمت است ، ودگربخشندگان از او فیض می گیرند .

۲۰ـ سخنش از همه مردم شیرینتر ، وگفتارش از همگان راست‌تراست ، وهرگز کلام بدی برزبانش جاری نشده است .

ـ اوشایسته‌ترین عارفان وخداشناسان ، وکسی است که درآشکار ونهان ، پیش از همه از خدا ترسان است .

ـ هرچه در عالم هستی است ، به طفیل وجود اوآفریده شده ، واین بیان هیچ استثنا بردار نیست .

ـ او از همهٔ شایستگان ، کاملتر وشایسته‌تر است ؛ هرکمال وفضیلتی ، از وی به دیگر فاضلان رسیده است .

ـ به برکت وجود اوست که آدم، آنچه را از اسماء نمی‌دانست، دریافت نمود.

۲۵ـ در پرتو برکت وجود اوست که نوح، همراه کشتی خود، رهایی؛ ویونس نیز، از گرفتاری دردهان ماهی نجات یافت.

ـ باوجود او بود که به امر پروردگار، آنگاه که ابراهیم را درآتش انداختند، سرد وخاموش شد.

ـ چه‌آتشی که‌آرمیدن درآن، بهترین نگهدار ونگهبان بوده‌است.

ـ به مهروبرکت وجود اواست، که غم و رنجوری ازایوب (ع) برداشته شد، وانواع نعمت، او را فرا گرفت.

ـ باوجود او، ادریس شأن والا گرفت؛ و دو قربانی [۱] از اینکه قربانی شوند، آزاد گشتند.

۳۰ـ حقیقت وجودی اوست که برعیسی راه یافت، و او توانست دعا کند وبلا را دفع کند.

ـ وبراثرآن دعا، اکمه وابرص را شفاوبهبودی کامل بخشد.

ـ او پیش ازآفرینش هرپیمبری‌پیغمبر بود، تو درحدآب وخاك درتنگ مکن(درمقام معرفت، بالاتر خرام).

ـ او نور خدا است، که ازآن، نور به مبدءآباء (آدم) داده شده، و در وجود او ودیعه نهاده شده است.

ـ و ازآن پس، از هر پیامبر شریفی به دگری رسیده، از روزگارآدم وحوا تا کنون.

۳۵ـ پیامبرانی که‌همگی‌ازبزرگواران‌بودند، که‌بدنبال‌یکدیگرآمده‌اند

---

۱) منظور اسماعیل فرزند حضرت‌ابراهیم؛ ونیز عبدالله پدر بزرگوار پیامبر اسلام ـصلی الله علیه وآله‌وعلیهمـ ،که حضرت رسول (ص) نیز فرمود: انابن الذبیحین.

همگی از خوی خونریزی و پلیدی منزه وپاك بودند.

ـ این مایهٔ افتخار به آمنه داده شده است، که او مادر گرامی پیامبر ما شده و او را حمل کرده است.

ـ اوپیامبر را حمل کرده، وهمچون دگربانوان نبوده است، که بهنگام حمل بچه، در خود احساس سنگینی و فشار کنند.

ـ این افتخار بر آمنه گوارا باد، که بهترین خلق وسید انبیاء را تحویل جامعه بشری داده است.

ـ اوپیامبررا وضع حمل نموده، لکن این وضع، (نهادن و زائیدن کودك) مایهٔ رفع وبلندی مقام انسانی شده، و او را به پیشگاه حق عروج داده، و از هواهای نفسانی آزاد کرده است،

۴۰ـ او خورشیدی به جهان تحویل داده که تیرگی شرك را از جهان زدوده، واز پرتو نوراو، هر نور دیگری کسب فروغ کرده است.

ـ باتولد این پیامبر،معجزاتی رخ داده، که مشرکان از دیدن آنها بیمناك شدهاند.

ـ آتش عذاب از آنها برداشته شد، تا بدانند که به برکت آئین او، آتش کفرخموش می گردد.

ـ دیگر چه کسی شعلههای شرك را تواند دید، در حالی که من نوراورا در فضای مکه پرتوافکن میبینم؟

ـ باشکستی که برطاق ایوان مداین پدیدگشت، معلوم شد که وقت آنست که همهٔ شکستگیها و کاستیهای دین و دشمنان دین ترمیم و جبران میشود.

۴۵ـ بتهای مشرکان فروریخت، وخود به چشم دیدند که سرچشمهٔ گناه وشرك، چگونه ویران شده است.

چشمه‌هایی که در« ساوة »جریان داشته ، چنان خشکیده و آبش فرو رفته که باخاك برابر گشته‌اند .

ـ خوشا بر آن شبی که پرده‌از رخسار ماه تمام عیار برداشته شد ، و تیرگی شب را یکباره بزدود .

ـ آن شبی که برهمهٔ روزها برتری داشت ، و به برکت آن شب ، به‌جهانی از شرافت و عزت ره یافتیم .

تا اینکه به این ابیات می‌رسد و می گوید :

ـ و به یار صدیق و وفادارت ، که گوی سبقت را در تصدیق نبوت و ایمان برده‌است[۱]

ـ و آن یاری که در غار باتو رفیق بوده ، و ترا از آسیب مارخالدار پاس می‌داشت[۲] .

ـ آن کسی که باتو مواسات داشت دست راستش با کسی بیعت کرده که صدر پیشوایان و جانشینان بود[۳] .

ـ آن پیشوائی که از حکومت اسلامی ، بااحیاء سنت نورانی پیغمبر حمایت کرده است[۴] .

۱) در جزء ۲ ص ۳۱۲ ذکر شد که چگونه سرورما امیرمؤمنان (ع) براستی وشایستگی مقام (صدیق) را از پیغمبر گرفته است و در جزء ۳ ص ۲۴۰ یاد شد که ابوبکر فضل سبقت در ایمان را نداشته است .

۲) در جزء هشتم ص ۴۱ و ۴۶ ، ط ۱ نقل کردیم، که روایت مارکاملا دروغ وافتراء است ، وحیات فضائل هرگز باحیات (مارها) تضمین نمی‌پذیرد .

۳) پیش از این ، آنچه بدست ابوبکر انجام گرفته ، و در راه دعوت اسلامی صورت بخشیده است ، در جزء هشتم ص ۵۰ ، ۶۰ ط ۱ ، نقل شده است .

۴) در جزء هفتم ص ۱۰۸ ـ ۱۲۰ ط ۱ ، بخش ازشناخت او را ازسنت پیغمبرنقل کردیم . و چگونه کسی ، چیزی راکه خود نمی‌شناسد ، احیا تواندکرد ؟ در حالی که خودش گفته است : هرگاه مرا باسنت پیامبرتان مؤاخذه کنید، من توان تحمل آنرا ندارم .

ـ و این رفق و رفتار پسندیدهٔ تو ، همچون رفتار پدران با فرزندان بجای ماند [۱] .

ـ وبافاروق ، که شجاعت وسخت کوشی ، گروههای ضلالت و گمراهی را ازهم پاشید وجدا کرد [۲] .

۵۵ـ او با کسانی که خدا را به خشم آورد ، سخت گیر ودشمن ؛ وباپاکان وپرهیز کاران ، مهربان وبخشنده است [۳] .

ـ عمر ، کسی که واسطهٔ فتح الفتوح بوده ، وراههای هدایت را ، باحسن تدبیر برمسلمین گشوده است .

ـ سلطنت ایران وروم را از آنان سلب کرد ، و نماز را پس از فراموشی آشکار کرد .

ـ زمامداری که بامهربانی ، بیوه زنان و ضعیفان را که برای جلب کمك می آمدند ، دستگیری و کمك می کرد ، وغذا وطعام ومخارج می داد .

ـ شیطان از بسیاری مهابت وترس او پای به فرار می گذاشته است [۴] .

۶۰ـ وبدنبال این دوشخصیت ، عثمان بن عفان است ، آن کسی که بخاطر

---

۱) در باب رفق این خلیفه ، از عترت پاك پیغمبر سؤال کنید ، بویژه از حضرت صدیقه دختر گرامی نبی اکرم (ص) .

۲) این سخت کوشی و شجاعت خیالی ، در جنگهای پیغمبر (ص) کجا مانده بود ؟ وشاید مراد ، تذکر روزی است که فرارکرد وپشت گردانید .

۳) در باره مصراع اول این بیت ، از ام جمیل زناکار و مغیرهٔ زنا پیشه بپرس؛ و درباره معنی مهربان ودوست ، از حضرت صدیقه دختر پیامبر و از همسرش علی (ع) این معنی را سؤال کن .

٤) حدیث فرار شیطان از عمر ، از دروغهای خنده آوری است که در برابر کرامت پیامبر بزرگوار ساخته شده است رك : جلد هشتم ص ٦٥ ط ١ .

خدا لشکر آراست ، ، ودر تأمین مأوی وپناهگاه یاری کرد .

ـ کسی که در روز بدر ، وفاداری بخرج داد ، و گوش بزرگترین عشق او را شنیده است .

ـ در همه کتابها ، لقب آن بزرگمرد ، « ذوالنورین » آمده ، و سرآمد نیکوکاری وپناهگاه ومقصد حیا وشرمساری بوده است[۱] .

ـ او کسی است که زمین ومحل مسجد تأسیس یافته براساس تقوی (قبا) رادراختیار گذاشت ، واملاك زیادی را تقدیم داشته است[۲] .

ـ وآنگاه بردرسرای علوم ، یاور توعلی بوده است ، که هر باطل اندیش خطاپیشه‌ای را ، سخت خوار وپست کرده است .

۶۵ـ او در جنگها ، شیرخدا ویکسو کنندهٔ روزگاران سوك واندوه بوده است .

---

۱) عثمان را ، از آن جهت « ذوالنورین » گفته‌اند که دو دختر رسول الله (ص) (رقیه و کلثوم) را ، یکی پس از دیگری به زنی گرفته .

در مورد این تزویج ، روایات چندی رسیده است ، از جمله :

قال ابوجعفر (ع) : ان رسول الله (ص) زوج منافقین : ابا العاص بن ربیع ، وسکت عن الاخر . (بحار الانوار ج ۲۲ ص ۱۵۹ حدیث ۲۰ به نقل از سرائر) .

در تفسیر عیاشی شأن نزول آیهٔ « ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم » سوره آل عمران آیهٔ ۱۷۸) را همین تزویجها دانسته است .

همچنین در صلوات هرروزهٔ ماه مبارك رمضان ، که علامه مجلسی در زادالمعاد نقل فرموده ، می‌خوانیم اللهم صل علی رقیة بنت نبیك والعن من آذی نبیك فیها ، اللهم صل علی ام کلثوم نبت نبیك والعن من آذی بنیك فیها .

برای تفصیل بیشتر در این مورد ، به حدیث امام صادق (ع) دربحار الانوار ج ۲۲ ص ۱۶۳ ـ ۱۶۰ ، و بیان علامه مجلسی ذیل آن ، و سخن شیخ مفید و سید مرتضی در ص ۱۶۶ ـ ۱۶۴ مراجعه شود .

۲) دران مناقبی که شاعر آنها راآورده در جزء ۹ ص ۲۷۳ ط ۱ سخن گفته‌ایم .

ـ درآن جنگ بود که در خیبررا ، همچون سپری بالای سر گرفت ؛ وکاری کرد که همه از انجام آن ناتوان شدند .

ـ هرگز زخارف دنیوی و مال وخواسته ، او را از طریق تقوی به هوا پرستی نکشانید .

ـ تو کسی هستی ، که دنیاراازراه زهد طلاق دادی ، واین دنیای فریبنده، ترا نتوانست بفریبد .

ـ دارای تبار بزرگ وخاندان عالی ، واول کسی هستی که نسبت «قربی» را به پیغمبر حاصل کرده‌ای .

۷۰ـ تومشاور وپیشکار راستین پیغمبر در جنگها بودی ، کسی بودی که مقام برستارهٔ جوزا رسانیدی .

ـ درمقام ومرتبهٔ تو ، حدیث(من کنت‌مولاه ...) کفایت می کند ، وتواین ثنارا ـ که مایه افتخار من است ـ بپذیر .

***

این بیتهارا ازقصیدهٔ «حمیدی»که بر۳۳۷ بیت بالغ‌است ، ودرمدح پیامبر بزرگوار ﷺ سروده ، و « الدرالمنظم فی‌مدح النبی الاعظم » نامیده است ، برگزیدیم . این قصیده بسال ۱۳۱۳، ضمن دیوان این شاعر ـ که در ۱۴۹ صفحه در بولاق به طبع رسیده ـ منتشر شده است (ص ۵ ـ ۲۲ آن کتاب) .

شاعر

زین الدین عبدالرحمن پسر احمد پسر علی حمیدی شخصیت بزرگ کتاب نویسی در مصر بود . شهاب خفاجی در « ریحانةالادب » ص ۲۷۰ ، او را چنین ستوده است :

او ادیبی بود که لطافت نسیم،شکوفهٔ آثارش راهمواره به شکوفائی رسانده؛

وبلبلان سخن گستر طبعش ، برمنابر سخنوری و ادب ، داد بلاغت می‌دهند . آنگاه که بلبلان معانی ، از کلام او به نغمه سرایی برخیزند ، و باغهای هنر وکلامش به جلوه گری پردازند ، عشق وآرزو را ، ازآنجا که من نمی‌توانم توصیف کنم ، جلب می کند . او مرواورید کلامش را ، بر گردن دهر به رشته کشیده ، وعنان کارش را به دست شرافت سپرده ، ودرجامهٔ مجدوشکوه .

ـ جامه‌ای که به انواع زیور آراسته است ـ همواره خودنمایی می کند او گوهرهای بیان را به یاری زبان برمی‌فشاند ، وآویزهٔ گوش جان‌می‌سازد . در دانش پزشکی‌دست مسیحائی‌دارد ، ومردگان‌از بیماری‌ها را زنده می کند، وجوهرجواهر را بااعراض مبادله می کند .

ـ اوطلعت بس زیبا و فرخنده دارد ، لیکن بر خلاف آرزوی گورکن وغسال کارمی کند .

دیوان اشعارش ، مشهور و در دسترس است . و هنگامی که این دیوان‌را را به نظم‌آورد ، پیش من فرستاد ومن آنرا مطالعه کردم ، واو را همچون باد صبایی یافتم ، که برانواع عطرها و بوی خوش مسك شبانه وکافور صحبگاهی برتری دارد .

ـ هیچ چیزی از پستان ملیح ، به انسان مأنوس تر نیست ، و هیچ جوری جز فرمانروایی ساقی وجود ندارد ... الخ .

«محبی» «خلاصة‌الاثر» ج ۲ ص ۳۷۶ شرح حال او راآورده ، و در آن اظهار نظر خفاجی را با اضافاتی نقل کرده است .

ازآثار او « الدرالمنظم » و « بدیعیه» ای است که بادیوانش ـ چنانکه در ترجمه صفی‌الدین حلی گذشت بطبع رسیده است .

او بسال ۱۰۰۵ وفات یافته‌است. واین خواننده‌است که براساس شعرش مذهبش را بداند، وبه میزان توانائی‌اودرشعر وقوت وضعف کلامش پی‌ببرد ، وی‌قصیده‌ای

در مدح پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد که چنین آغاز می‌شود :

ـ چرا من این مایه شکوه را در تو می‌بینم ، ومهر و دوستی ات را درمکه به دل گرفتم ؟

ـ آیا قصد خواهنده تو ، دل ترا آرزو می‌کند ، تا ترا ببیند ، لکن به آرزویش نمی‌رسد .

ـ و یا اینکه برفراز شاخساران باغها ، همچون کبوتران زاری می کند ، تا اینکه به مدح می‌رسد و چنین می گوید .

ـ خدای ، بابعثت او ، برانگیخن پیامبران را بپایان رساند ، و مهرختام بر رسالت او گذاشت .

ـ اوست که در قیامت ، اول و آخر وبسنده وکافی است .

ـ نگهبانی وهدایت امت ، ورهبری مردم وعنایت ، همه ازاوست .

ـ به درگاه او ، از روی اخلاص وفروتنی وچاکری پناه ببر ، تا کرامت ببینی .

ـ در حالی که بر او توسل جسته و از در او حاجت می‌خواهی ، اشك خود را سیل‌آسا فرو بریز ، تا از ملامت دیگران ترا نجات دهد .

ـ خود را در پناه او قرار بده ، تامگر از ظلم وستم نجات یابی .

ـ توبرسرای چنین وجود گرامی فرودآی ، وبگو : ای کسی که هر گونه بزرگواری را در بر گرفته‌ای .

ـ توآن کسی هستی ، که باجودت ، ابرها ودریاها را خجل کردی [1] .

ـ توآن کسی هستی که در محشر ، خدا داوری ترا در بارهٔ مامی‌پذیرد .

ـ توآن کسی هستی که هر گاه نبودی ، دیگر از عقیق و تهامه ذکری

---

۱) این بیت را در ذهن تداعی می‌کند : ان السحاب لتستحیی اذانظرت ـ الی نداك فقاسته بمافیها . « مترجم »

درميان نمي‌آمد .

ـ توئی که بی‌وجود تو ، دیگر کسی هیچ دیاری راآرزو نمی کرد .

ـ توئی که بی‌وجود تو ، دیگر کسی بر خاك حجاز ، بارسفرنمی‌بست .

ـ توئی که هر کس دست ترا لمس کند ، همهٔ بیماریهایش شفا و بهبود می‌یابد .

ـ توبی که به حد اعلی جمال رسیده‌ای ، و زیبائی وحسن در سیمای تو می‌درخشد . (قصیده ٦٦ بیت است)

۸۱

بهاء الملة و الدين

تولد ۹۵۳

وفات ۱۰۳۱

خدا ، بر آن شبهایی که تا به صبح بیداری‌کشیده ، ودیده ازدیدارستارگان به‌تماشای زیبارخان دوختیم ، برکت دهاد .

آنگاه که ستاره وماه ، سرگشته‌وحیران گشتند ، وآنکه خوابش‌می‌ربود ، خواب را از خود دور کرد .

وبدینگونه ، شب به روزجهان افروزمبدل گشت .

❊ ❊ ❊

درآن هنگام ، ماسواربال تاریکی شده وبه یکدیگر پناهنده می‌شدیم .

وساقی برخاسته ، ازمیان تیرگی بدرمی‌آمد ؛ وهمچون ماه‌که نورافشانی کند طلوع می کرد .

❊ ❊ ❊

بانور پرفروغ خویش بارخساری که ماه‌عالمتاب شبانگاه را رسوامی‌کرد ،

وچهره‌ای که عرق شرم از آن می‌ریخت ، ولبخندی که از سپیددندانش نمایان می‌شد ، اقحوانی را می‌مانست که چهره برافروزد ، همه تیرگیها رامی‌زدود .

* * *

ما ، درمان درد و سوکهای خود را خوردیم ، و نسیم هوا را بانسیم مهر درآمیختیم ، و بردو سرچشمه نور فرود آمدیم ، شب از ما روی برتافت ، وسپیدهٔ صبح پیش ما پرتوافشاند .

* * *

ما برآن زیبا رخ حجازی دل بستیم ، واسرارنهان دل ، پیش وی فاش ساختیم ؛ او نیز جام صراحی را ، بابادهٔ گلگون تقدیم داشت ؛ تو گوئی که باآتش رویا رو گشته‌ایم .

* * *

باجام مجوسی آبیاری شدیم ، آنگونه که باتبر سرخ مصری سیراب‌شوند ، بادهٔ کهن رمانی ونورانی وارغوانی به کف گرفتیم ، باده‌ای که‌همهٔ جانهابسوی آن اظهار شوق ونیاز می کنند .

* * *

برخیز که‌خروس بانگ می‌زند ، وبرخوردن آن باده فریاد برمی‌آورد . وآنگاه که ساقی عشق ، بادهٔ مهررا فرو می‌ریزد ، گوئیا زیبارویی پرده ازرخ برکشیده ، ودر تاریکی شب بوسهٔ آتشین برمی‌دارد .

* * *

وزش بادصبا، اندام اورا به اهتزاز آورده ومراغارت کرده است ،وپیوسته دیدهٔ من بردیدار او دوخته است . من هرگزآن مجلسی راکه درپیشگاه او

داشتم، ازیاد نمی برم، مجلسی که گاه نشستن در آن هشیار، وهنگام برخاستن سرمست بودیم.

***

ما از دوستان ومصاحبت بزرگان برخوردار بودیم، بزرگانی که دراین سرزمینها واین خیمه‌ها آرمیده بودند. آیا نمی‌بینی که چگونه خواب را ترك گفتیم، و جز باقیماندهٔ خاشاك اینك بجای نمانده، ما هر دو سر گشته به‌هرسو می خرامیم؟

خدایا، چقدر بایدت سپاس گفت؟ این مجلسی بود که همه آرزو های مارا دربرمی گرفت.

آنگاه که این شوق وآرزومندی، واین اندوه عشق از دلم ربوده شود، ویار از برم کناره بگیرد، چنان است که گلنار را باابراندوه پوشانده‌اند.

***

این یاد، رخساری چنان فرخنده دارد که هی بدبختی را از بین می‌برد. ودر طراوت، همچون شاخسار شاداب وخرم است. گفتارش آتش هوی را فرو می نشاند، وهمانندآهوان که در مواجهه بابیشهٔ شیران در اضطراب ورم به سر می‌برند مرا به تشویش می آورد.

***

هلال آسمان ازپرتو سیمای‌او ناپدید می شود؛ وازقامت‌او، قامت‌شاخساران شرم می کندورنج‌می‌برد. وشگفتا که ماه ودرختان کشیده قامت، از دیدن‌او، چنانند که ماه سردرغروب می کشد ودگری متواری می گردد.

***

چهرهٔ زیبایش هرجا که درخشید، تیرگیها وتاریکیهارا روشن ، وصورتهای باملاحت را ، از راه خود دور کرد .

بادرخشیدن خود ، همه اندوهان را از جان ما بسترد ، و بادمیدن صبح ، مارا سیراب کرد . وهمهٔ تاریکیها ، بامقدم فروغش گریختند .

* * *

ای آن آهوی زیبایی که مقام بلندداری، وما در حسرت وصالت اندوه می خوریم وبراستی آنجا که این پیشوای پاك ، حیدر که آغازحمله کند ، لشگر دشمن پای بفرار می گذارد .

* * *

این امام مخلوقات ، ریشهٔ همهٔ کارها و شفیع مردم در روز هولناك است . جوانمردی که خدا ورسولش اورا دوست دارند ، او وصی پیامبر وهمسر فاطمه است .

ودر روزگار ، هرچه افتخارونکوکاری است ، همه را دربر گرفته است .

* * *

وای برحال کسی که ـ برای یکبار هم که شده ـ به زیارت این وجود گرامی ، که نورانیتش ماه آسمان را زیر پا گذاشته ، نائل گشته است .

وخوشا بحال کسی که یك بار به دیدار او نائل گشته پس ای آن کسی که سوار مرکب رهسپار زیارت اویی ، بیابانها را در می نوردی ودره هارا پشت سر می گذاری .

* * *

۱) حیدر ، لقب حضرت علی (ع) است . وبروایتی ، مادرش او را بدین نام کرده، وخودآن حضرت در این اشعار فرموده است :

انا الذی سمتنی امی حیدرة ضرغام آجام ولیث قسورة

عبل الذراعین شدید القصرة اکیلکم بالسیف کیل السندرة

«مترجم»

هر گاه آرزو نمودی که خدای آسمانها را خشنود سازی ، و از پس کوری به هدایت و رشاد برسی ؛ و در روزی که همه تشنه خواهند بود ، از حوض کوثر سیراب گردی ؛ پس آن هنگام بایدت به سرای مورد نظر میرسی و از راههای دور به آن دیار بپیوندی .

* * *

آنگاه که با مزار علی ولی‌الله علیه‌السلام رویارو شوی ، و محبت صراط مستقیم را فاش گردانی و عرضه کنی ، آنگاه که این ریسمان نیرومند الهی را مشاهده کردی ، و از پس سفر طولانی به مقصد نورانی گام نهادی ، دیگر شایسته نیست که خواب را بر دیده آشنا کنی . تو جز اندکی ، طعم خواب را نچش !

* * *

رحل اقامت را در آن جایگاه بیفکن . گامی از سر زمین او بدرمنه . بر آسمان قبر آن امام مشرف شو ، و همچون خطا پیشگان خوارمایه در آنجا درنگ کن ، و در بین انبوه مردم راه باز کن ، و خاک او را عطر آگین استشمام کن .

* * *

هر گاه بر آنی که از پروردگار آسمان و زمین فرمانبری کنی ، پس آگاه باش که دوستی امامان از واجبات او امر اوست . تو با بجای آوردن این فریضه ، پاداشت را دو برابر کن ، و رخسار خود در راه آنان خاک آلود کن و بگوی : چه زیبا آرامگاهی نصیب کرده‌ای !

* * *

هر گاه بر آن حرم و آستان ، سالم فرود آمدی ، عاشق و شیفته و تشنه ، به زیارت قبر او - قبر کسی که در بزرگواری بدرجه رفیع رسیده است - بشتاب آنجا است که نور مزارش ، آسمان را فرا گرفته و همه جا پرتوافکنده

وهمه خانه‌ها را برافروخته‌است .

* * *

اگر دوران زندگانی و عصر این بزرگوار را درك نکرده‌ای ، پس به یاری گریه وناله یاری او را درك کن . درپیشگاه او بایست وفرمانش راامتثال کن ، واز او و از مزار او بخواه و مسألت کن . بگو : ای کسی که دراین قبر آرمیده‌ای ، وافتخار بزرگ به چنگ آورده‌ودرهمه روزگاران زنده وجاوید مانده‌ای .

* * *

بادلی شیفته در برابر قبر او درنگ کن ، و از دشمنانش بری‌باش . شوق ومهر خود را نثار خاکش کن ، وارادتت را فاش گردان . از آن آستان پاك ، گام برون منه . به او ، از چاکر و غلامش ، سلام شیفته و دوستی را برسان ، دوستاری که از زیارت خاکش بدورمانده است .

* * *

هان برزیارت او از نزدیکی همت گمار،تامگر پاداش بینی ، و به بیاری او نجات پیدا کنی . برخیز، خاك آستانش را بر رخسار بمال ، ودردهاوسختیهای خود را بردر او اظهار کن ، و از روی خاکساری و نیازمندی ، روی برخاك او بمال .

* * *

ای کسی که پس از طی بیابانها وراههای دور ، به پیشگاه امام هدایت وشفیع امت بار یافته‌ای ، به دامنش چنگ بزن، که او رشتهٔ محکم ولایت‌است هرکس بجز برحیدرکرار پناهنده ، شود ، از اسارت نمی‌رهد .

* * *

درآن مکان مقدس، بسیار اشك بریز، وبگو: ای قسمت کنندهٔ جهنم وبهشت، بندهٔتو ازپیشگاه تو امید امان دارد، وبه انواع بلاها و ستمها گرفتار آمدهاست، از حوادث عالم برتو پناهآورده است.

* * *

ای کشتی نجات، برتو پناهآوردهام، ودر زندگانی بجز محبت تو پناهی ندارم. محنت ورنج قبر را بهنگام مرگ، از او بردار. این توئی که هرگاه حوادث برکسی رویآورد وبرتو پناهنده شود، روزگار نمیتواند با توجه تو بهاو ستم کند.

* * *

پیشوایی که پروردگارآسمانش، اورا بهپیشوایی برگزیده؛ ودرآنروز که همه تشنه خواهندبود، حوض کوثر به دست او سپرده شده؛ و او پناهگاه دور افتادگان وحامی بیپناهان است، و هرگز نخواسته است که کسی را از حمایت خود ناامید کند، همچنانکه در جنگها هم بر پناهندگان آسیب نرسانده است.

* * *

این امامی است که همهٔ رهنوردان وکاروانها بسوی او روانه، وگناهان خلایق در پیش او ناپدید میشود. و من امیدوارم فردای قیامت، شربتی از دست او بنوشم، و هیچ پناهی جز در او ندارم، و بجز برپیشگاهش جایی پناه نمیبرم.

* * *

آن کسی که حال دردمندی خود را، براین امام ـ که خدایش مقام او را برپیغمبر وحی وسفارش کرده ـ بازگو کند، هرگز نومید نمیگردد. او

کسی است که بارهای سنگین ما را سبك، واز لغزشها ما را نگهبانی می کند.

* * *

این پیشوایی است که باتوسل به او، شرك از من روی برمی تابد، و ستم وتباهی از ما مردم دور می‌شود. امامی که پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله او را برادر نامیده وبر گزیده است. این امام، بر گزیدهٔ پرهیزگاران ورکن هدایت، ورهنمای سرگشتگان است.

* * *

اوست که حقیقت دین را، از پس پردهٔ خفا برمانشان داد، وچقدر بیماران که بیاد او شفا یافته‌اند، امامی که ولی الله وپرهیزکار ووفادار است، علی علیه السلام کسی است که خدای برفضیلت او گواهی داد، واو راآشکارا بر گزیده است.

* * *

در میدان نبرد، بسی پهلوانان را سر کوب وخوار کرده، وبسانیکمردان وپناهندگان را برسایهٔ پناه خود کشیده است؛ آری او صاحب عطای بزرگ است، وهرجا اوفرودآید، برکت وخیرآنجا نازل‌می‌شود؛ وبه‌دنبال اوهر کجا که رود، می‌رود.

* * *

آنگاه که پیام دین اعلام گردید، به یاری او به پیروزی رسید؛ و هرجا که رفت، ازخون دشمنان رنگین شد. او در میان مردم افتخاراتی دارد که کاملاآشکار است، جوانمردی که در بزرگداشت او هرچه خواهی وگویی، باز کم است، جزآن توصیفی که نصاری از حضرت عیسی علیه السلام کرده‌اند.

درآن روزی که مردم را ــ همچون مرغان تشنه که درآن آشیان خود هستندــ، خواهی دید که این امام، درکنار،حوض کوثر، تشنگان را سیراب

خواهد کرد . علی عليه‌السلام کسی است که هیچ کس به پایگاه و مقام او دسترسی ندارد . اوست که در لیلة المبیت دررختخواب‌پیغمبر خوابید ، و پیغمبر رهسپار غار گردید .

❊ ❊ ❊

علی عليه‌السلام پیشوای من است ، وچه خوب پیشوایی . فردای قیامت ، از آتش جهنم ، مرا نجات خواهد داد . او چه نیکو یاوری برای پیغمبر بود ، پیغمبر در روز غدیر باو اظهار برادری کرد ، واین بفرمان خدا بود که او رابر گزید.

❊ ❊ ❊

علی عليه‌السلام پیشوای من است ، وگرنه جزاوپیشوایی ندارم . کسی است که خدای متعال ، او را به این مقام مخصوص داشته ، ومن مهر وتولای او را بردل دارم . او گوهر ولایت ، وگرامی فرد مخلوقات ؛ وکسی است که بزرگترین مقام ، ودر بین خاندان قریش ، پاکترین موقعیت وتبار را دارد .

❊ ❊ ❊

همانگونه که‌اصحاب کهف ورقیم هدایت شدند ، او نیز پیروان آیین‌خود را به صراط مستقیم هدایت می کند ؛ وسرانجام ، رضای الهی شامل حال‌پیروان اوست. پس ای علی عليه‌السلام که‌بمثابهٔ کشتی نوح عليه‌السلام وآتش موسی کلیم عليه‌السلام نجات بخش مایی ، ای آنکه اسرار این بساط عالم هستی

❊ ❊ ❊

ای سرور من وای برادر مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله ای کسی که پس از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ، اخلاص عمل ازجانب تست ، بر تو ازجانب من همواره درود باد ، درودی‌بهنگام وفا ، درودی که تا خورشید طلوع و غروب دارد وکاروانان درسیر وحر کتند ،

ادامه دارد. (از قصیده و مخمس)[1]

* * *

شرح حال شاعر

شیخ محمد پسر حسین عبدالصمد حارثی عاملی جبعی، شیخ الاسلام، بهاءالملة والدین، استاد استادان و مجتهدین، از شخصیتهای بس نامداری است که شهرتش عالمگیر است. و تبحر او در علوم و دانشها و موقعیت استواری که در فضل و دینداری دارد، از هر گونه ستایش و توصیف مستغنی است؛ و نیازی نیست که در مقام او سخن گفت، چرا که هر کس او را شناخته، بخوبی شناخته است، این دانشمند الهی و فقیه محقق و عارف بزرگوار و مؤلف باابتکار و بحاث نکته سنج و نیك اندیش و ادیب شاعر و برخوردار از همه فنون را، همه می شناسند. او یکی از نوابغ امت اسلامی، و از نوابغ بزرگ، قهرمان جهان دین و دانش و کسی است که «محبی» در کتاب (خلاصة) خود ۳: ٤٠٤ او را چنین معرفی کرده است:

«شیخ بهائی تألیفات و تحقیقات گوناگونی دارد، و او از شایسته‌ترین کسانی است که لازم است شرح حال و اخبار و مزایای او را وجههٔ همت قرار داد، و عالم را به فضایل و بدایعش آشنا کرد. او به تنهایی یك امت بود، بجهت اینکه به همهٔ دانشها احاطه داشت، و از دقایق فنون آگاه بود. و گمان نمی کنم که زمانه نظیر او را بیاورد، و همتایی براو نشان دهد. خلاصهٔ سخن اینکه تاکنون گوش حقیقت نیوشان، اخباری شگفت‌تر از حالات و اخبار او

---

۱) این قصیده و تخمیس آن، در مجموعهٔ علامهٔ یگانه شیخ مرحوم، علی فرزند شیخ محمد رضا کاشف الغطاء موجود است. اصل، از شیخ بهائی، و تخمیس از شیخ علی مقری است. شیخ بهائی قصیده دیگری هم دارد که در آن واقعهٔ الغدیر را توصیف کرده و این قصیده را در «الانوار النعمانیه» ص ۲۳. و «روضات ــ الجنات» ص ٦٣٧ می توان ملاحظه کرد.

نشنیده است.

نسبش به تابعی علوی مذهب حارث همدانی منتهی می‌شود، و ما شرح حال او را در ترجمه پدر بزرگوارش شیخ حسین نقل کرده‌ایم.

شرح حال و توصیف احوال او را آنچنان که شایسته است می‌توان در لابلای بسیاری از کتب شرح حال بدست آورد که از آن جمله است:

سلافة العصر ص ۲۸۹، امل الامل ص ۲۶، تذکرهٔ نصرآبادی ص ۱۵۰ الروضة البهیة از سید شفیع، ریحانة الالباء شهاب الدین خفاجی ص ۱۰۳ ـ ۱۰۷، خلاصة الاثر محبی ۳: ۴۴ ـ ۴۴۵، جامع الرواة اردبیلی، اجازات البحار ۱۲۳، نقدالرجال ص ۳۰۳، محبوب القلوب اشکوری، لؤلؤة البحرین ص ۱۵، ریاض الجنة زنوری در «الروضة الرابعة» ذیل حرف باء تحت عنوان «بهائی»، الاجازة الکبیرة شیخ عبدالله سماهیجی، اجازة الکبیرة شیخ میرزا حیدر علی بن عزیزالله نظری اصفهانی. تاریخ عالم آرا ج ۱ ص ۱۱۵، الاعلام زرکلی ۳ ص ۸۸۹، نسمة السحر فیمن تشیع و شعر، روضات الجنات ص ۶۳۲، مستدرک الوسائل ۳ ص ۴۱۷، ریاض العارفین ص ۴۵، مجمع الفصحاء ۲ ص ۸، روضة الصفاء ج ۸ درذکر علمای دوره صفویه، نجوم السماء ص ۲۶، طرائق الحقائق ۱ ص ۱۳۷، مطلع الشمس ۲ ص ۱۵۷ تا ۳۸۶، تتمیم امل الامل از ابن ابی‌شبانه، تکملة الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی، شرح قصیدهٔ «وسیلة الفوز والامان» از احمد منینی، قصص العلماء ص ۱۶۹، تکملة امل الامل از سیدابی محمدحسن صدر الدین کاظمی، تنقیح المقال ۳ ص ۱۰۷ هدیة الاحباب ص ۱۰۹، الکنی والالقاب ۲ ص ۸۹، سفینة البحار ۱ ص ۱۱۳، الفوائد الرضویة ۲ ص ۵۰۲ ـ ۵۲۱، مفتاح التواریخ ص ۳۳۲، منن الرحمان ۱ ص ۶، دائرة المعارف بستانی ۲ ص ۴۶۲ ـ ۴۶۴، تاریخ آداب اللغة العربیة ۳ ص ۳۲۸، وفیات الاعلام شیخ رازی[1] معجم

۱) ظاهراً مراد، «طبقات اعلام الشیعه» مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی است، که

المطبوعات ص ۱۲۶۲، مجلة العرفان جزء هشتم ونهم ازجلد۲ (سال۱۳۲۸هجری) ص ۳۸۳ ، ۴۰۷ ـ ۴۱۳ ، ۴۷۲ ، ۴۷۶ ، ۵۲۱ .

شاگردش علامه مولی مظفرالدین علی ، در شرح حال استاد رساله‌ای تألیف کرده ؛ وهمچنین شیخ ابوالمعالی پسر حاج محمد کلباسی نیز ، در احوال وی کتابی نگاشته است : اخیراً کتابی در تاریخ زندگانی این دانشمند به‌طبع رسیده بقلم« سیعد نفسیی » نویسندهٔ ایرانی و در پایان این بخش در پیرامون این کتاب سخن خواهیم گفت .

استادان ومشایخ او

شیخ بزرگواربهائی ، بمناسبت مسافرتهایی که جهت کسب علوم داشته زمان درازی ازعمرخودرا صرف‌این‌کار کرده، وبدنبال گمشدهٔ علمی‌خودنواحی دوردست وشهرها وآبادیها را زیرپا گذاشته ، و در این‌آرزوی بزرگ به‌همه مجامع اسلامی سرزده ، و از محضر بزرگان دین ورؤسای مذهب و اعلام‌امت واستادان هر دانش وفنی ونوابغ بر گزیده وبرجسته هر علمی بهره گرفته ،که برای‌آگاهی‌از احوال مشایخ او در اخذ وروایت وقراءت ، باید به‌لابلای‌معاجم وتراجم مراجعه کرد :

۱ـ از پدر بزرگوارش شیخ حسین بن عبدالصمد اخذ کرده و از اوروایت می کند .

۲ـ شیخ عبدالعالی کرکی متوفی ۹۹۳ پسر محقق کرکی متوفی ۹۴ .

۳ـ شیخ محمد بن محمد بن ابی اللطیف مقدسی شافعی ، که شیخ بهائی از او روایت‌می کند ، واجازه‌ای نیز ازاو دارد که دراجازات بحار ص۱۱۰ ضبط شده

ایشان ، ابتدا قصد داشته‌اند آن را « وفیات الاعلام » نامگذاری کنند ، وبعداً نام‌آن راتغییر داده‌اند .

است (تاریخ اجازه : ۹۹۲) .

٤ـ شیخ مولی عبدالله یزدی متوفی ۹۸۱ صاحب حاشیه ، که از وی اخذ کرده ، واین موضوع در «خلاصة الاثر» ودیگر جاها ذکر شده است .

٥ـ مولی علی مذهب مدرس ، که علوم ریاضی را شیخ بهائی از او فرا گرفته است .

٦ـ قاضی مولی افضل قاینی .

۷ـ شیخ احمد کجائی کهدمی معروف به پیراحمد ، که شیخ بهائی در قزوین براو قراءت کرده است .

۸ـ نطاسی محنك عمادالدین محمود ، که طب را از وی یاد گرفته‌است.

« مولی محبی » در «خلاصة الاثر» نقل می کند (۳ : ٤٤۱) که در هنگام اقامت در مصر ، با استاد محمد بن أبی الحسن بکری مجالست داشت ، واین استاد در بزرگداشت شیخ خیلی مبالغه می کرد ؛ ویك بار که او به استادش گفته بود : «ای مولای من ، من ، درویشی فقیر هستم ، چرا اینهمه مرا تعظیم می کنی ؟» درجواب گفته‌بود : من ازتو رائحه فضل استشمام می کنم» واستاد در قصیده‌ای او را چنین ستوده است :

ای مصر ، ترا مبارك وخرم باد باغی که خوشه‌ها ومیوه‌هایش رسیده ودر دسترس است خاکش در زیبایی همچون طلا ، وآبش در زلالی همانند نقرهٔ شفاف است . نسیم آن ، مشك را شرمسار کرده ، وگلهایش هر گلی را ارزان داشته است . ازآن هنگامی که در سرزمین تو پیاده شدم ، یاران و دوستان را فراموش کردم پس خدانگهدار چنان باغی که شادابی وطراوت آن کافی ولذتبخش است پرندگان آن مایهٔ تسلای خاطرند ، و نغمهٔ موزون‌شان همه جا فراگیر شده است .

آنکه خواهد درآن دیار ، خوشبخت زندگی کرده ، واز گذران دلپذیری

برخوردار شود .

باید بسراغ دانش ودانشیان رود ، ونادانی‌را مانع وپرده‌ای برآن بشمار آورد ، زیرا در این شهر علم پزشکی ومنطق در یکسو ، ونحو وتفسیر درسوی دیگری آرمیده است .

باوجود چنین محضر علمی ، بایدش مجلس درس وآموزش ، ومتن شرح وحاشیه یکسو نهد .

ای روزگار ، تاکی وتاچه وقت ، باحوادث خود ، ایام مرا تیره می‌داری؟

ـ واین آیین تست که ، باهر فاضل بلند همتی این چنین رفتار می کنی .

ـ آرزوها را دگرگونه جامهٔ عمل می‌پوشانی ، کاستی و حرمان را در آرزوها جایگزین می گردانی .

ـ هرگاه تو مرا ازآن گروه می‌پنداری ، سوگند بجان وزندگانیم که سست گمانی است .

ـ این عذاب و شکنج را از من برگیر ، وگرنه پیشگاه حضرت استاد شکوه خواهم برد .

در ص ۴۴۰ و۴۴۱ «خلاصة الاثر» چنین گوید : «پیامبر ـ علیه الصلوات والسلام ـ رازیارت کرد ، آنگاه به گردش پرداخت ، پس‌سی‌سال به جهانگردی ادامه داد ، ودرآنهنگام به حلقهٔ بسیاری از دانشمندان درآمد ، سپس برگشت ودر دیار عجم‌مسکن گزید ، تاجائیکه گوید : به اصفهان آمد وخبر آمدنش به گوش شاه عباس رسید ، شاه عباس پیشنهادکردکه ریاست علمارا برعهده گیرد،پس این سمت‌را ، برعهده‌او گذاشت ومقامش را بالابرد،وکارش بالا گرفت ، الااینکه بامذهب پادشاه که زندقه بود همراهی نداشت درانتشار شهرتش دربلاد اسلامی کوتاهی کرد ، وتنها نکته‌ای که قابل ذکر است ، اینکه در محبت اهل بیت غلومی کرد . »

امینی می نویسد: چقدر جسارت می خواهد، که یك نفر دربارهٔ مؤمنی که شهادت‌می‌دهد که: خدا پروردگارمن‌است، اینچنین ناسزایی‌بگوید، ومردی را که‌درروزگارخودمورداحترام‌ودوستارخاندان‌علی علیه السلام بوده‌است، به‌زندقه نسبت بدهد. وآشکاراست که این ملك نیکبخت، چقدر دردین ومذهب واعمال ورفتار وترك منهیات اهتمام داشته، وجز برمذهب بزرگان عصر خود ـ که شیخ‌بهائی از جملهٔ آنها است ـ نبوده است، و از او جز احترام وموالات عترت پاك‌پیامبر صلی الله علیه و آله وتأیید حق آنها چیزی مشاهده نشده، اما گویندهٔ آن روایت، در حق او دشمنی و کینه به خرج داده، وپروایی دراین خصوص بخودراه‌نداده، ودر گفتهٔ خود مبالاتی نداشته است، واین خوی ناپسندی است که از چنین کسانی بعید نیست.

وکاش می‌دانستم که این شیخ بزرگوار ما، دربارهٔ محبت اهل بیت‌پیامبر ـصلوات‌الله‌علیهم ـ چه غلوی کرده‌است؟ آری، شیخ بهائی‌غلوی نکرده، لکن کسی که‌این‌اظهارنظررا کرده، فضائل‌بیشماری‌را که‌خداوندبراهل‌بیت‌رسول‌الله صلی الله علیه و آله مرحمت کرده، وهر عظمتی را که برآنهانصیب‌داشته، غلو شمرده است. واین عادت دشمنان گذشته وحال اهل بیت است، وشکوهٔ ما همه برخداست.

شاگردان شیخ بهائی و کسانی که از او روایت کرده‌اند از شیخ بهائی، بسیاری‌ازعلمای بزرگ، که‌علوم دینی وفلسفه وادبیات فراگرفته‌اند، همچنانکه بااجازهٔ او گروهی از مشاهیر دانشمندان، از وی روایت کرده‌اند، که اینك نام هردو گروه را به ترتیب حروف یاد می کنم:

حرف الف:

۱ـ شیخ ابراهیم پسر فخرالدین عاملی بازوری. امل الامل ص ۵.

۲ـ سید نظام الدین احمد پسر زین‌العابدین علوی که سه اجازه از شیخ دریافت داشته، که بسال ۱۰۱۸ نگاشته شده ودر «اجازات البحار» ذکر

شده است .

۳ـ شیخ ابوطالب تبریزی که ازشیخ بهائی تلمذ کرده واجازه‌ای دریافت داشته است (ریاض العلماء).

٤ـ سید ظهیرالدین ابراهم پسر قوام الدین همدانی متوفای سال ۱۰۲۵ ، که ازوی اجازه گرفته است (جامع الرواة ، سلافة، نجوم السماء) .

٥ـ سید ابوالقاسم رازی غروی ، که از شیخ‌بهائی اجازه دارد (وفیات الاعلام) .

٦ـ سید احمد پسر عبدالصمد حسینی بحرانی . (سلافة العصر ، امل الامل) .

۷ـ سید معین الدین محمد اشرف شیرازی ، که شیخ بهایی برای کتابش(مفتاح الفلاح) بسال ۱۰۲۱ به وی اجازه داده است .

۸ـ سید احمد پسر حسین پسر حسن موسوی عاملی کرکی، که ازشیخ بهائی اجازه‌ای بتاریخ ۱۰۱۲ دریافت کرده است (اجازات بحار ص ۱۳۲) .

حرف ب :

۹ـ سید بدرالدین پسر احمد عاملی انصاری ساکن طوس ، که « اثنی عشریة الصومیة والصلوتیه » شیخ بهائی را شرح کرده است . (امل‌الامل) .

۱۰ـ کمال‌الدین حاج بابا پسر میرزاجان قزوینی ، که‌شیخ بهائی‌اجازه‌ای به تاریخ ۱۰۰۷ برپشت جلد « حبل المتین » برای وی نوشته است ، واین حبل المتین کتابی است که این شخص نوشته است . (الذریعه ۱ : ۲۳۷ ، مستدرك الاجازات) .

۱۱ـ امیر محمد باقر استرآبادی مشهور به طالبان : (امل الامل ٦۰) .

۱۲ـ مولی محمدباقرپسرزین‌العابدین یزدی (تتمیم‌امل الامل قزوینی ،نجوم السماء) .

۱۳ـ مولی بدیع الزمان قهپانی که درپشت جلد « الاثنی عشریه‌الصلوتیه» اجازه‌ای به نام او نوشته است. الذریعه ج ۱ : ۲۳۷

حرف ج ح خ :

۱۴ـ شیخ جعفر پسر شیخ لطف‌الله پسر شیخ عبدالکریم میسی عاملی اصفهانی، که خود و پدرش بسال ۱۰۲۰ از شیخ بهایی اجازه دریافت کرده‌اند (اجازات بحار ص ۱۳۰) .

۱۵ـ شیخ جواد پسر سعد پسر جواد بغدادی ، که به «فاضل جواد» معروف است ، از شیخ بهائی روایت می کند (مستدرك ج ۳ : ۴۰۶) .

۱۶ـ شیخ جعفر پسر محمد پسر حسن خطی بحرانی . (امل الامل . سلافة العصر) و در سلافة ، وفات او را سال ۱۰۲۸ نوشته است .

۱۷ ـ مولی حسنعلی پسر مولی عبدالله تستری متوفای سال ۱۰۶۹ (بر طبق نوشته سلافة) یا متوفای ۱۰۷۵ . شیخ بهائی به تاریخ ۱۰۳۰ اجازه‌ای بروی نوشته که در « اجازات البحار » ذکر شده است .

۱۸ـ حاج مولی حسین یزدی اردکانی ، که «خلاصة الحساب» شیخ بهائی را شرح کرده و تقریظی از استاد دریافت کرده است . (ریاض العلماء) .

۱۹ـ سید حسین پسر سید کمال الدین ابزر حسینی حلی از شیخ بهائی روایت می کند . و این موضوع ، از اجازهٔ شیخ عبدعلی خمایسی که از سید حسین در مورد شیخ ناجی حصیناوی بسال ۱۰۷۲ ذکر شد ، و دیگر اجازات ، برمی‌آید .

۲۰ـ شیخ حسین پسر حسن عاملی مشغری که ساکن مشهد حضرت رضا علیه السلام بوده ، و در همانجا به خاك سپرده شده ، با اجازه‌ای که دارد از شیخ روایت می کرده ، و این اجازه در کتاب النکاح «تذکره» آمده است (امل الامل) .

۲۱ـ شیخ حسین پسر علی پسر محمد حر عاملی ساکن اصفهانی (امل الامل) .

۲۲ـ سید حسین پسر محمد علی پسر حسین عاملی جبعی متوفی ۱۰۶۹ (امل الامل) .

۲۳ـ سید حسین پسر حیدر کرکی متوفی ۱۰۷٦ که باسه اجازه که در تاریخهای ۱۰۰۳ ، ۱۰۱۰ ، و۱۰۲۰ از طرف شیخ بهائی صادرشده از وی روایت می کند .

۲٤ـ سید امیرشرف الدین حسین ، که از طرف این دانشمند بسال ۱۰۳۰ برروی اجازۀ شهیدثانی که برپدر علامه اجازه نوشته ، اجازه‌ای نگاشته است که در « اجازات بحار »آمده است .

۲۵ـ میرزا حاتم بیك اعتماد الدولة اوردبادی ، که علم اسطرلاب را از این دانشمندفرا گرفته، واستادش شیخ بهائی ، رسالۀ «حاتمیه» را بنام اوبفارسی نوشته است (۱۰۱۹) .

۲٦ـمولی خلیل پسر غازی قزوینی متوفی سال ۱۰۸۹ ، که ازشیخ‌روایت می کند (سلافة العصره امل الامل . المستدرك ۳: ٤۱۳) .

۲۷ ـ مولی خلیل پسر محمد اشرف قاینی اصفهانی ، که از غیر مترجم له روایت می کند.

ر ز :

۲۸ـ رضی الدین پسر ابواللطیف قدسی . (خلاصة الاثر ۳ : ٤٤۳) .

۲۹ ـ شیخ زین‌الدین پسر محمد نوۀ شهیدثانی متوفی سال ۱۰٦٤ (الدر المنثور) .

س ش ص :

۳۰ـ مولی سید پسر عبدالله نصیری ، که بعضی تألیفات استادش را به خط خودنوشته ، وبرروی‌آن خط استادش ملاسلطان حسین پسرملاسلطان محمد استر-

آبادی (مؤلف « تحفة المؤمنین » که در سال ۱۰۷۸ به شهادت رسید) به چشم می‌خورد .

۳۱ـ شیخ سلیمان پسر علی پسر راشد بحرانی شاخوری متوفی ۱۱۰۱... (روضات الجنات ص ۵۳۹) .

۳۲ـ کمال‌الدین سید شاهمیر حسینی که شیخ بهائی در حاشیهٔ نسخه‌ای از « اربعینیه بسال ۱۰۰۸ ، اجازه‌ای براو نوشته است . (الذریعة ۱:۲۳۸) .

۳۳ـ مولی صالح پسر احمد مازندرانی متوفای سال۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ که از شیخ روایت می کند . (مستدرك ۳ : ٤۱۳) .

۳٤ـ مولی محمد صادق پسر محمدعلی تویسرکانی ، که « لغز » استادش را شرح کرده است . (الذریعة) .

۳۵ـ مولی محمدصالح گیلانی،ساکن یمن ، که بسال۱۰۸۸ وفات یافته‌است. (نسمة السحر) .

۳٦ـ شیخ صالح پسر حسن جزایری ، که از شیخ بهائی سؤالاتی کرده ، وشیخ در ضمن جواب سؤالات ، اجازه‌ای نوشته‌ای . (امل الامل) .

۳۷ـ شیخ نجیب‌الدین علی پسر محمد پسر مکی عاملی جبعی . (امل‌الامل).

۳۸ـ شیخ زین الدین علی پسر سلیمان بحرانی متوفی سال۱۰٦٤ ، که اجازهٔ شیخ بهائی را براین شخص ، شیخ سلیمان ماخوری بحرانی در شرح حال علمای بحرین ذکر کرده‌است . (لؤلؤة البحرین ، المستدرك ۳ : ۳۸۸) .

۳۹ـ مولی عبدالوحید پسر نعمت‌الله دیلمی‌استرآبادی ، که تألیفات‌زیادی دارد . (ریاض العلماء) .

٤۰ـ شیخ علی پسر محمود عاملی . (امل‌الامل) .

٤۱ـ شیخ علی پسر نصرالله جزایری مؤلف « الحاشیه علی الروضته‌البهیة» (رساله شیخ سلیمان ماخوری در علمای بحرین) .

۴۲ـ مولی عزالدین علی النقی ابوالعلا محمد هاشم کمره ای متوفی سال ۱۰۶۰ که از شیخ بهائی روایت می کند. (مستدرک نوری ۳ : ۴۰۵).

۴۳ـ شیخ عبدالعلی پسر ناصر پسر رحمت‌الله حویزی، که تألیفات بسیاری دارد. (امل الامل).

۴۴ـ شیخ عبداللطیف پسر علی حویزی. (امل الامل، مستدرك الوسائل).

۴۵ـ سید عبدالعظیم پسر سید عباس استرآبادی. (ریاض العلماء).

۴۶ـ سید شمس الدین علی پسر محمد پسر علی حسینی خلخالی که «خلاصة الحساب» و تشریح الافلاك» استادش را در سال ۱۰۰۸ شرح کرده است. (ریاض العلماء).

۴۷ـ سید بهاء الدین علی حسینی تفرشی که شیخ بهائی درهفتم ماه‌رمضان سال ۱۰۱۳ اجازه‌ای به وی صادر کرده‌اند. (مستدرك الاجازات).

۴۸ـ سید شرف الدین علی طباطبائی شولستانی غروی متوفی ۱۰۶۰ که از شیخ بهائی اجازه روایت دارند. (مستدرك ۳ : ۴۰۹).

۴۹ـ شیخ نورالدین علی پسر عبدالعزیز بحرانی که درشوال سال ۹۹۸ از شیخ بهائی اجازه دریافت داشته است.

۵۰ـ قاضی علاء الدین عبدالخالق معروف به «قاضی زاده کرهرودی» (ریاض العلماء).

۵۱ـ مولی مظفرالدین علی که رساله‌ای در شرح استادش شیخ بهائی وتعلیقاتی براو نوشته است.

۵۲ـ شیخ علی پسر احمد نباطی عاملی، که «الاثنی عشریه الصلاتیه» استاد خود را شرح کرده است، و در سالهای ۱۰۱۱ و۱۰۱۲، سه اجازه از شیخ بهائی دریافت کرده، وبرخی تألیفات استادش را بخط خودش نوشته، وبرروی آنها اجازات شیخ ضبط شده است.

۵۳ـ شیخ زکی‌الدین عنایت الله شرف الدین علی قهپانی نجفی مؤلف «مجمع الرجال».

۵۴ـ ملاغیاث‌الدین‌علی‌اصفهانی که‌بموجب نقش «اجازات البحار ص۱۳۶» از شیخ‌بهائی روایت می کند.

۵۵ـ سیدعلی علوی بعلبکی عاملی، وشاید این شخص همان سیدعلی‌پسر علوان حسینی باشد.

ق ك ل:

۵۶ـمیرزا قاضی پسر کاشف الدین محمدیزدی ساکن مشهد امام رضا علیه السلام مولف «التحفة الرضویه فی شرح الصحیفة السجادیه».

۵۷ـ ملامحمد قاسم گیلانی (نجوم السماء).

۵۸ـ سیدامیر سراج الدین قاسم پسر میر محمد طباطبائی قهپانی که ازشیخ اجازه روایت دارد. (جامع الرواة المستدرك ۳: ۴۰۹).

۵۹ـ ملا محمد کاظم پسر عبدعلی گیلانی تنکابنی؛ که «تشریح الافلاك» را به امر استادش شرح کرده است. (ریاض العلماء ۶۰).

۶۰ـ شیخ لطف‌الله پسر عبدالکریم میسی عاملی اصفهانی که شیخ بهائی در سال ۱۰۲۰ اجازه‌ای بوی داده است. (اجازات البحار ص ۱۰۳). این‌شخص در سال ۱۰۳۲ در اصفهان وفات یافته است شرح حال او را، شیخ حرعاملی درامل الامل، و کشمیری در نجوم السماءآورده‌اند.

۶۱ـ سید ابوعلی ماجد پسر هاشم بحرانی متوفی ۱۰۲۸ که از شیخ‌بهائی دو اجازه دریافت کرده است.

۶۲ـ ملامحمدحسن فیض کاشانی متوفی۱۰۹۱ که از شیخ اجازه روایت دارد (المستدرك ۳:۴۲۱).

۶۳ـ نظام الدین محمد پسر حسین قرشی ساوجی، که «جامع عباسی» استادش را پس از وفات وی تکمیل کرده است.

۶۴ـ سید میرزا رفیع الدین محمد نائینی متوفای سال ۱۰۸۱، که از شیخ بهائی اجازه روایت دارد (لؤلؤة البحرین، مستدرک ۳: ۳۹۰).

۶۵ـ شیخ محمدبن عاملی تبنینی (امل الامل).

۶۶ـ شیخ محمود بن حسام الدین جزایری، که از شیخ بهائی روایت می کند (لؤلؤة البحرین، مستدرک ۳: ۳۹۰).

۶۷ـ ملا محمد صدرالدین محب علی تبریزی که «الاثنی عشریات» و «مفتاح الفلاح» استادش را ترجمه کرده است.

۶۸ـ سید محمدتقی پسر ابوالحسن حسینی استرآبادی «امل الامل».

۶۹ ـ مولی علاء الدین محمد پسر بدرالدین محمد قمی.

۷۰ مولی محمدرضا بسطامی که در سال ۱۰۳۰ شیخ بهائی اجازه‌ای بروی داده است ومتن اجازه را در نسخه‌ای از کتابش «الحبل المتین» نوشته است.

۷۱ـ مولی محمد تقی مجلسی متوفای سال ۱۰۷۰ که از شیخ اجازه روایت دارد. (اجازات بحار ص ۱۰۵، مستدرک الاجازات).

۷۲ـ شیخ حسام الدین محمود پسر درویش علی حلی نجفی، که از شیخ اجازه روایت دارد، «ریاض العلماء، المستدرک ۳: ۴۲۴ واجازهٔ شیخ عبدالواحد بورانی به شیخ ابوالحسن شریف).

۷۳ـ مولی صدرالدین محمد شیرازی معروف به «ملاصدرا» متوفای ۱۰۵۰ که از شیخ بهائی اجازه روایت دارد. (المستدرک ۳: ۴۲۴).

۷۴ـ مولی صفی‌الدین محمد قمی که مطابق اجازه‌ای که در سال ۱۰۱۵ از او گرفته است روایت می کند اجازات البحار ص ۱۳۰.

۷۵ـ مولی محمد باقر پسر محمد مؤمن سبزواری متوفی سال ۱۰۹۰[1].

---

۱) این قول را صاحب روضات الجنات در ص ۱۱۷ آورده، وشایدهم اشتباه‌کرده‌ــ

۷۶ـ ملا محمد امین قادری رادی. که از شیخ اجازهٔ روایت دارد.

۷۷ـ شیخ بهاء الدین محمد عاملی که از استاد خود که همنام خودش هم هستند اجازهٔ روایت دارد.

۷۸ـ امیرشمس الدین محمد گیلانی شارح (خلاصة الحساب).

۷۹ـ مولی ملك‌حسین پسر ملك‌علی تبریزی، که درسال ۹۹۸، شیخ بهائی بروی اجازه داده است. (نجوم السماء).

۸۰ـ سید محمدعلی پسر ولی اصفهانی، که شیخ بهایی به وی وپدرش اجازه داده است. (الذریعة ۱ : ۲۳۸).

۸۱ـ قاضی مجدالدین عباسی قثمی دزفولی، که از شیخ روایت می کند ودر اجازه‌ای که به پسر خودش قاضی فضیح الدین نوشته، شیخ بهایی را از استادان ومشایخ خود شمرده است (وفیات الاعلام).

۸۲ـ مولی معزالدین محمد، که از شیخ اجازه روایت دارد. (امل‌الامل).

۸۳ـ شیخ محمد پسر سلیمان مقابی بهرامی[۱] (لؤلؤة البحرین) که از شیخ بهائی اجازه‌ای بتاریخ ماه شعبان ۹۹۸ دریافت کرده که در «المستدرك» موجود است.

۸۴ـ شیخ محمد پسر حسین حر عاملی مشغری، که به سال ۱۰۹۸ وفات یافته است (امل الامل).

۸۵ـ شیخ محمد پسر نصار هویزی (امل الامل).

۸۶ـ شیخ ابوالحسن محمد پسر شیخ یوسف بحرانی عسکری که باسه اجازه به تاریخهای : ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ازشیخ روایت می کند (الذریعة، مستدرك

--- زیرا ملای سبزواری در سال ۱۰۱۷ متولد شده وبهنگام وفات شیخ بهائی فقط ۱۳ سال داشته است.

۱) دراجازه الی که شیخ بهائی نوشته نام این شخص را «محمد بن یوسف» آورده است.

الاجازات) .

۸۷ـ شیخ محمود پسر حسام الدین مشرفی جزایری . (وفیات الاعلام) .

۸۸ـ ملا مراد پسر علیخان تفرشی که بسال ۱۰۵۱ در گذشته است : (جامع الرواة) .

۸۹ـ ملا محمد مشهور به تقی صوفی ضیاء آبادی قزوینی مؤلف « ملحقات الصحیفة الکاملة» که در سال ۱۰۲۳ آنرا تألیف کرده است . این شخص ، از شیخ بهائی تلمذ کرده واجازهٔ روایت دریافت داشته است .

۹۰ـ ملا محمد پسر شاه مرتضی پسر شاه محمود کاشی ، برادر ملا محمد محسن فیض که به تصریح فرزندش ـ در ضمن اجازه‌ای که به پسرش نورالدین بن محمد بن مرتضی بسال ۱۰۸۸ نوشته است ـ ازشیخ بهائی روایت می کرده است . (الذریعه ۱ : ۲۵۰ ، مستدرك الا جازات) .

۹۱ـ ملا مقصود پسر زین العابدین استر آبادی (ریاض العلماء) .

۹۲ـ شیخ محمد شمس الدین پسرعلی پسر خاتون عاملی ، که « شرح اربعین» استادش را ترجمه کرده وبسال ۱۰۲۹ اجازهٔ روایت دریافت داشته است . (امل الامل ، الذریعه ۱ : ۲۳۹) .

۹۳ـ ملا شریف الدین محمد رویدشتی معروف به « شریفای اصفهانی که درسال ۱۰۸۷ وفات کرده است تاریخ اجازه سال ۱۰۲۲ بوده است . (مستدرك ۳ : ٤۰۹ ، اجازات البحار ص ۱۳۱) .

۹٤ـ ملاشمسا شمس الدین محمد کشمیری ، که از شیخ بهائی اجازه روایت دارد ، وهمین موضوع را در اجازه ای که به شاگردش ملا هدایت الله پسر ملا عبدالصمد گیلانی درسال ۱۰٤۰ نوشته ، تصریح کرده است . (وفیات الاعلام) .

هـ ی :

۹۵ـ شیخ‌هاشم پسر احمد پسر حسام‌الدین اتکانی ، که شیخ بهائی درسال ۱۰۳۰

اجازه‌ای به وی داده، و این اجازه به خط خود شیخ هاشم، بر روی، نسخه خطی «الاثنی عشریات» ضبط شده است. (الذریعه ۱:۲۳۹).

۹۶ـ شیخ یحیی لاهجی که بسال ۱۰۲۵، اجازه‌ای از شیخ دریافت داشته است.

تألیفات مهم شیخ بهائی

گرچه به فرمان تقدیر صفحهٔ زندگانی شیخ بهائی درهم پیچده مرگ، چهرهٔ این دانشمند را از دیدگان، پنهان داشته است، لکن آثار فراوان وتألیفات گرانبهای جاویدانش او را در عرصه روزگار جاوید نگهداشته است، که اینک نام کتابهای گرانقدر او را که در دانشهای گوناگون تألیف کرده است، می‌آوریم:

۱ـ القروة الوثقی در تفسیر (مطبوع)
۲ـ جامع عباسی در فقه (مطبوع)
۳ـ رساله فارسی در اسطرلاب
٤ـ رساله عربی در اسطرلاب
۵ـ حاشیه بر تفسیر بیضاوی (مطبوع)
٦ـ حاشیه بر خلاصة الاقوال
۷ـ الاثنی عشریات الخمس
۸ـ رسالة الحساب بفارسی
۹ـ عین الحیاة در تفسیر
۱۰ـ حاشیه بر مختلف الشیعه
۱۱ـ حاشیه بر رجال نجاشی
۱۲ـ ریاض الارواح (منظومه)
۱۳ـ شرح تفسیر بیضاوی
١٤ـ حاشیه بر «الفقیه»
۱۵ـ سوانح سفر حجاز
١٦ـ حواشی شرح التذکرة
۱۷ـ تشریح الافلاك (مطبوع)
۱۸ـ حل حروف القرآن
۱۹ـ توضیح المقاصد
۲۰ـ رسالة فی الموارث (مطبوع)
۲۱ـ حاشیه برقواعد
۲۲ـ حاشیه برمطول
۲۳ـ حواشی بر کشاف
۲٤ـ شرحی برشرح چغمین

٢٥ـ حاشيه برارشاد الاذهان
٢٦ ـ رساله تضاریس الارض
٢٧ـ شرح حق المبين
٢٨ـ شرح دعای صباح
٢٩ـ الحبل المتين (مطبوع)
٣٠ـ شرح اربعين (مطبوع)
٣١ـ زبدة الاصول (مطبوع)
٣٢ـ الرسالة الهلاليه
٣٣ـ اسرار البلاغة
٣٤ـ درآية الحديث (مطبوع)
٣٥ـ الكشكول (مطبوع)
٣٦ـ لغز الزبدة
٣٧ـ بحرالحساب
٣٨ـ لغز النحو
٣٤ـ رسالة فى السورة
٤٠ـ تنبيه الغافلين
٤١ـ الصراط المستقيم
٤٢ـ الرسالة الاعتقادية
٤٣ـ مشرق الشمسين (مطبوع)
٤٤ـ مفتاح الفلاح (مطبوع)
٤٥ـ خلاصة الحساب (مطبوع)
٤٦ـ المخلاة (مطبوع)
٤٧ـ الجوهرالفرد
٤٨ـ الفوائدالصمديه (مطبوع)
٤٩ـ تهذيب النحو (مطبوع)
٥٠ـ الجبر والمقابلة
٥١ـ رسالتان كريتان (مطبوع)
٥٢ـ رسالهاى در قبله
٥٣ـ ديوان شعر
٥٤ـ رسالهاى در صلوة
٥٥ـ رسالهاى درحج
٥٦ـ گربه وموش (مطبوع)
٥٧ـ لغزالقانون
٥٨ـ لغزالكشاف

٥٩ـ شرح صحيفه سجاديه تحت عنوان «حدائق الصالحين» .

٦٠ـ رسالهاى در اينكه پرتو ستارگان ازآفتاب گرفته مىشود .

٦١ـ جواب سوالات شيخ صالح جزائرى ، ٢٢ مسألة .

٦٢ـ شرح الفرائض النصيرية محقق طوسى .

٦٣ـ حاشيه شرح عرضدى بر مختصر الاصول .

٦٤ـ رسالهاى در حل اشكال عطارد و قمر .

۶۵ـ رساله‌ای در نسبت کوههای بلند برقطر زمین .

۶۶ـ رساله در قصر وتخییر در تفسیر .

۶۷ـ حاشیهٔ « الاثنی عشریهٔ » شیخ حسن .

۶۸ـ رساله‌ای در ذبایح اهل کتاب .

۶۹ـ حاشیه بر« معالم العلماء» ابن شهرآشوب که از او در « ریاض » نقل می‌شود .

۷۰ـ رساله‌ای در ترجمهٔ آنچه امام رضا عليه‌السلام برمأمون نوشته است .

۷۱ـ وسیلة الفوز والامان ، که شعری است در مدح صاحب الزمان .

۷۲ـ شرحی برشرح رومی برملخص .

۷۳ـ کتابی در اثبات وجود قائم عليه‌السلام .

۷۴ـ رساله‌ای در حل عبارتی از «القواعد » .

۷۵ـ رساله‌ای در احکام سجود تلاوت .

۷۶ـ جواب المسائل المدنیات .

۷۷ـ رساله در طبقات الرجال .

واشعار زیادی از مثنوی وقصیده وارجوزه ، و نیز حاشیه‌هایی بربعضی از تألیفات خودش دارد . علاوه بر اینها ، گروهی از دانشمندان معاصر وی و دانشمندان پس ازوی شروح و تعلیقاتی به نظم یانثر برآثار شیخ بهایی نوشته‌اند که اینهمه ، از درجهٔ توجه واعتنای شدید این دانشمندان برآثار این دانشمند، و از مراتب بزرگداشت آنها از او حکایت می کند . واینك نام این دانشمندان را می‌آوریم :

الاثنی عشریات

۱ـ التعلیقات سید ماجد پسر هاشم بحرانی متوفای ۱۰۲۸ ، که شاگرد شیخ بهایی بوده که این تعلیقات‌را بر «الاثنی‌عشریات » استاد خودنگاشته‌است .

۲ـ شرح حسام الدین جمال الدین .

۳ـ شرح شیخ سلیمان پسر عبدالله ماخوزی بحرانی متوفای سال ۱۱۲۱

٤ـ شرح سید فیض‌الله پسر عبدالقاهر حسینی تفریشی .

٥ـ شرح برالاثنی عشریات الصلوتیه از شیخ علی پسر احمد پسرموسی عاملی نباطی .

٦ـ شرح برالاثنی عشریات‌الصومیه ، از شیخ حسین پسر موسی اردبیلی که ساکن استرآباد ومعاصر شیخ بهائی بود .

۷ـ شرح عشریات الحجیه ،از شیخ زین‌الدین حسین عاملی متوفای۱۰۷۸ این شخص برادر صاحب « امل الامل »است .

۸ـ شرح برالاثنی عشریات الصلوتیه ، از سید نورالدین علی پسر حسین موسوی عاملی که در سال ۱۰٤۸ در گذشته است . این شخص برادر صاحب « المدارك » است .

۹ـ شرح الاثنی‌عشریات الصلوتیه از شیخ عبدالله پسرحاج صالح سماهیجی بحرانی متوفای ۱۱۳٥ که همین شرح را به نظم آورده است .

۱۰ـ حاشیه برالاثنی عشریات الصلوتیه از شیخ حسن پسر شهید ثانی‌صاحب «المعالم» که در سال ۱۰۱۲ ، همان سال تألیف اصل رساله ، این تعلیق را برآن نگاشته است .

۱۱ـ ترجمه «الاثنی عشریات الصلوتیه والزکوتیه » از شاگرد شیخ بهایی یعنی : ملاصدرالدین محمد پسر محب تبریزی .

اربعین

۱ـ حاشیه براربعین از شیخ عبدالصمد پسر حسین که برادرشیخ بهائی بوده است .

۲ـ حاشیه اربعین از سیدعبدالله پسر نورالدین پسر نورالدین پسر نعمت‌الله جزایری که بسال ۱۱۷۳ در گذشته است .

۳ـ حاشیه اربعین از ملا اسماعیل پسر محمد حسین خواجوئی اصفهانی که بسال ۱۱۷۳ در گذشته است .

٤ـ حاشیه اربعین از شاگرد شیخ‌بهائی یعنی مظفرالدین علی .

٥ـ ترجمه شرح الاربعین از شیخ محمد پسر خاتون عاملی که شیخ بهائی برآن در سال ۱۰۲۷ تقریظ نوشته است .

تشریح الافلاك

۱ـ شرح الافلاك از شیخ فرج الله پسر محمدپسر درویش هویزی رجالی.

۲ـ شرح تشریح الافلاك از امیر صدرالدین محمد صادق قزوینی ، معاصر صاحب « الامل الامل » .

۳ـ شرح تشریح الافلاك از امام الدین لاهوری .

٤ـ شرح تشریح الافلاك از شیخ ابوالحسن شریف اصطهباناتی پسر حاج اسمعیل‌لاری متوفی ۱۳۳۸ (مطبوع) .

٥ـ شرح تشریح الافلاك ازسید محمد شرموطی که از رجال وبزرگان قرن سیزدهم است .

٦ـ شرح تشریح الافلاك از سید عبدالله پسر عبدالکریم قنوی .

۷ـ شرح تشریح الافلاك از سید علی حیدر طباطبائی (مطبوع) .

۸ـ شرح تشریح الافلاك از ملا محمد صادق تنکابنی .

۹ـ شرح تشریح الافلاك از شیخ محمد پسر شیخ عبد علی آل عبد الجبار قطیفی بحرانی .

۱۰ـ شرح تشریح الافلاك از قاضی سید نورالله مرعشی که بسال ۱۰۱۹ به شهادت رسیده‌است .

۱۱ـ شرح تشریح الافلاك از عباسقلی خان کرمانشاهی متوفای سال۱۲۷۳ (به روایت صاحب مجمع الفصحاء) .

۱۲ـ شرح تشریح الافلاك ازملا محمد کاظم پسرعبدالعلی گیلانی تنکابنی که به دستور استاد خود این شرح را نگاشته ، وآنرا « نهایة الادراك»نامیده است .

۱۳ـ حواشی بر تشریح الافلاك که آنرا ملا محمد پسر احمد اردبیلی بفارسی نوشته و به عربی هم ترجمه کرده است .

۱٤ـ حاشیهٔ تشریح الافلاك سید مصطفی پسر محمد هادی فرزند سیددلدارعلی نقوی هندی که بسال ۱۳۲۳ در گذشته است .

۱۵ـ حاشیه تشریح الافلاك حاج ملاعلی علیاری تبریزی که در سال ۱۳۲۷ در گذشته است .

جامع عباسی

۱ـ شرح جامع عباسی از شمس الدین محمد پسر علی عاملی که کنیه‌اش به « ابن خاتون » معروف و از شاگردان شیخ بهائی بوده است .

۲ـ حاشیه برجامع عباسی از شیخ محمد پسرعلی پسرخاتون عاملی که این کتاب را در سال ۱۰۵٤ تدوین کرده وشاید عین شرح بوده است .

۳ـ حاشیه بر جامع عباسی ازحاج ملاحسینعلی پسر نوروزعلی تویسرکانی در گذشته بسال ۱۲۸٤ .

٤ـ حاشیه جامع وعباسی شیخ عبدالله مازندرانی متوفی ۱۳۳۰ .

۵ـ حاشیه برجامع عباسی از شیخ آقامیرزا ابوالقاسم پسر محمد تقی اوردبادی که بسال ۱۳۳۳ وفات یافته است .

٦ـ حاشیه برجامع عباسی سید محمد کاظم یزدی طباطبائی متوفی ۱۳۳۸ .

۷ـ حاشیه برجامع عباسی سیدبزرگوارما سیداسمعیل صدرعاملی اصفهانی

درگذشتهٔ بسال ۱۳۳۸ .

۸ـ حاشیه برجامع حاج شیخ عبدالله ممقانی نجفی متوفای سال ۱۳۵۱ .

۹ـ حاشیه برجامع ـ سید ما ابو محمد حسن صدر الدین کاظمی در گذشته بسال ۱۳٥٤ .

۱۰ـ حاشیه برجامع از ملا محمد علی نخجوانی نجفی .

خلاصة الحساب

۱ـ شرح خلاصة الحساب از سید حیدر پسر علی عاملی.

۲ـ « « « از حاج میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کاظم موسوی زنجانی متوفی سال ۱۲۹۲ .

۳ـ شرح خلاصة الحساب از مولی رمضان .

٤ـ « « « شیخ محمد پسر حاج ملاعلی ساوجی حایری .

٥ـ « « « سید محمد شرموطی حلی که تشریح الافلاك رانیز شرح کرده است

۶ـ « « « شیخ جواد پسر سعد کاظمی که شاگرد شیخ بهائی بوده است (این کتاب به طبع رسیده است) .

۷ـ شرح خلاصة الحساب از صاحب قصص العلماء یعنی میرزا محمد تنکابنی .

۸ـ « « « ملا وحیدالدین .

۹ـ « « « از آقا فتحعلی زنجانی که بسال ۱۳۳۸ در نجف درگذشته است .

۱۰ـ شرح خلاصة الحساب از شیخ محمد نادری ، این شرح بفارسی نوشته شده است .

۱۱ـ شرح خلاصة الحساب معتمدالدوله فرهادمیرزای قاجار که بسال ۱۳۰۵ وفات کرده واین شرح نیز به فارسی است .

۱۲ـ شرح الخلاصه سید محمد مهدی پسر جعفر حسینی حائری معروف به «حکیم زاده»، که بسال ۱۳۳۱ در گذشته واین شرح به فارسی است.

۱۳ ـ شرح الخلاصه مولی محسن پسر محمد طاهر قزوینی معروف به «نحوی» که «العوامل» را نیز شرح کرده است.

۱۴ـ شرح الخلاصه شیخ هاشم پسر زین العابدین تبریزی نجفی متوفای بسال ۱۳۲۳.

۱۵ـ شرح الخلاصه ملامحمد طالب پسر حیدر گیلی اصفهانی که تا سال ۱۰۴۲ زنده بوده است این شرح بفارسی است.

۱۶ـ شرح الخلاصه ازمیرزا محمدعلی پسر محمد نصیر رشتی نجفی متوفای سال ۱۳۳۴ که این کتاب را بسال ۱۳۱۴ تألیف کرده است.

۱۷ـ شرح الخلاصه از سید امیر شمس الدین علی خلخالی شاگرد شیخ بهائی.

۱۸ـ شرح الخلاصه از سید محمد اشرف حسینی طباطبائی.

۱۹ـ « « حاج میرزا عبدالغفار نجم الدوله (که به چاپ رسیده است).

۲۰ـ « « ملامحمد امین قمی شاگرد شیخ بهائی.

۲۱ـ « « شیخ عبدالعلی آل عبدالجبار قطیفی بحرانی

۲۲ـ « « سیدعلی فورجانی خوانساری، معاصر سید مجاهد حایری طباطبائی.

۲۳ـ شرح الخلاصه مولی حسین نیشابوری.

۲۴ـ « « از امیرابوطالب فندرسکی فرزند میرفندرسکی معروف،

۲۵ـ « « حاج ملامحمد جعفر استرآبادی متوفای سال ۱۲۶۳.

۲۶ـ « « ملامحمد حسین یزدی اردکانی.

۲۷ـ « « میرزازین العابدین پسر ابوالقاسم خوانساری.

۲۸ـ شرح الخلاصه ملافرج الله پسر محمد پسر درویش حویزی عاملی که معاصر صاحب (الامل) بوده است.

۲۹ـ شرح الخلاصه سیدعبدالله پسر نورالدین پسر سیدنعمت الله جزایری

۳۰ـ « « از میرزا محمد رضا (الذریعة).

۳۱ـ « « حاج محمد پسر حاج محمد ابراهیم کلباسی.

۳۲ـ « « امیرسمش الدین محمد گیلانی.

۳۳ـ « « از سیدآقا پسر میرزا اسمعیل حسینی مرعشی اصفهانی که از آل خلیفه سلطان، واز معاریف وشخصیتهای قرن ۱۳ بوده است.

۳٤ـ حواشی برخلاصة الحساب، از ملاتقی پسر حسن هروی اصفهانی متوفای ۱۲۹۹.

۳۵ـ حاشیه بر خلاصة الحساب سید صدر الدین محمد پسر مجد الدین اسمعیل پسر امیرعلی اکبر شاهمیر طباطبائی تبریزی.

۳۶ـ حاشیة الخلاصه از سید هبةالدین شهرستانی معاصر ما (البته در روزگار تألیف الغدیر) که این کتاب در شمار تألیفات وی آمده است.

۳۷ـ خلاصة الحساب منظوم، ازسیدمیرزا قوام الدین محمد پسرمهدی حسینی سیفی قزوینی، که این کتاب را «نظم الحساب» نامیده وآن را بسال ۱۱۱۸ در ٦٦۱ بیت به نظم کشیده، و به این ارقام در ضمن شعر خود اشاره کرده و گفته است:

و مستارخ قال: ما اسم الکتاب؟ فقلت له: هاك نظم الحساب

یعنی هرگاه پژوهندهٔ تاریخی بپرسد که نام این کتاب چیست؟ من در جواب گویم که اینك نام آن «هاك نظم الحساب» (که به حساب ابجدی سال ۱۱۱۸ سال تألیف کتاب است).

ودام اعتبار حساب الکتاب فقلت: عیون کتاب الحساب

وهر گاه بخواهد شمار وحساب این کتاب منظوم را فرا گیرد ، می گویم : «عیون کتاب الحساب » (یعنی چشمه‌های کتاب حساب که باحساب ابجدی ٦٦١ بیت می‌شود) .

زبدة الاصول

۱ـ شرح زبدة الاصول از شیخ جواد پسر سعدکاظمی شاگرد شیخ‌بهائی.

۲ـ « « « از ملامحمد صالح مازندرانی متوفای سال ۱۰۸٦ .

۳ـ « « « میرزا محمدهاشم چهارسوقی

٤ـ « « « ملامحمد تقی فرزند محمد فرزند ملاعلی طبسی که بسال ۱۰۵٤ تألیف‌این کتاب را به انجام رسانیده است .

۵ـ شرح زبدة الاصول ملا محمد زمان فرزند کلبعلی تبریزی .

٦ـ « « « آقای حسین خوانساری متوفای ۱۰۹۹ .

۷ـ « « « سیدامیر محمد باقراسترآبادی معروف به‌طالبان‌شاگرد شیخ‌بهائی

۸ـ شرح زبدة الاصول ملایعقوب فرزند ابراهیم بختیاری حویزی که در سال ۱۵۵۰ درگذشته است .

۹ـ شرح زبدة الاصول سیدعلی فرزند محمد باقرموسوی خوانساری ، ازمشاهیر قرن ۱۳ .

۱۰ـ شرح زبدة الاصول شیخ نورالدین علی پسر هلال جزایری .

۱۱ـ « « « شیخ محمد پسر علی حرفوشی عاملی که بسال ۱۰۵۹ وفات یافته است (سلافة العصر) .

۱۲ـ شرح زبدة الاصول ملامحمد علی کربلائی که درهشتم محرم سال ۱۱۹۳ از تألیف این کتاب فراغت پیدا کرده (به زبان فارسی) .

۱۳ـ شرح زبدة الاصول ملامهدی سبزواری حکیم که بسال ۱۲۸۹ وفات

یافته است .

۱۴ـ شرح زبدة الاصول میرزا ابوالقاسم فرزند ملاحسن قمی که بسال ۱۲۳۱ درگذشته است .

۱۵ـ شرح زبدة الاصول سید علاءالدین حسین فرزند رفیع الدین محمد حسینی عاملی که به « خلیفه سلطان » معروف بود . وفات او بسال ۱۰۶٤ بوده است .

۱۶ـ شرح زبدة الاصول سید محمد حسین فرزند سید بنده حسین نوۀ سید دلداری علی نقوی هندی متوفای ۱۳۲۵ (این شرح به چاپ رسیده است)

۱۷ـ شرح زبدة الاصول سید علی نقی فرزند سید جواد برادر سیدالطایفه بحرالعلوم که بسال ۱۲٤۹ در گذشته است .

۱۸ـ شرح زبدة الاصول شیخ محمد پسر خلف تستری بلادی بحرانی .

۱۹ـ « « « سید مصطفی فرزند سید محمد هادی سید دلدار علی نقوی هندی که بسال ۱۳۲۳ در گذشته است .

۲۰ـ شرح زبدة الاصول ملا محمد باقر فرزند محمد مؤمن خراسانی سبزواری (صاحب الذخیرة) متوفی سال ۱۰۹۰ .

۲۱ـ شرح زبدة الاصول سید بدرالدین عاملی که ازشا گردان شیخ بهائی است .

۲۲ـ شرح زبدة الاصول آقا محمد نقی پسر آقا محمد جعفر پسر آقا محمد علی کرمانشاهی که در سال ۱۲۹۹ در نجف وفات یافته است .

۲۳ـ شرح زبدة الاصول سید محمد جواد پسر سید هاشم توبلی بحرانی .

۲٤ـ « « « شیخ حبیب پسر شیخ محمد حسن آل محجوبۀ نجفی که بسال ۱۳۳۶ در گذشته است .

۲۵ـ شرح زبدة الاصول مولوی حمدالله پسر فضل الله پسر شکرالله سندیلوی .

۲۶ـ « « « میرزا زین العابدین پسر ابوالقاسم جعفر موسوی

خوانساری اصفهانی پدر صاحب «روضات الجنات» حدود سال ۱۲۷۲.

۲۷ـ شرح زبدةالاصول شیخ عبدالعلی فرزند محمد حسین.

۲۸ـ « « « ملاعلی ارانی از معاصران شیخ الطائفة انصاری.

۲۹ـ « « « سید محمد پسر سید دلدارعلی نقوی هندی متوفای ۱۲۸٤.

۳۰ـ « « « سید علی محمد پسر سید محمد نوهٔ سیددلدار علی هندی درگذشتهٔ سال ۱۳۱۲.

۳۱ـ شرح زبدة الاصول میرزا ابراهیم پسر ابوالفتح زنجانی که به‌سال ۱۳۵۰ در ایران وفات یافته است.

۳۲ شرح زبدة الاصول میرزا محمد پسر سلیمان تنکابنی صاحب «قصص العلماء» که حدود سال ۱۳۱۰ وفات یافته است.

۳۳ـ نظم زبدة الاصول شیخ اسدالله بغدادی فرزند حاج اسمعیل دزفولی متوفای سال ۱۲۳۷.

۳٤ـ نظم زبدة الاصول سید میرزا قوام الدین محمد حسینی سیفی که این کتاب را بسال ۱۱۰٤ سروده وهمین تاریخ را درشعر خودآورده است، آنجا که گوید:

فی مأة واربع والالف فی الف وواحد بمعناها یفی

یعنی: «در سال ۱۱۰٤ این منظومه در هزارویك بیت سروده شده که آن معانی را بیان کند».

۳۵ـ نظم زبدة الاصول از شیخ احمد پسر صالح بحرانی که درسال ۱۳۱۵ وفات یافته است او این اثر را «العمدة» نامیده است.

حاج مفضل پسر حاج حسب‌الله، زبدهٔ شیخ بهائی را چنین ستوده است:

چه زیبا اثری، که در آن، محمد سروری و برتری یافته، و چه نیکو واژگانی ونیکو فصلهائی که توصیف کرده است.

این کتاب، کوتاهترین قوانین علوم را گرد آورده و معانی فراوانی دربر گرفته، و براصول برای آنکه توضیح و روشنگری کند، اصولی دگر افزوده است»[۱].

این دو بیت، از نسخه‌ای از زبدة الاصول به‌خط حاج مفضل که در تاریخ ۱۰۹۸ تحریر یافته، و در کتابخانه امیر المؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف موجود است، نقل شد.

الفوائد الصمدیه

۱ و ۲ـ شرح مختصر و مفصل فوائد الصمدیه سید علی خان مدنی صاحب سلافة العصر»

۳ـ شرح فواید ملا احمد پسر محمد علی اصفهانی بهبهانی.

۴ـ « « شیخ محمد پسر علی حرفوشی عاملی که بسال ۱۰۵۹ در گذشته است.

۵ـ « « سید بهاء الدین محمد پسر محمد باقر حسینی نائینی مختاری معاصر شیخ حرعاملی.

۶ـ « « شیخ محمد مؤمن پسر محمد قاسم جزایری که به «فوائدالبهیه» معروف است.

۷ـ « « میرزا محمد پسرسلیمان تنکابنی صاحب «قصص العلماء».

۸ـ « « سیدحسین پسر سید علی حسین همدانی معاصر.

۹ـ « « شیخ جواد پسر ملا محرم علی پسر کلب قاسم طارمی که بسال ۱۳۲۵ شمسی در زنجان وفات یافته است (فارسی).

۱۰ـ شرح فواید میرزا محمد پسر عبدالوهاب همدانی.

---

۱) فیادرة قدساد فیها محمد حوت من قوانین العلوم وجیزها
و زبدة الفاظ صفت وفصول معان واضحت للاصول أصول

مفتاح الفلاح

۱ـ شرح مفتاح الفلاح شیخ سیلمان پسر عبدالله پسرعلی بحرانی که بسال ۱۱۲۱ در گذشته است.

۲ـ شرح مفتاح الفلاح محمد پسر سلیمان تنکابنی مؤلف «قصص العلماء»

۳ـ شرح و ترجمهٔ مفتاح الفلاح آقا جمال الدین خوانساری در گذشته بسال ۱۱۲۵.

٤ـ ترجمهٔ فارسی مفتاح الفلاح از مولی صدرالدین محمد تبریزی شاگرد شیخ.

۵ـ ترجمهٔ مفتاح الفلاح، از سید ابی مظفر محمد جعفر حسینی.

٦ـ حاشیه بر مفتاح الفلاح ملا اسمعیل پسر محمد حسین خواجوئی اصفهانی در گذشته بسال ۱۱۷۳ سیدعلی خان مدنی، که ترجمهٔ احوال او درهمین جلد خواهد آمد، بر روی نسخه‌ای از مفتاح الفلاح این ابیات را نوشته است:

علیك بمفتاح الفلاح فانه — لابواب طاعات المهیمن مفتاح
یضیئی به نور الهدی فکانه — لقارئه فی ظلمته اللیل مصباح
فلابرحت تغشی من الله رحمة — مؤلفه ماح فی الافق اصباح[1]

یعنی: بر تو باد مطالعهٔ «مفتاح الفلاح»، که کلید ابواب طاعت پروردگار است.

این کتاب، آنچنان نوری برجان خوانندگان می‌افشاند، که تو گویی در تاریکی شب، چراغی است خداوند، تا آن‌زمان که سپیدهٔ صبحگاهان برافق می‌درخشد، مؤلف او را با رحمت خود مقرون بدارد».

---

۱) بنا بر نقل استاد حسین علی محفوظ کاظمی.

درلغزهای شیخ بهائی

١ـ شرح لغز زبدة الاصول معروف به « مشکاة العقول » از شیخ محمد مؤمن جزایری که درعصر نادرشاه افشار می‌زیسته ، وشرح حال وی در ضمن شاعران قرن ١٢ الغدیرآمده است .

٢ـ شرح لغزالزبدة میرزا ابراهیم پسر ابوالفتح زنجانی که بسال ١٣٥٠ شمسی درگذشته‌است .

٣ـ شرح لغز الزبده میرزا محمد پسر سلیمان صاحب «قصص العلماء » .

٤ـ شرح لغزالکشاف ملا محمدمهدی فرزند علی اصغر قزوینی .

٥ـ شرح لغزالنحو شیخ محمد صادق تویسرکانی .

٦ـ شرح لغز القانون حاج محمد تقی شیرازی مشهور به « حاج آقا بابا طبیب » .

٧ـ شرح لغزالقانون ملا محمد سلیم رازی که بسال ١٠٦٠ آنرا تالیف کرده است .

الوجیزه

١ـ شرح وجیزه ملامحمد فرزند سلیمان «مؤلف «قصص العلماء » .

٢ـ « « سید ابو محمد حسن صدرالدین کاظمی متوفای سال ١٣٥٤ .

وسیلةالفوز

١ـ شرح قصیده وسیلة الفوز والامان شیخ احمد پسر علی منینی که از علمای معروف عامه بود واین شرح به طبع رسیده است .

٢ـ شرح قصیدهٔ وسیله ، ازشیخ جعفر پسر حاج محمد نقدی موسوم به «منن الرحمن» که در دوجلد به طبع رسیده است .

تهذیب البیان

شرح تهذیب البیان شیخ محمد پسر علی پسر محمد حرفرشی عاملی در گذشته بسال ۱۰۵۹ .

شرح تهذیب البیان سید نعمت‌الله جزایری که بسال۱۱۱۲ در گذشته‌است.

تعلیقه برحاشیة البیضاوی از شیخ میرزا محمد فرزند محمد رضای قمی از شاگردان علامه مجلسی که استادش او را ستوده است .

تعلیقه برتهذیب الاصول از صاحب «قوانین» یعنی میرزاابوالقاسم قمی که بسال ۱۲۳۱ وفات یافته است .

تعلیقه برحبل المتین شیخ خیرالدین پسر عبدالرزاق ساکن شیراز که از نوادگان شهید ثانی و از معاصران شیخ بهائی بوده ، واین تعلیقه راآنگاه که شیخ بهائی حبل المتین را جهت مطالعه به وی فرستاده بود ، برآن کتاب نگاشته است .

نظم رسالهٔ اسطرلاب از سید میرزا قوام الدین محمد حسینی سیفی قزوینی.

ترجمهٔ کشکول از شیخ احمد عاملی .

ادبیات دلپذیر شیخ بهائی

شیخ بهائی رحمة الله‌علیه ، باوجود تسلط در علوم و نظریات عمیقی که در اغلب دانشها دارد ، از گفتارهای ادبی و سرودن اشعار به دوزبان فارسی وعربی روی برنگرداند ، چنانکه بسیاری ازاشعار اورا بطورپرا کنده‌در کتب ومعاجم می‌توان یافت واینك نمونه‌هائی ازآن :

ای بزرگوارانی که از دوری شما محال است که بشکیبم ، پس ازشمامن

در بدترین احوال بسر می‌برم . هر گاه باد شمال بوی شما را بمن آورد ، من یمین[1] ازشمال وسراز پانمی‌شناسم .

* * *

چه خوش است آن بادی که از « ذی‌سلم »

و از تپه‌های نجدو سعدو علم ، بر من بوزد ؛

اندوهان وغمهارا از جان من بزداید،باوزش این بادآرزوها بدست‌می‌آید وغم جانکاه از بین می‌رود .

* * *

ای یارانی که در « حزوی » و « عقیق » آرمیده‌اید ، این دل من توان دوری شما را ندارد .آیا بروصال شما راهی وجود دارد ، یا همه درهای وصال بسته است ؟

* * *

بردلتنگی و فراوانی اندوهم نکوهش نکنید ، دل من از آهن و سنگ نیست .

مطلوب من از دست رفته ، دیار ودلبرم ازمن دور افتاده است ، وهرلحظه جگرم شعله می کشد .

* * *

هرآنکه شوق واشتیاق مرا برساکنان حجون‌دریابد،گویدم این شوق و عشق نیست بل دیوانگی است .

ای آنکه ملامتگرمنی ، از من چه می‌خواهی ؟ که دلی بیمار و خردی پای بسته دارم .

* * *

۱) یمین در اینجا دست راست وشمال : دست چپ است .

ای کسانی که در میان دو ناحیه «سلع» و «صفا» نزول کرده‌اید، ای بزرگان قبیلهٔ حی، ای اهل صدق وصفا، من دلی داشتم که بارجفا را حمل می‌کرد، لکن این دل در میان تپه‌های شما از دست رفته است.

* * *

خوشا بر حال تو ای باد صبا، هرگاه روزی به وادی قبا بگذری، ازمردم «حی» که بر آن تپه‌ها آرمیده‌اند، بپرس که آیا این که از ما دروی گزیده‌اند، از روی ملال است یا از ره نازودلال؟!

* * *

ایشان یاران وهمسایگانی بودند که مارا چنین حال نامطلوب گرفتار کردند، که بارفتن ایشان دیگر، احوال ما قابل وصف نیست. آنان خواه مهر بورزند یاجفا کنند یا نابودمان سازند، مهرشان در دل جاودانه وزوال ناپذیر است.

* * *

اینان بزرگوارانی هستند که فوق بزرگواریشان قابل تصور نیست. هر کس درمحبت ایشان بمیرد، شهید محسوب می‌شود، چنان‌شهیدی که گویی کسی در پیش مولای خود که اخلاقی پسندیده و کرداری ستوده دارد، بخاك وخون غلتیده است.

* * *

این شخصیت، همان صاحب زمان و امام منتظرما، وکسی‌است که‌آنچه را نخواهد، خداآنرا نیافریده است وتقدیر الهی برآن جاری نمی‌شود؛ چرا که او حجت خدای برهمهٔ آدمیان، و از دیدگاه همه خصال برگزیدهٔ زمینیان است.

* * *

او کسی است که جهان هستی، رشته ولایت او را بر گردن دارد. و هر

آنچه را خواهد ودستور دهد، اجرامی کنند. هر گاه از فرمانبرداری اوهفت فلک آسمان[1] نیزسر باززند، سقف برافراشته‌اش، فرومی‌ریزدونقش زمین‌می‌شود وویران می گردد.

***

او آفتاب آسمان‌مجد، وچراغ ظلمتها، وبر گزیدهٔ خدااز میان بندگان است.

او امامی است که فرزند امام و او هم فرزند امام است، که همگی قطب ومحور افلاك بزرگی و کمال هستند.

***

او درعزت‌وشکوه،برهمهٔمردم زمین‌برتری‌دارد. وازاین‌حیث‌به‌بلندترین پایگاه‌رسیده‌است. هر گاه پادشاهان روی‌زمین، دربلندترین قصرها وپایگاههای آن‌مسکن گزینند، بالاترین ردهٔ آنان کفش کن وزیرپای او خواهد بود.

از طرف خدا، چنان قدرتی به او داده شده، که می‌تواند طبیعت اشیاء را دگر گون و ظلمتها را مبدل به نور کند، یا محالی را لباس ممکن بپوشاند. اینهمه قدرتی است که از خدای ذوالجلال، به وی داده شده است.

***

ای امین خدا و ای خورشید هدی، ای امام مخلوقات وای دریای کرم وبخشش، درظهورخودت شتاب‌فرمای، چرا که مدت غیبت طولانی شده ،ودین خدا نابود، وگمراهی وضلالت مستولی گشته است.

***

اینك ای مولای من، ای بهین پناهگاه، یکی از هواداران و شیفتگانت

---

۱) ترجمه عبارت (سبع شداد) است که خاقانی هم در شعر خودگوید:

گویم که چهار اساس عمرت چون سبع شداد باد محکم

«بهائی» فقیر، شعر مدحتی نثار تو می کند، که شاعری همچون جریر دربرابر آن‌وامانده وفروتن‌است؛ ونظم‌دربارش،بازار گردبندهای گوهرین‌رامی‌شکند.

* * *

واین اشعار را نیز بهنگام زیارت بارگاه امامین عسکرین در سر من‌رأی سروده است:

ای ساربان، در حرکت شتاب کن، که دل من از عشق شعله‌ور است.

آنگاه که سرزمین‌هموار بارگاه امامان عسکری وهادی را علیهما السلام درمیان دو کوه مشاهده کردی،متواضعانه بوسه برآن خاك بزن،چراکه خدا به‌بهترین سعادت ترانائل کرده‌است. آنگاه که در پیشگاه‌این امامان‌رسیدی، که بهترین خوان لطف گسترده و عالیترین مجلس آراسته دارند، نخست پلك دیدگان را به خضوع تمام، برهم نه؛آنگاه کفشها را بر کن، چراکه دروادی مقدس‌پای گذاشته‌ای[1].

وابیات زیر از اوست:

دو گاو هستند که براین جهان‌احاطه دارند:یکی پروین دربالای‌آسمان ودیگری گاو زمین، ومردم این جهان همچون خران لجام بسته ای بین این دو می‌خرامند وحکیم عمر خیام، مضمون دو بیت فوق را چنین سروده است:

یك گاو درآسمان ونامش پروین   یك گاو دگر نهفته در زیر زمین
چشم خردت گشای چون‌اهل‌یقین   زیر وزبر دو گاو، مشتی خر بین

واشعار زیر را در سال ۹۸۹، خطاب به پدرش که درآن هنگام درهرات می‌زیست، سروده است:

ای ساکنان هرات،آیا این‌مایه جدائی وفراق درحق من بس نیست؟بلی

---

۱) اشاره به‌آیه‌کریمه‌آنجاکه خدا خطاب به حضرت موسی فرماید: واخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی.

سوگند بمقام پیامبر، که برگردید که صبرم‌تمام شده، اما تیر مژگانم‌دراین دوری وجدائی برمن رحم نکرده است.

خیال وآرزوی دیدارتان پیوسته در دل دارم و دلم مدام در شوروتپش است.

برآن باد صبا که از سوی شما برمن گذرد، خطاب کرده ومی گویم: خوش آمدی و چه نیکو آمده‌ای. برتو درودباد، این دل عاشق از دیدارتان عاشق شده وفراق شما دل‌وجان مرا اسیر کرده است.

دل من از مهرآن صاحب خان هرگز خالی مباد[1].

چه خوش است‌آن دیاری که شما را برگرفته، و همچون پرتو آفتاب براستخوانهایم گرمای محبت داده است.

هرگزآن روز جدائی را که شما را ترك گفتم، و اشك برخسار آورده و داغ بردل گذاشتم، فراموش نمی کنم.

عشق ودلباختگیم، هرگز از دندانهای او دور وفراموش نمی‌شود.

وخفاجی در «ریحانة الالباء» رباعیهای زیر را ازاو نقل کرده است:

چه شبهایی که از درد فراق شما، به‌روزآوردم وباشوق‌دل همنوابودم.

(در این بزم شبانه) همواره، اندوه همدم من؛ وبیخوابی‌ام نقل مجلس؛ اشکم شراب؛ ومژگانم ساقی این بزم به حساب می‌آمد.

باآب دهانم اندوه می‌خوردم و دردخود را در کام فرو می‌بردم آنگاه که بیاد او می‌افتادم وبیاد می‌آوردم که او مرا از یاد برده است.

ونیز گفته است:

برآن دوست و همدمی که از مردم و ازیاران کناره گرفته، یا باآنان

---

۱) مراد از صاحب خال، زیبا و باکمال‌است. و بین خال و خالی، لطیفهٔ جناس وجود دارد.

دوستی برقرار کرده ، هرگز گریه مکن ؛ چرا که این یاران می‌روند و دیر یا زود جانشین آنان می گردیم ، همچون کلمات که بوسیله «ثم» یا «ف» (که حرف عطف هستند) به‌هم پیوند می‌خورند ، ما نیز بدنبال هم خواهیم آمد .

ونیز گوید :

ای شتربان ، چهارده تن یاران من (چهارده معصوم) در شش بقعه و آستان مقدس آرمیده‌اند : که عبارتند از مدینه وغری (نجف) وسامرا وطوس و کربلا و بغداد .

ونیز گوید :

هرگاه در آسمانهای برین وفلك الافلاك نیز مسکن گزینم ، بازدید گانم از شوق دیدار مدینه اشکبار است . من هرگاه بربال فرشتگان هم سوار گردم، این سعادت را در برابر روضهٔ پاك پیامبر حاضرم ترك کنم ، و بدان روضهٔ پاك بپیوندم .

و گفته است :

این همان نبأعظیم و پیامبر بزرگی است ، که کسی در شرافت او حرفی ندارد ، این پیشوای ملائك آسمان است ، کسی است که هر کس درسرای اورا بزند واو را قصد کند ، برمراد دل می‌رسد . هر کس برمزار او طواف کند ، آتش براو حرام می‌شود .

ونیز گفته است :

این همان حرمی است که خردها برحقانیت آن اقرار دارد ، فرشتگان آسمان درآن مسکن گزیده‌اند ، و هر یك (به زبان بی‌زبانی) می گویند : ای کسی که به زیارت اینجا آمده ای ، ! ازآتش جهنم رها خواهی شد .

ونیز گفته است

ای باد ! چون بر در سرای دوستان می گذری از سوی من ، برخاك آن

آستانهای پاك بوسه زن،هر گاه پرسند که بهائی را حال چگونه است؟ بگو که از شوق دلباختگی ، زار وناتوان گشته واز بین رفته است .

و گفته است :

ای باد ! قصهٔ عشق وشیفتگی خود را برتو فرومی‌خوانم . هر گاه ازطوس بگذری ، ضریح پیشوای مرا ببوس ، و بگوی که بهائی از مهرتو از دست رفته است .

باز گفته است :

بر آن دلبر زیبا دل بسته‌ام که همواره ، درمعرض آزمون اوقرار گرفته‌ام ، وهر گز دل‌رنجورم از جدایی‌او آرام ندارد ، بسا که به قصد شکوه ، بر آستانش رهسپار شدم ، لکن از لذت دیدارش بی‌اختیار شکایت خود را ازیاد برده‌ام .

ونیز گفته :

ای غائب از نظر که هر گز از دل نمی‌روی ، رسیدن بتو منتهی‌آمال من است .

مپرس که ایام فراق برمن چگونه گذشته است ، به خدا سوگند که در بدترین احوال سپری شده است این رباعی در «السلافة» چنین‌آمده است :

ای ماه که در شب تیره پرتوافشانی می کنی وخیالت همواره دردلم قرار دارد ، ازآن هنگام که از من جدا شدی ، براندوه دلم افزودی .

مپرس که‌ایام فراق برمن‌چگونه گذشته ، به خدا سوگند که‌در بدترین احوال سپری شده است وسید در سلافه این ابیات را از شیخ بهائی‌آورده است :

ای ماه‌که درمیان ظلمت پرتو می‌افشانی،باوصل خود،مرا زنده‌وباهجران خود نابودم می‌سازی ، ترا بخدا شتاب کن وخون مرا بریز ، چراکه من طاقت شب فراق ندارم .

واز اوست :

آنکه برتن نزار من که از درد فراق لاغر وناتوان گشته است ،بنگرد ، دلش به‌حال من می‌سوزد گریه می کند که ازروی رحم وشفقت برمن ،می گوید: آیا نگفتم که توانائی نداری ، و درد جدائی را بر نمی‌تابی ؟! .

ونیز گفته است :

ای ماهی که ظلمت فراقت تن مرا پریشان‌ورنجور کرده ،آنجا که ازمن روی برتافتی ،آرام و شکیبم از دست برفت . ترا سوگند، آن چشمان تو چه رازی در برداشت و بادل رنجور من چه اسراری می گفت ومن چگونه ازعهدهٔ پاسخ آن می‌توانم برآیم .

« سیدعطار » ـ قدس سره ـ در(الرائق) این‌اشعار شیخ بهائی‌را که درضمن آن پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله را مدح کرده‌آورده است :

همهٔ کائنات ، اشارت براین دارد که تو هدایتگر و بیم دهنده و مژده آورنده‌ای . تو از نور الهی پیدا گشته‌ای ، و از هر نور جلال تو ، نوردگری می‌تابد . برروح تو روح القدس نازل شده ، و دل تو در قلب عالم هستی مستتر است .

این وجود تواست ، که قطب کائنات ، تفسیرآن است ؛ وتو نیز اسرارخدا را برعالمیان بازگو می کنی .

تو از جانب خداوند ، برپایگاه ومنزلتی جای گرفته‌ای ، که چشم‌جهانی باحسرت بسوی‌آن نگران است :

وسید مدني در «السلافة» ابیات ذیرا را از وی نقل کرده است :

« ای دویار من ، درد شیفتگی عشق را از من بزدائید ، باورود من به راه بیفتید .

عشق مرا بانگ زد ، و عقل دعوت او را پذیرا شد ؛ پس شما ای یاران مرا رها کنید ، وبیش‌ازاین برنکوهش‌من‌پای نفشارید ! زیرا هر کس بوی‌مستی

عشق را بجشد ، برملامتگران روز افزونش اعتنایی نیست !

بادهٔ مهر شما ، پای عقلم را در بند کشیده ، و تا مفاصل و استخوانهایم دویده است .

از این پس ، بر حلم و وقار درود باد ، و بر خرد سست پای ، هزاران‌هزار درود باد .

ای یاران ! آیا تواند بود که درنگی در « وادی الجزع » بکنید و در آنجا (لحظه‌ای) فرود آیید ؟! ای جهانگرد و گردندهٔ سخت کوش ! هر گاه درسرزمین نجد فرود آیی ، در « وادی الخزام » مسکن بگزین واقامت کن .

از این زندگانی مجازی یا از محل « ذی المجاز » در گذر . و در سمت راست آن جایگاه گرامی فرود آی .

هنگامی که به محلهٔ «حزوی» رسیدی ، برقبیلهٔ حی ـ ای برادر ـ سلام مرا برسان .

حدیث مشتاقی این دل‌رنجور را در پیش آنها فروخوان ، دلی که درمیان آن خیمه‌ها تباه گشته است (یا از آنجا فروغ گرفته است) . هر گاه که دیدی برحال من رقت آوردند ، از آنان بخواه که ـ ولو به شکل تصویر آرزویی در خواب ـ بر دیدهٔ من منت بگذارند .

ای کسانی که در « ذی الاراك »[1] (مکه) آرمیده‌اید ، تا بکی سالهای

---

۱) ذی الاراك موضعی است در مکه وحافظ در ابیات زیر به آن اشارت دارد :

سلام الله ماکر اللیالی و جاوبت المثانی والمثالی
علی وادی الاراك و من علیها ودار باللوی فوق الرمال

و « مثالی » در بیت در اصل مثالث بوده مانند الثالی والثالث در قول شاعر :

قد مر یومان و هذاالثالی و انت بالهجران لاتبالی

(ر.ك . ص ۳۲۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی) مترجم

عمرم در فراق شما بسر خواهد آمد؟ درباغها ودرخت زاران، جانها پر نمی کشند وکبوتران ناله سر نمی‌دهند، مگر آنکه یادآور مرگ منند. آن روزگاران خوشی که برکرانهٔ شرقی نجد بسر بردیم، کجاشدند؟ خدایا چه خوش روزگارانی بودند.

آنجا بود که شاخساران جوانی، تازه روی وخندان؛ وگلزار وباغ عیش بدست ابرها شسته وآراسته بود. چه روزگار خوشی داشتم، دست آرزو زمام هستی، مرا بسوی خود می کشید.

ای آنکه به تنهایی برقلهٔ باشکوه مجد قرار گرفته‌ای، و درسختیها ودشواریهای بزرگ امیدگاه مائی، ای هم پیمان باران ای بخشنده پر احسان، که همه خوبیها که درد گران می توان یافت، در وجود تو جمع است.

تو برفراز آنچنان بلندی افتخارآمیز عروج کرده ای، که بالاروندگان سخت کوش نمی‌توانند بدانجا برسند.

تو از تباری پاك، وبزرگی و شرافتی استوار، و افتخاری شکوهمند، وفضیلتی گرانقدر برخوردار هستی.

ما گفتار ترا با این اشعار همراه کردیم، وکلام شما را با کلام خود پیوستیم، سنگریزه‌ها را با گوهر ومروارید دریك سلك کشیدیم، گویی که مشك را بارغام (آب بینی) برابر شمردیم! من کسی نبودم که این (مایه گستاخی کنم) گفتار را برزبان آورم، لکن این اقدام را بفرمان خود شما کرده‌ام.

ای ملامتگران شما رابخدا سوگند! چگونه روامی‌دارید که ملامتم بکنید؟.

شیخ بهائی پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله را درخواب دیده، واین خواب را درشعر زیرآورده است:

درآن شب، شبی که طالع من دراوج سعدو کمال بود؛ شبی، که‌عمر وصال

آن چه کوتاه بود، گوئیا باندازه یك باز کردن بند پای بود، آنچنان کوتاه، که گویی سپیده‌دم را به شامگاه‌پیوسته‌اند. آری، شبهای وصال‌این چنین است، پس از سختیهای فراوان که کشیدم، آن شب چشمان من به دیدار آن بزرگ نائل گشت. در آن شب، او را در خواب زیارت کردم، او را که جان و مال خاندانم فدای او باد.

از سختیهاو بلایا بر آستانش شکایت کردم، وسوء حال خود را به‌پیشگاهش عرضه داشتم، واو بر این هوادار خاکسارش، با گفتار و نوازشی که نظم مروارید را کنار می‌زد، تفقدم کرد. خدایا، چه شب گرانقدری که در ظلمت آن به به سعادتی ـ که هرگز در خیال نمی گنجد ـ نائل شدم. کاروانهای امیدو آرزو به‌آرمان رسیدند، وعطایای گرانی برمالطف کردند «دوش در ظلمت شب آب حیاتم دادند» وبا بادهٔ حلال خوشگواری ـ که بس زلال بود ـ پذیرائی شدم. دل من بادیدار آن بزرگواران شادمانه، ودیده‌ام به نور جمالشان روشن شد. در آن شب من به چنین سعادتی نائل گشتم، واقرار دارم که شایستهٔ چنین دهش وعطایی نبودم».

شیخ بهائی‌درمدح کاظمین آرامگاه دوامام بزرگوار: موسی کاظم‌وفرزندش جواد الائمة علیهما السلام ابیات زیر را سروده است:

ای کسی که عزم دیدار بغداد داری، برسمت غربی آن جایگاهها روانه شو، و کفشهایت‌را باحترام درآر؛ وآنجا که درپیش تودو گنبد نمایان‌می‌شود، باخضوع تمام، پیشانی سپاس برخاك نه، چرا که توبه دیاری مشرف شدی که آتش موسی علیه السلام و نور محمد صلی الله علیه وآله را باهم‌ویکجا مشاهده می کنی.

از اشعارمعروف شیخ بهائی، رائیه‌ای‌است که در بارهٔ امام منتظر ـ صلوات الله ـ سروده و بر ۴۹ بیت‌بالغ‌می‌شود. این قصیده را علامه شادروان شیخ‌جعفری نقدی در کتاب خود «متن الرحمن» شرح کرده است، واین کتاب بسال ۱۳۴۴

در نجف اشرف در دو مجلد انتشار یافته است . مطلع قصید این است :

«برقی از صحرای نجد جستن گرفت و خاطرهٔ مرا تهییج کرد ، وشعله‌های آتش در جان من فروریخت»

و بسیاری از شاعران برجسته ، این قصیدهٔ مهدویه را اقتفا کرده ، و به معارضهٔ آن برخاسته‌اند ، که‌از آن جمله علامه امیرسید علی پسر خلف‌مشعشعی حویزی است که مطلع قصیده‌اش این است :

« این همان خانه‌ای است که در میان عذیب و ذی‌قار واقع شده وسنگها ونشانهایی که سیاه نیست در آن قرار گرفته است » .

و از شخصیتهای دیگری که به قصیده او پاسخ گفته‌اند علامه شیخ جعفر پسر محمد خطی است که معاصر شیخ بهائی بوده و با او در اصفهان دیدار کرده شیخ رائیه خود را خوانده واز او خواسته که‌به‌پاسخگویی ومعارضهٔ آن برخیزد ومدتی هم وقت معین کرده وسه روز دیگر مهلت خواسته سپس نپذیرفته‌لکن در یك مجلس قصیده‌ای ارتجالا خوانده که مطلعش این است :

این همان آستانهایی‌است که سرشك جاری‌ترا بسوی‌خودمی‌خواند، پس ای‌اشك فروببار ، که بهترین‌اشك ، اشکی‌است که برآن‌خانه‌ها وکاشانه‌ها فروببارد .

و تمام این قصیده ، در جزء دوم کتاب « رائق » تألیف علامه سید احمد عطارآمده ، و شیخ جعفر نقدی نیز در منن « الرحمن »آنرا نقل کرده است : ج ۱ : ۴۱ .

از شاعرانی که به مقابله قصیده شیخ بهائی پرداخته‌اند شاعر برجسته‌علی پسر زیدان عاملی درگذشته بسال ۱۲۶۰ ، است که‌آغاز قصیده‌اش این است :

رحم و شفقی کن ای کسی که شبانه از کوی یار می گذری آیا پذیرفتن فرمان عشق‌عار محسوب می‌شود ؟!

باز در معاجم و کتب ادبی (از جمله : سلافة العصر ص ۳۰۰) ، ابیاتی به شیخ بهائی نسبت داده شده ، که از آن جمله است .

یعنی:«هرگز جامهٔ ژنده ووصله‌دار کسی ، شلوار او که کوتاه‌تراز استخوان کف‌پا است ، ترا نفریبد ؛ وپیشانی که در آن نشان عبادت بچشم می‌خورد ،ترا گول نزند،بلکه درپیشگاه پول ودینار ، اشخاص‌را بیازمای که آیا پرهیز گارند یا گمراه می‌باشند » .

انتساب این ابیات برشیخ بهائی به نظر درست نمی‌آید ، چرا که‌غزالی که پیش از شیخ بهائی بسال ٤٤٧ وفات یافته ، دراحیاء العلوم خود (۷۳:۲) این ابیات را به یکی از شاعران نسبت داده است .

وسید در « السلافة » این ابیات را از شیخ بهائی دانسته است :

یعنی : سوگند برآن خدایی که دندانهای تو را وسیلهٔ شکنجه من قرار داده ، و هرآنچه چشمان تومی گوید ، دلم پاسخ‌آنرا آماده دارد .

واین ابیات نیز از « صوری » سابق الذکر است . وخود شیخ بهائی ، این ابیات را از صنوبری دانسته است (رجوع شود به ج ٤ ص ۲۲۹ الغدیرطبع۲).

تولد شیخ :

شیخ بحرانی ، در لؤلؤة البحرین ص ۲۰ ، وشیخ میرزا حیدر علی اصفهانی در اجازهٔ خود ، وچندین نفر از اصحاب ما ، تولد شیخ بهائی را در بعلبك و در غروب پنجشنبه، سیزده روزمانده به پایان محرم سال۹۵۳ دانسته‌اند و سیدمدنی در « سلافة العصر » می‌نویسد : «تولد او در غروب آفتاب روز چهارشنبه سیزده روز مانده به‌آخر ذی الحجة بسال ۹۵۳ روی داده است » وهمین سخن رامحبی در « خلاصة الاثر »آورده است ، اما روایت معتبر در این باره،نوشته‌ای است‌که صاحب « ریاض العلماء » در نامهٔ خطی پدر بزرگوار شیخ بهائی یعنی شیخ‌حسین در شرح حال شیخ بهائی ملاحظه کرده ، و درآن چنین نوشته است :

تولد مولودمبارك دخترم در شب دوشنبه سیزدهم صفر سال ۹۵۰، وتولد برادرش ابوالفضایل محمد بهاء الدین ـ اصلحه الله وارشده ـ بهنگام غروب آفتاب در روز چهار شبنه ۲۷ ذی حجة سال ۹۵۳ روی داده است .

وفات :

دوسید بزرگوار صاحبان « السلافة » و«الروضة البهیة » و شیخ بزرگوار صاحب حدائق در « لؤلؤة البحرین» آورده‌اند که شیخ‌بهائی، ۱۲روزمانده‌به‌آخر شوال سال ۱۰۳۱ وبروایتی۱۰۳۱ وفات یافته است . علامه مجلسی اول که بسال ۱۰۷۰ در گذشته ، در« شرح الفقیه » خود چنین می‌نویسد : شیخ بهائی درشوال سال ۱۰۳۰ در گذشته است .

روایت « امل الامل » نیز همین تاریخ را تأیید می کند و چنین می‌نویسد : « از مشایخ واساتید خود شنیده‌ایم که شیخ بهائی بسال ۱۰۳۰ در گذشته ،واین‌تاریخ در نزد علما معبتر شناخته شده است .

علامه شیخ هاشم اتکانی در پشت جلد «اثنی‌عشریات» استادش شیخ‌بهائی ، نام سی‌نفر از شاگردان شیخ را برده ، و اجازه‌ای که خودش از استاد دررجب بسال ۱۰۳۰آورده است . وصاحب «مفتاح التواریخ » چنین نوشته است .

شیخ بهائی ، روز سه شنبه ۱۲ شوال سال ۱۰۳۰ در اصفهان در گذشته ، وجنازهٔ او را برطبق وصیت خودش ، بیش از اینکه به خاك بسپارند ، به مشهد حضرت رضا علیه‌السلام بردند و درآن خاك مقدس درجوار آرامگاه‌آن‌حضرت دفن کردند ، ومن بسال ۱۳۴۸ به زیارت قبرادموفق شدم .

علامه شیخ ابراهیم عاملی‌بازرونی که شاگرد شیخ بهائی بوده ، در رثای استاد چنین گفته‌است :

خداوند ، پیوسته ابرهای رحمت خود را برشیخ انام بهاء الدین‌بباراند .

ـ او بزرگمردی بود که راههای هدایت را روشن داشته، وبافقدانش دین وآیین جامه سیاه به تن کرده است.

دیگر از جامه‌های بزرگی و مجد ـ از فراوانی اندوه ـ جز پنبه‌ها و کهنه وپاره‌ها چیزی بجای نمانده است.

آیات وجلوه های علم، همه مخفی ومدروس گشته، وخانه‌های احادیث واخبار ویران شده است.

ـ بسا اندیشه‌های ناب و شایسته که از میان رفته، و در بین مردم، جز اندیشه‌های عیبناك، چیزی بچشم نمی‌خورد.

ـ وچه بسا افکار پست که من آنرا بهائی نمی‌شناختم، وجز در زباله‌دانها محلی برای آن نمی‌یافتم، در کوههای بلند علم جای گرفته است.

ـ بسا محرابهای مساجد، که آنگاه باپرتوهای روشن برتافته و درخشان گشته‌اند، و همه به یاد او گریه سردادند.

ـ آری، خوی بزرگواران اینست که همواره گرسنگان رااطعام می‌کنند، وبرهنگان را می‌پوشانند.

ـ چه بزرگوار وباشکوه است آن شخصیتی که در سرزمین طوس، آنجا که پهنهٔ آرمگاه عزیز خاندان طهارت آرمیده، به خاك رفته است.

ـ امام هشتم، که در روز قیامت، ازسر احسان وجود، همه باغهای بهشت را تضمین خواهد کرد.

لغزش و خطایی که بخشودنی نیست

سعید نفیسی نویسنده ایرانی، در تألیفی که دربارهٔ زندگانی شیخ بهائی پرداخته، رنج بیهوده کشیده، وگوهر را باپشکل درآمیخته است. او مطالبی نقل کرده که مدرك درست تاریخی ندارد، وحقایق روشنی بر اوپوشیده مانده،

توهماتی را بهم بافته ومعانی مضحکی را مطرح ساخته ؛ ازجمله‌امور شرم‌آوری که نقل کرده ، این است که در آن کتاب شیخ عبدالصمدرا برادربزرگتر شیخ بهائی پنداشته واستدلال کرده‌است که‌شیخ عبدالصمد ، ده سال پیش از شیخ‌بهائی وفات یافته است . و گویا اوتصور می کرده که ترتیب مرگ نیز ، ترتیب ولادت است ؛ وهمانطور که‌هرکس‌زودتر متولد شود بزرگتراست‌پس آنکه زودتروفات یافته نیز بزرگتر وبرادر بزرگ است . وباز پنداشته است که شیخ عبدالصمد ، بنام جدش نامیده شده ، و هر گاه شیخ بهائی برادر بزرگتر بود ، بنام جدش موسوم می گردید ، و برادرش نام جد بزرگتر را می گرفت و گویا این نوع نامگذاری را یك اصل ثابت وتخلف‌ناپذیر پنداشته ، که باید گفت درست نیست. ومعلوم نیست که کجا این اصل ثابت شده ، واصرار او براین رویه چه اساسی دارد . این چیزی است که نه من و نه‌خود نفیسی ، از آن آگاه نیستیم،وپدر شیخ بهائی وفرزندش نیزآنرا نمی‌دانند .

ونیز نفیسی گمان کرده ، که شیخ‌عبدالصمد ، آنجا که پدرش در سال ۹۶۶ به ایران مسافرت کرده ،اوهمراه پدرش‌نبوده ، وفقط شیخ بهائی پدر راهمراهی کرده‌واو به مدینه منوره گریخته‌است وهر گاه شیخ عبدالصمد برادر بزرگتر شیخ بهائی نبود ، نمی‌توانست در آن واقعهٔ حرکت به ایران از پدر دوربماند بیچاره سعید نفیسی نمی‌دانسته که خود شیخ عبدالصمد ، در شکم مادرش بودکه هنگام مهاجرت به ایران ، بدینسان پدر را همراهی کرده است ؛ اونمی‌دانسته شیخ‌عبدالصمدمطابق آنچه پدرش شیخ‌حسین صراحةاظهار داشته ـ درسال وقوع فتنهٔ مذکور ـ یعنی ۹۶۶ ـ در قزوین به دنیا آمده ، و معلوم نیست نفیسی ، فرار شیخ عبدالصمد را بسال ۹۶۶به مدینه از کجاآورده است .

یکی دیگر از اشتباهات «نفیسی» اینکه گمان کرده که شیخ بهائی کتاب (الفوائد ـ الصمدیه) خود را بنام برادرش شیخ عبدالصمد تألیف کرده ، و طبیعی

است که برادر کوچك نام برادر بزرگ را برای کتاب انتخاب کند، وعکس این خیلی بندرت اتفاق می‌افتد، وآنهم از سوی کسانی که اسارت نفس اماره، آنها را به خاك هلاك نشانده است.

این مرد، حرفهای پوچ وبیمعنی دیگری در اثبات پندار خود بهم بافته، وصفحهٔ تاریخ خود را باچیزهایی که عقل و منطق، آنها را قبول ندارد، سیاه ساخته است. او غفلت داشته از اینکه شیخ حسین پدر شیخ بهائی، تاریخ‌ولادت او وبرادرش را در نامه‌ای که در (ریاض العلماء) در شرح حال او آمده، ذکر کرده است، وعباراتش این‌است: «تولد مبارك دخترم شب‌یکشنبه سوم‌صفر سال ۹۵۰، وتولدبرادرش ابوالفضائل محمد بهاء الدین ـ اصلحه‌الله وارد شده ـ در غروب آفتاب چهارشنبه بیست‌وهفتم ذی‌حجة سال ۹۵۳ وتولد خواهرش ام ایمن‌سلمی در پس از نیم شب ششم محرم سال ۹۵۵، وتولد برادرش‌ابوتراب عبدالصمد شب یکشنبه حدود یکساعت از شب‌مانده در سوم صفر سال ۹۶۳ در قزوین اتفاق افتاده است.وتولد خواهرزاده‌اش سید محمد، شب‌شنبه ۲۸ صفر همان سال‌درقزوین صورت گرفته است».

بنابراین شیخ بهائی، دوازده سال وسی‌وشش روزازبرادرش شیخ‌عبدالصمد ـ علیرغم پندارهای این‌نویسنده ـ بزرگتربوده است. واین نویسنده می‌توانست بزرگی سال شیخ بهائی را از اجازه‌ای که پدرش براو وبرادرش داده است، و درآن نام شیخ بهائی را جلوتر از برادرش یاد می کند، استفاده بکند. متن عبارت اجازه اینست: «من این اجازه را بر فرزندم بهاء الدین محمد و ابورجب عبدالصمد ـ حفظهم الله تعالی ـ پس از آنکه پسر بزرگم پیش من بسیاری از علوم عقلی ونقلی را بطورکافی فراگرفته، دادهام» الخ.

وبهمین طور، مشایخ اجازه همه جا شیخ بهائی را مقدم بر برادرش آورده، ودر اجازات خود به‌آن تصریح کرده‌اند،واین نویسنده به جای اینکه به‌لافزنی

بپردازد، بهتر بود که براین اسناد استدلال می کرد.

در اینجا می‌خواهم اندکی ازآنچه صفحات کتاب او را تاریك ومشوه ساخته، باز گویم وچیزی که در اینجا برای ما اهمیت دارد، یادآوری تعرض وجسارتی است که او نسبت به‌علمای دینی وبزرگان مذهب ماواداشته، وپیوسته این اهانتها را برزبان وقلم آورده است، وازآن جمله‌است تعرضی که برساحت شیخ بهائی درضمن کلام داشته، ومطالبی‌که درباره اشارات شیخ بهائی درمثنوی (نان وحلوا) آورده‌و گفته است: نظر انتقاد شیخ بهائی در این مثنوی سیدداماد نبوده، بلکه او فقیهان قشری و جامد و فریفتهٔ ظواهر را درآنجا می گوید، ذوق وتصوف را خوش نمی‌داشته وانکار می کردند، امثال ملااحمد اردبیلی که در عصر شیخ بهائی بسیار بودند. و مسلماً سید داماد که متفکری حکیم بوده واندکی از این دیدگاه در او دیده نشده، مشمول انتقاد نبوده است.

سخنی که اززبان این نویسندگان برمی‌خیزد، خیلی مهم است و من جهل مرکب این نویسنده را بسیار وحشتناك می‌دانم. او چیزی نمی‌داند، ونمی‌داند که نمی‌داند. ودربارهٔ اساطین مذهب، سخن‌می گوید، ومی‌پنداردکه هرچه‌آنها نمی‌دانستند، او می‌داند ونقائص آنها را برطرف و تلافی‌می کند، چنانکه مثلا شخصیتهائی مثل‌محقق اردبیلی را در شمارقشریان فقیهان ظاهربین یاد می کند، در حالی که این شخصیت بزرگ انسانی‌کامل در علم ودین بوده، و اندیشه‌های درست و سازنده و افکار ژرف و نفسانیات شایسته و کریم به حد کمال داشته، و در خدماتی که در دعوت به خدا و مذهب حق انجام داده، در عرفان صحیح و حکمت بالغه‌ای که او را مسلم بوده، بی‌مانند است. و کوتاه سخن اینکه او جامع همهٔ فضایل و برگزیدهٔ همه مآثر علم فضلیت بوده است. روی هریك از فضایل او که انگشت بگذاری، شاهد صدقی بر گفتارم خواهی یافت، که‌چگونه مقام شامخ و مرتبه بالا دارد، وتالیفاتی دارد که همه‌درمعقول

ومنقول ، برهانی آشکار محسوب می گردد ، ونشانی از غرائز ونهادزیبا وبرجسته ونیکوی اوست ، وهمهٔ محامد وبزرگواریهای کسبی و نفسی را در خود جمع کرده ، وعلیرغم رؤیا وپندار این مورخ قشری جامد ، کسی را نمی‌یابی ، که درفضائل ومکارم این دانشمند ، شکی به خود راه دهد . وگویا این‌شعر ، اززبان من ، برروان پاك این محقق یگانه تقدیم می‌شود که :

ما شیر شکاران فضای ملکوتیم سیمرغ،به دهشت‌نگرد برمگس‌ما

یامصداق این شعر است :

ما ازکسانی که ما را دوست ندارند ، ولو در اوصاف ، صفات ، مقامی بسیار بزرگ داشته باشند ، بی‌نیاز هستیم . هر کس از ما رو گرداند ، همین دشمنی ورو گردانی ، درتیره روزی او بس است وهر کس ما را از دست بدهد ، ما نیز او را رها خواهیم کرد .

وانگهی ، این مرد ، چه نوع تصوفی‌را برگزیده که برطبق آن‌می خواهد از شیخ عارف الهی ما عیبجوئی کند ؟آیا مرادش ، آن مذهب باطل است که باعقاید الحادی همچون حلول و وحدت وجود درآمیخته است ؟ مذهبی که باتحریف وبرون بردن کلمات از مواضع آن ، ازانواع طاعات شانه خالی‌می کند، و روش شتابزده خود از آیه « واعبد ربك حتی یاتیك الیقین » (پروردگارت را بندگی کن و بستای ، تا آنگاه که ترا یقین برسد) برداشت غلط می کند ، و مسلم است که شیخ بزرگوار ما ، دانشمندی یگانه و عالمی ربانی است ، که دامنش از این شرکها پاك است و تصوف ، مذهب باطلی است که فقطانسانهای گمراه بدان می گروند .

وهر گاه مرادش از تصوف وعرفان ، معرفت حق وپیدا کردن ذوق سلیم وهمان روشی که دانشمندانی همچون شیخ بهائی وجمال الدین احمدبن فهدحلی وجماعتی ازبزرگان علم چه پیش‌ازآنها چه پس ازآنها ـ داشته‌اند ، مابرآنیم

که شیخ اردبیلی از این طریقه عدول نداشته، و او از این تهمت منزه بوده است، بلکه شایسته است او را در طریقهٔ مشایخ عرفا بشمار بیاوریم. واما مطالبی که در کتاب او «حدیقة الشیعه» در نکوهش وآشکار کردن عیبهای صوفیه می‌بینیم، مسلماً متوجه آن گروه از صوفیه است که اوصافشان را ذکر کردیم، اما این سعید نفیسی، حق وباطل را از تصوف وعرفان چگونه‌می‌تواند بشناسد؟وچگونه می‌تواند مایه وری ودانش شیخ‌اردبیلی را بر تابد؟ آیا می‌تواند تشخیص دهد یا نه؟ من نمی‌دانم، اما خداوند برژرفای جانهاوسینه‌ها آگاه‌است و این مرد، در پرتگاهی سقوط کرده و در جایی وارد شده که توانایی آنرا نداشته. خداوند بر کسی که خود را می‌شناسد و ازمرز خود تجاوز نمی کند، رحمت کند.



* * *


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۲

قرن یازدهم

الحرفوشی العاملی

ای گلی که بر فراز درخت خوشبوی « بانه » می‌درخشی ، چه کسی اینچنین راز محبت را روشن کرده است ؟ تو آن کوشش جانانهٔ مرا ـ که در دل من جای دارد ـ در سینه نگهداشته‌ای .

داستان عشق و محبت مرا درخود نگهداشته ، و پردهٔ خفابر روی آن کشیده‌ای .

هرگز نمی‌پنداشتم ، که یک‌روز ، اشک رخسار ، ترجمان مهر من باشد .

هرگاه راز عشق اینچنین آشکار نمی‌شد ، زبان عیبجویانم اینچنین باز نمی‌شد ، واین شاخه‌های تو ، از شوق دیدار ، اینچنین درهم نمی‌پیچید .

ای درخت «بان» آهوپیکری ، که همواره در دلها مسکن داری .

چشمان تو ، چنانم مست کرده که گوئیا دیدگانت میخانه‌ای است .

تو ازآب زلال تازه سیراب گشته ؛ و در نرمی ، از نرمی درخت خیزران سبقت برده‌ای .

من یاد تو را ، همواره در دل نگهداشته‌ام ، ودیده‌ام از تماشای جامهٔ زیبای تو خیره است .

قطرات شبنم ، همچون دانه‌های مروارید ، برشاخساران و اندامت آشکار است .

همچون سرخی شقایق سرخ، همچون دندانهای شفاف گل بابونه، سفیدهستی آنچنان زیبا، که گویی در جمع دینداران، یاد علی مرتضی را برزبان می‌آورم.

آنگاه که زمانه، مدتها بی‌پناه بوده، تو بهترین باران رحمت خدا، واستوارترین پناهگاه هستی.

۱۵ ـ بسا پناهندگان که از بیمهای زمان بدو پناه می‌برند و آرامش می‌یابند.

و امیدواران را چه بسا عرق شرم سیل آسا فرا می‌گیرد و او آنها را رهائی می‌دهد.

خداوند بر او، مقام تقرب داده، و دوستی به او را تقرب و دوستی خود دانسته است.

فردا که به امر پروردگار، به همه خلایق داد ودهش وعطای او نصیب می‌شود، دشمنان اواز آتش دوزخ برخوردارند ودوستانش از باغهای بهشت.

۲۰ـ هرگاه از مقام علی عليه‌السلام خواسته باشی چیزی درك کنی، گردوغبار میدانهای جنگ‌را ببین، زمانی را که آتش جنگ بالا گرفته؛ واوست که تیغ کارنوازش، همچون مار برسر دشمان بیجان است، ونیزهٔ او از کافران و جنایت پیشگان سیراب می‌گردد، وپرچم دشمنان همراه جمجمهٔ سرشان برخاك هلاك سرنگون می‌شود.

باز در مقام او، از سرزمین (خم) بپرس که چگونه برگزیدهٔ فضائلش در آنجا به مردم آشکار گشته است.

۲۵ـ وای به‌حال دشمنانی که لگام‌شان بگردن و لجام گسیخته خواهندبود.

احوال شاعر

شیخ محمد پسر احمد حرفوشی حریری شامی عاملی ، شخصیتی بزرگوار که برهمه رجال علم وادب زمان خود سبقت داشته و از اساطین فضیلت بشمار می‌رفته . کسی بمقام بلند علمی نرسیده ، مگر آنکه درآستانش نشسته باشد . وهرصاحب کرامتی ، خود را در برابر او ناچیز می‌بیند .

فضائل و پاکی تبار و نسب را ، آنچنان باهم مقرون کرده ، که گوئی دندانه‌های یك شانه یا خط یك‌دایره هستند ، که همه به یك اصل برمی گردند. درمیان کسانی که در توصیف او میانه‌ترین راه را بر گزیده‌اند ، سید مدنی شیرازی رامی‌توان‌ذکرکرد . که در « سلافة العصر » خود (ص ۳۱۵) چنین می‌نویسد :

« او منار بلند علم ، وساکن کعبهٔ فضیلت،ورکن شریف،آن است .چراغ فضیلتی است که هرصبح وشام پرتوافشانی می کند . خاتم ائمهٔ عربیت است ،که در خاور وباختر شهرهٔ آفاق است . از چراغ پرده برداشته ، ومشکلات دانش را بر طرف کرده ، و دشواریهای تفکر را بگشوده واشکالات مباحث راآشکار کرده است .

دریای فوائد علمی‌اش در تلاطم ، وسبووآبدان بهره گیران ازآن لبریز است . در فنون گوناگون تألیفات‌کرده ، وباتصانیف خود ، در مکنون‌پروریده است . در این آثار ، به‌آخرین مرحلهٔ تقوا وخشوع و فروتنی علمی نائل شده ، وآن چنان وقاری نشان داده است که کوههای بلند در برابرش ناچیز است .او آنچنان زهد وخداپرستی داشته ، که ابراهیم بن ادهم را چنان مرتبه‌ای نصیب شده ، ومراتب تقدسش بپایه‌ای بوده که سری سقطی سری‌ازاسرارآن را برنتافته است . او شیخ مشایخ مابوده ، که همواره از برکات انفاسش استفاده ، واز پرتو

چراغ وجودش بهره گیری کرده‌ایم . از بلاد شام به شهرهای عجم آمده ، و تا پایان مرگ در این نواحی سکونت کرده و در سال ۱۰۵۹ وفات یافته است » .

شیخ حر عاملی در « امل الامل »[1] احوال او را آورده وا و را ستوده و گفته است : او دانشمندی فاضل و ادیبی استاد و محققی ژرف‌نگر و نویسنده‌ای امین بود ، که علو حربیت را به معاصران خود شناساند . بسیاری از کتابهای خاصه وعامه را در نزد سید نورالدین علی پسر علی پسر ابو الحسن موسوی عاملی در مکه فرا گرفته ، و کتابهایی بس سودمند تألیف کرده است .

واستاد ما علامه مجلسی در « بحار الانوار »[2] همچون « صاحب سلافة » او را ستوده است وبطور کلی ، گوهر تعابیر ستایش‌انگیز وتکریم آمیز ، درهمهٔ معاجم و کتب تراجم در حق او منتشر شده است . ومادر کتاب « شهداء الفضیلة » « ص ۱۱۸ فصلی به شرح احوال این بزرگمرد اختصاص داده‌ایم و در آن کتاب (ص ۱۶۰) چنین می‌خوانیم :

در محضر این بزرگوار ، شیخ علی زین‌الدین ـ از اولاد شهید ثانی ـ تلمذ کرده ، وشیخ هاشم احصائی نیز ازاو روایت کرده‌است (بنابنوشته «المستدرک ۳ ص ۴۰۶ » .

آثار معروف آن بزرگوار عبارت است از :

۱ـ طرائف النظام ولطائف الانسجام فی محاسن الاشعار .

۲ـ اللالی السنیه فی شرح الاجرومیه : در دومجلد .

۳ـ شرح « شرح کافیجی بر قواعد ابن‌هشام » .

۴ـ شرح «شرح الفاکهی علی القطر » .

۵ـ شرح قواعد شهید ـ قدس سره ـ .

---

۱) ص ۴۵۲ ، از نسخه‌ای که در آخر منهج المقال به‌طبع رسیده است .

۲) ج ۲۵ ص ۱۲۶ .

۶ـ شرح صمدیه در نحو.

۷ ـ شرح التهذیب در نحو.

۸ـ شرح الزبدة در اصول.

۹ـ مختلف النحاة در نحو.

۱۰ـ رسالة الخال.

۱۱ـ دیوان اشعار.

بعلاوه، صاحب (الامل)، پس از شمردن کتابهای این بزرگوار، می‌نویسد: رساله‌های متعددی از این بزرگوار، در بلادعجم ـ در مدتی که در اصفهان مسافرت کرده بودم ـ دیده‌ام. وقتی وفات فرمود، قصیده ای طولانی در رثایش سروده‌ام که ابیات زیر، از آن نقل می‌شود:

برمجد وبزرگواری، ماتم وسوگوار برپا کنید، که مجد وبزرگی ازبین ما رخت بربست، واندوه جانم را فرا گرفته، همهٔ محاسن و کرامات، دنیا را ترك گفت، وروز روشن بر جهانیان تاریك شد. این چه حادثه‌ای است که باشنیدن خبر آن، قامتهای بلند از اندوه، خمیدن می گیرند؟ چه شده است که این دریاهای پر برکت اینهمه به تلاطم افتاده و اینهمه دست و گونه برساحل می‌ریزند؟

در پاسخ باید بگویم زیرا که خبر مرگ «محمد» را برما آورداند، و از تأسف ودرد این مرگ، سنگهای سخت آب شده‌اند.

باید گفت که دیگر آن دارندهٔ بهترین خصال، درگذشته؛ و دیگر آن کسی که در طرق علم، شخصیت یگانه محسوب می‌شد، در میان ما نیست.

چه بسا قلمها، که از کثرت اندوهان خشکیده، ویارای توصیف‌ندارند، و در شمار بی‌زبانان آرمیده اند.

چه شیفتگان دانش، که درآرزوی کسب علم او بودند، و امروز کوهها

ودره‌ها و موانع بزرگ راه وصالشان را بسته است.

همهٔ بزرگان، از این مرگ جانگداز، برسر وصورت خود می‌زنند؛ واین کمترین چیزی است که در این غم، صورتها خراشیده شود.

باغم درگذشت «حریری» مصیبت تأسف باری برجهان کرامت وبزرگواری وارد شده، که هیچ مصیبتی نمی‌تواند باآن برابری کند».

* * *

شاعر ما «حریری» باآنکه در مهد شعر پرورش یافته واز تبار والایی برخوردار است، باید گفت که خود در شعر وادبیات علوم وزبان بلیغ عرب، چیره دست وتوانا بود. سیدمدنی در (السلافة) می‌نویسد:

«میوه‌ها درختان باغ ادب او بخوبی رسیده و گلها و شکوفه‌های گلزار کلامش همواره شکفته ودلاویز است. وچه زیبا است که ذائقهٔ تفکر واندیشهٔ ما از آنها بچشند، و کام جان خوش دارند، وارباب فهم از بوی خوش و عطر آگین آن بهره جویند. چقدر زیبا است عندلیب خامهٔ او، که بر شاخسار سر انگشتانش تکیه کند، ونغمهٔ خوش آغازد».

نمونه‌ای از این شیوائی ولطافت رادر اشعار زیر ملاحظه کنید، آنجاکه استادش شیخ شرف الدین دمشقی را به‌سال ۱۰۲۶ مدح می کند:

۱ـ آنگاه که پلکهای دیده‌ام خواهد بآرامی روی هم بیفتد، بر مرکب خیال بگو، تا بر کران مزار یار بیارامد، تا مگر، دل از آتش مهر او و شوق دیدار او، آرام گیرد. واین چگونه ممکن است دوستی را دیدار کنم، که انواع درد ورنجوری، پیکرش را نزار کرده است؟ واین دیداری شگفت آور است.

ای دوست، برمزار یاردلارامی بانگ بزن، تامن نیز کوه‌ودشت بپیمایم.

دل من ، از لحظه ای که اشتران کاروان به راه افتاد ، ازدست من رفست بدنبال مرکبی که مرا به یار دوست رساند .

آیا کسی هست که وادی عقیق را بر من توصیف کند که من قرار وآرام از کف داده ام .

جان من ، از آنگاه که سرگشتۀ دیدار آن زیبا چشم شده ، سرگشته وبی باك ، در وادی عشق می خرامد .

هرگاه گوشۀ چشمی ونگاهی ، از جانب دوست برزائرش انداخته شود ، دل همۀ مردم در پیشگاهش حیران ومجذوب میشود .

این نگاه شگفتا که همواره ـ تیز وتند ـ ما را می پاید . وشگفت تر آنکه باوجود شکستگی ، پیروزی را باخود همراه دارد . پیش از این ، چنین خون ریزی را ، که بی پروا خون عاشقان ریزد ، ندیده بودم .

خورشید ، تابناکی خود را از چهرۀ او وام می گیرد ، ودوری را از او سلب می کند .

وهر که چشم خود را فروبسته ، انواع گل وگلنار نشان میدهد .

این عشق ودلباختگی ، سراپای وجودم را تسخیر کرد . لکن پس ازتسخیر مشکلات و دشواری هائی که باید از آن بیمناك بود ، روی آورد ؛ تا چندانکه ملامتگران و عیبجویانم ، این آتش عشق را که در من دیدند ، رقت آورده و پوزشخواهی آغازیدند .

آری ، آنکه تیرمژگان ونگاه دوستان خورده ، دیگر شفا و بهبودی از او چشم مدار ، وصبروقرار در او نخواهد بود .

ترا آرام وتسکین باد ، که تو اول کسی نیستی که عشق ، او را تسخیر کرده وپاسخ قبول شنیده است . و نیز اول عاشق بیقراری نیستی ، که نفس خود را زیر پا گذاشته ، وبیقرارگشته ای ، بااین دل مشتاق ، سازش ورفق داشته باش ، چرا

محکوم شوقمندی است وجفای دوست در او کارگر شده . پس بیا از حدیث عشق سخن بگو ، ودر سرای آن کسی‌را بزن ، که در بزرگواری بی‌همتا است. روی به مدح کسی بیار ، که دربزرگواریها و کرامات ، یگانه است ، وبمدارج بزرگ وقلهٔ افتخار نائل گردیده‌است ، و به‌بلندترین‌اوج معالی رسیده‌ودشمنانش لباس کوچکی وحقارت پوشیده‌اند او در سخنوری به مقامی رسیده که ترا از غایات واهداف دیگری در این زمینه بسنده است .

بیان هیچ سخنورتوانایی ، نتواند ده یك مناقب واوصاف او را وصف کند وبشمار آورد.

او کعبهٔ اقتدای بزرگان ، ومنار رفیع پژوهندگان کمال است .

همهٔ مفاخر ، در اختیار او است ؛ ودیگران ، غیر او را برخود پناه نمی گیرند .

آنگاه که در دریای تیرهٔ اندیشهٔ غوطه‌ور می‌شوی ، اوست که همچون روزی روشن جان‌ترا نورانی وپرفروغ می کند. اودریایی است که وصفش‌پایان پذیر نیست وتو از دریا بگو تاباسانی بتوانی بیان کنی و برامیدواران درگاه بزرگیهای خود احسان می کند ، وبرجویندگان عطایش زرمی‌بخشد .

همچون دختری‌آراسته و زیبا ، که دامن خود فروهشته و نازو کرشمه می‌بارد .

باجامه‌ای خزبه سوی تو می‌خرامد ، و به سوی تو خم وراست می‌شود .

بامشك وعبیر،مشکفشانی می کند ؛ ودرمیان بهترین جامه‌ها ــ که‌عاریتی نیست ــ خودنمایی می کند ، و برتو شکوهٔ دل خود را ــ از اینکه فرزندانش براوستم کرده ، وپیمان او را شکسته‌اند ــ فرومی‌خواند . آنان خواسته‌بودند که این شعله وآتش را خاموش گردانند ، لکن از اجرای این قصد خود ، ناکام شده‌اند ، وباناله ودرد درونی ، باسرشکستگی وهلاکت ، دور شده‌اند .

پس تو ای شاعری که آتش سخن افروخته ، وشعلهٔ استمداد افراشته‌ای ، چرا خاموش نشسته‌ای ؟ اینك چانه خود را ، در پیشگاه این عروس که همه آنرا می‌پذیرند ، نثار بکن .

او از دست تورفته ، و سپس بسوی تو باز گشته است ، چراکه تو ریشهٔ آشکار در او صاف او داری .

ای دوست با کمال ، تو همچنان یگانهٔ روزگار بمان ، و به عنوان وجودی که همواره بلندی مقام و علو مرتبه از آن توست ، جاودانه باش! تا خورشید عالمتاب برجهان می‌تابد ، وتابلبلان برشاخساران نغمه‌سرایی می کنند. وتاآن هنگام‌که‌دوست عاشق شوق وصال دردل دارد . و تا زمانی که بیاد «نجد» سخن می‌رود ، ونغمهٔ دل برزبان می آید ، جاودانه باش .

* * *

در کتاب « سلافة » ، علاوه برآنچه در این جا ذکر شد ، یکصدوبیست ودو بیت از او نقل شده است . مکارم و فضایل این شخصیت بزرگوار را فرزند فاضل وصالحش شیخ ابراهیم بن محمد حرفوشی ساکن طوس (مشهد امام رضا علیه السلام) به ارث برده و درسال ۱۰۸۰ درمشهد وفات یافته است . واین تاریخ ،بنابه نوشتهٔ شیخ حر در «الامل» یاد شده است ، ودر پیش پدر ودیگران قراءت کرده است .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۳

قرن یازدهم :

ابن ابی الحسن عاملی

علی علیه السلام بمقام بلند مکارم اخلاق وفضیلت رسیده است ، وهواداران شما از از دیر گاهان ، گرد گوساله‌ها جمع شده و باشتاب تمام ، مردم را از حقیقت باز می‌داشته‌اند . طرفداران شوری ، با کین و خصومتی که در دل داشتند ، از اظهار آن خودداری کردند واز علی علیه السلام روی برتافتند و این دشمنی پیوسته در دلشان غلیان داشت . ای مرد ! این دشمنی شما ، چه سودی می‌توانست داشته باشد ؟ وحال آنکه پیامبر مصطفی خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله درباره او بصراحت سخن گفته، و درروزغدیر ، او را پیشوای مردم ودارای منطقی استوار وبرهانی برنده معرفی کرده است . شما باستمی که کردید ، این مقام را به ناشایستگان سپردید ، واز شخصیت سزاوار ، آن را دور کردید . دل رسول الله صلی الله علیه و آله را با ممانعت دختر وی ، از بهره گیری میراث پدر ، بدرد آوردند واین چه کار زشتی بوده است ؟!

اینان چقدر برمرکب گمراهی سوار ، ودر انجام کارهای ناشایست استوار بودند . چقدر از ساحت عدل وهدایت بدور افتاده بودند .

پلیدیها وتبهکاریهای اینان ، بیش از آن است که افرادی چون من بتوانند آنها را بسلك قلم بکشند وشماره کنند . شما کفران کردید و سخنان بی‌اساسی در ستایش افراد ساقط از هر فضیلتی ساختید . و این بس نبود که به‌یار پیغامبر ـ آن مرد برگزیده ... ـ بدیها وعیبهائی نسبت دادید ؟

با گمراهی تمام گفتید که علی علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله اسائهٔ ادب کرده، چرا که دختر ابوجهل ملعون را خواستکاری نموده است [۱].

باوجود اینکه هر گاه این امر حقیقت داشت و ثابت می‌شد، از او کناره می گرفت و به خشم می‌آمد.

براین مرد هدایتگر، نسبت پیروی از هوای نفس دادید، و با این گفتهٔ خود، خدا را تکذیب کردید».

این قصیده را علامه سید احمد عطار در جلد دوم کتاب «الرائق» ذکر کرده است.

شرح احوال شاعر

سید نورالدین علی (ثانی) فرزند سیدنورالدین علی (بزرگ) پسر حسین پسر ابوالحسن موسوی عاملی جبعی است. او یکی از مشایخ طائفه و از بزرگان شیعه است.

از سر آمدان علما است که علم و ادب را باهم جمع کرده، و به زیور تقوی وورع آراسته‌است. همچون پدرش، ازمعاریف خاندان وحی، و ازافراد بیهمتای علم وفضیلت، وچهره‌ای شناخته شده از شاگردان شهید ثانی است.

شخصیت مورد بحث ما، پیش پدر بزرگوارش سید شریف طاهر، ودرنزد دو شخصیت بزرگوار درس خوانده است: یکی صاحب (المدارك) که برادر پدری او بوده، ودیگر شیخ حسن پسر شیخ شهیدثانی که برادر مادری وی بوده و از اینها اجازهٔ روایت دارد.

---

۱) حدیث این خواستگاری، در صحاح نقل‌شده ــ ونیز رك: زندگی خدیجه کبری وفاطمهٔ زهرا تألیف: هاشم معروف حسنی ترجمهٔ دکتر علی شیخ الاسلامی، موسسهٔ اهل البیت، سال ۱۳۶۰، ص ۱۳۹.

وباز از دو شیخ بزرگوار، اجازه روایت دارد: یکی عرضی حلبی [1] دوم بورینی شامی [2] دراجازه‌ای که به‌مولی محمد حسن نوشته چنین آورده است: من بخشی از مولفات عامه را که در باب معقول وفقه وحدیث آمده، از دوشیخ بزرگوار ومحدث ـ که هر دو از اعلم دانشمندان وپیشوای عصر خود بودند ـ یعنی عمر عرضی حلبی وحسن بورینی شامی روایت می کنم. و این مطابق اجازه‌ای است که از طرق مفصل در اجازاتشان، نسبت به من داده شده است.

کسانی که از سید، روایت می کنند.

واز سید نیز روایت می کنند مطابق اجازه‌ای که از ملا محمد طاهر قمی متوفای ۱۰۹۸ (ان شاءالله و شرح حالش خواهد آمد) گرفته است.

شیخ هاشم پسر حسین پسر عبدالرووف احسائی [3].

شیخ ابوعبدالله حسین پسر حسن پسر یونس عاملی عینائی جبعی [4].

ملا محمد حسن پسر محمد مؤمن با اجازه ای که به‌تاریخ ۱۰۵۱ هـ دریافت کرده [5].

وسید محمد مؤمن پسر دوست محمد حسین استرآبادی، ساکن مکه مکرمه، که درآنجا در سال ۱۰۸۸ بشهادت رسیده، وخود از شاگردان شخصیت مورد

---

۱) عمر بن عبدالوهاب عرضی حلبی شافعی قادری، محدث وفقیه بزرگ که مفتی وواعظ حلب بود در سال ۹۵۰ در حلب متولد، و در شعبان سال ۱۰۲۴ وفات یافته، و شرح حال او در خلاصة الاثر ص ۲۱۵ ج ۳ آمده است.

۲) شیخ حسن بن محمد بوریني شافعی، که آثار و تألیفی نفیس وديوان شعر دارد. درسال ۹۶۳ متولد وبسال ۱۰۲۴ وفات یافته، و شرح حال او را محبی در (خلاصه) ۲: ۵۱ ـ ۶۲ آورده است.

۳) رجوع شود به مستدرك الوسائل ۳: ۴۰۷.

٤) رجوع شود به اجازات بحار ص ۱۵۹، ۱۶۰.

۵) » » » » » » ۱٤۱.

ترجمه بوده است ، و شرح حالش را در (شهداء الفضیلة) می‌توانید مطالعه بکنید [۱] وملا محمد باقرپسر محمد مؤمن خراسانی سبزواری ، در گذشته بسال ۱۰۹۰ از شاعر بزرگوارما (بموجب اجازه‌ای که به ملا محمد شفیع داده است) روایت می کند [۲] .

وشیخ جعفر پسر کمال الدین بحرانی در گذشته بسال ۱۰۹۱ [۳] .

وسید احمد نظام‌الدین ، در گذشته بسال ۱۰۸۶ پدر سید علی‌خان مدنی صاحب (السلافة) مطابق نوشتهٔ روضات الجنات ص ۴۱۳ .

بطور کلی هرجا در کتابهای شرح‌حال ، از شاعر گرانمایهٔ ما- نورالدین مطلبی بیابی ، خواهی دید که همه باجمله‌های احترام‌آمیز وبابیان‌آکنده از ستایش از او یاد کرده اند ، و او را از چهره های دین‌ودانش معرفی کرده‌اند . سید بزرگوار ما صدرالدین مدنی در « سلافة العصر » ص ۳۰۲ ، ازاو چنین یاد می کند :

او کوهی از دانش ، وبازوی دین وایمان ، ومالك زمام تألیف ، وتصنیف ، وفردی بود که در روایت و درایت تبحر داشت . درمیان سپاه مکارم ، بلندترین پرچم را بدست او می‌دیدید ، و فضیلتی داشت که هر پژوهنده‌ای از آن بهره می گرفت و گویی ماه در مقدم او می‌تابید ، و ابر بارنده از کرمش عرق شرم می‌ریخت . اخلاقش چیزی بود که بزرگان را می آراست ، و صوت وصیتش در سحرکاری ومهارت ، همه جا فراگیر بود .

فسار مسیر الشمس فی کل بلدة وهب هبوب الریح فی البروالبحر

یعنی : همچون‌آفتاب ، درهر شهری می‌تابید . وهمچون باد ، بر خشکی

---

۱) رجوع شود به اجازات بحار ص ۱٦٤ .

۲) اجازات بحار ص ۱۵٦ .

۳) مستدرك الوسائل ۳ : ۳۸۹ .

ودریا وزیدن داشت .

او بمقامی رسید که پژوهشگران مجد و والایی، جز در پیشگاه او آرمان خود نمی‌یافتند . و خبر گزاران و کار گزاران فضل و دانش ، جز حلقهٔ باب او نمی‌جستند . و او در آغاز کارخود که از شام شروع شد ، هیچ پژوهنده‌ای عزت و سعادتی جزاو را نمی‌شناخت ، همه احترام او می‌داشتند و برفرمانش تمکین می کردند . آنگاه ازشام به سوی مکه (شرفها الله تعالی) متوجه شد واین‌دومین کعبهٔ آمال او بود . و به‌استلام ارکان کعبه پرداخت ،همچنانکه ارکان بیت عتیق را استلام می کنند . و از نغمهٔ جان نواز کعبه ، همانگونه که از رایحه مشك ، مشام را خوش می‌دارند ، جانش را بهره‌مند گردانید ؛ آنجا که حاجیان برای آمرزش گناهان‌از هرسویدان دل می‌بندند وبااشتیاق ، عنان اشتران ومرکبها را بسوی آن برمی گردانند . و من او را در مکه ، در حالی که حدود نود سال داشت ، دیدم . و مردم همه از او یاری می‌جستند ، و او از کسی کمك نمی‌طلبید . همواره عزت و سر بلندی درمیدان حیاتش نمایان بود و تا پایان عمر که دعوت حق را لبیك گفت ، در آن خاك پاك مسکن گزید . و همچون ابرهای گرانباری ، بر پهنهٔ شهرها گذر کرد و فرودآمد ، درآنجا بخاك رفت . وفاتش در ۱۳ روز مانده از ذی حجه سال ۱۰۶۸ اتفاق افتاد خدایش رحمت کناد . اشعاری دارد که از بلندی مقام و قدرت هدایت وبیان او حکایت می کند . از جمله درتغزلی گوید :

ای کسانی که از دل من می گذرید ، از پس آنکه در سویدای دل فرود می‌آیید ، آنرا ترك می گوئید . شما بی‌جهت ، باریختن خون من ، ستمکاری کردید . وای کاش می‌دانستم که به عشق چه‌کسی تمایل کرده‌اید . بادوری‌خود، سیل اشك را از دیدگانم باز کرده‌اید ومژگان دیده را باسرمهٔ بیداری سرمه زده‌اید .

ای آن کسانی که بادوری خود، کبد مرا رنجور داشتید، آیا وقت آن نرسیده است که این رشتهٔ بریده را پیوند بدهید؟! ای آنانکه بادیگران پیوستید ومطلقا باما بیوفایی ورزیدید.. چگونه می‌تواند خودرا قانع کند کسی که من، زندگانی خود را به عشق او بسر آوردم، و او از من روی برتافت؟ شگفتا از کسی که عمری در مهر دوستی بسر آورد، و امیدهایش در وصل دلدار به نومیدی انجامید.

این در کدام آیین است که خون عاشقان را بریزند، و از پس کشتن، دیه‌ای بر قاتلان تعلق نگیرد؟

ای شگفتا از مردانی که صاحب نیزه‌های براق بودند، آیا ستمهایی که بامردم کرده‌اند، بس نیست؟

چه کسی انصاف مرا می‌دهد، دربارهٔ کسی که هرگز دلم از او فارغ نبوده است وهیچ کاری نتوانسته مرا از او باز دارد؟

همواره تورهای دام من، در مرتع وچراگاه وجودش گسترده بوده‌است، چراکه شکار محبت هنرمن است، ومرا دراین هنر توانائیها است.

سرانجام نداگری برمن بانگ زد، که از مرکب آرزو فرودآی. آن غزالی را که شیفته‌اش بودی، صید کرده‌اند.

من از این گفته، سرگشته و حیران شدم، و عقل از جانم گریخت، و زمین وهمهٔ راههای آن برمن تنگ آمد.

من اظهار داشتم: ترا بخداسوگند می‌دهم که بگوی چه کسی او راشکار کرده؟ وآنها را از این مسیر باز گردان.

درپاسخ اظهارداشت: توچگونه می‌توانی آنان را ببینی؟ چراکه آنان از عرصهٔ روزگار رحلت کرده وگذشته وگذاشته‌اند، و از این پس اشتران راه او را نیکو یافته‌اند.

و در یکی دیگر از اشعار خود، که از غرر اشعار اوست، درمدح یکی از امیران چنین گفته است:

ترا افتخارات بزرگی است، و سعادت همواره در وجود تو سایه گستر است. عزت وسروری وپیروزی، زندگانی تو را پوشانیده است. مجد و شکوه وجود وعطا و همه فضیلتها ونعمتها، در وجود توجمع است، وسپاس اینهمه نعمت، واجب. رفعت و بلند مقام تو، سر در کهکشان دارد، ودیگر اختران برمحور وجود تو می‌چرخند.

ترا آنچنان پایگاه رفیعی‌است، که‌هرگاه بخواهی، می‌توانی جا درکنار ستاره سهامی یابی وخواسته‌هایت را به چنگ می‌آری.

تو، اینهمه مجد و بزرگی را در کودکی و خردسالی دریافت کرده‌ای، ونشگفت اگر کمال جوانی را در گهواره بدست آورده‌ای.

آنگاه که خواهی حمله کنی، برقلهٔ «سراجین» دست می‌یابی وتیغ‌ونیزه از تحمل دلیری تو کند وناتوان است.

در میدان مسابقهٔ اسب دوانی، تو از همهٔ چابك سواران که از هر سو شرکت کنند، گوی سبقت می‌بری.

بربیشه‌های نبرد، همچون شیران دلیر حمله می‌بری، وبدنبال خود، آثار جاویدان باقی می‌گذاری وآنگاه‌که در میدان جنگ، صدای خوردن‌شمشیرهای تو بگوش رسد، هیچ کس نمی‌تواند لباس وپوشاك وغنایم را در میدان پیکار، از هم باز شناسد.

آنگاه که نیزه‌ها وشمشیرهای لشکریان تو در میدان جنگ برق‌بزند، لشکریان پرشمار دشمن، دیگر به حساب نمی‌آیند.

تو، همچنان در کشتار دشمنان‌اقدام کن. وبی‌آنکه از پستی آنها واهمه داشته باشی، براعدا پیروز باش، چرا که دررأی استوار تو جز کردار چیزی

موجه نیست.

کمرهمت وحزم‌را برمیان بزن، وهمهٔ مرتبه‌های دشمن، زبون‌تو خواهد شد. تماشا گران کمال ودلاوری تو، که این دلائل محکم را دروجودتو دیدند، دیگر هیچ ظن وگمان دروغین، آنها را فرا نخواهد گرفت، وتوآن گمانهای دروغین را از دشمن خواهی سترد.

آری، باتیغهای آبدار بران، آدمی آرمانهای بلندرا بکف می‌آورد.

و هرچه روزگار تنگ و تاریك، در برابر همت، دشوار ها آسان می گردد.

نیاکان تو، آنچنان بنیاد بزرگواری و سروری پی‌افکنده‌اند، که همهٔ مراتب ومناصب بزرگ، برروی‌آن بناشده است.

توپاك‌ونیکوگشتی‌وبزرگی ومجدهم، دروجودتو ریشه وشاخ گسترانید ونیاگان تو همه مقصد بزرگواران وپرهیزگاران بودند.

آری هرآنکه ازریشه وتبار پاك باشد، همهٔ‌بزرگواریها ومکارم‌به سوی او می‌شتابد، و همهٔ آرزوها وآرمانها براو گردن می نهند.

شرح حال این‌شاعر را. دربحار (۲۵ ص ۱۲٤) وریاض العلماء و خلاصة الاثر (۳:۱۳۲ ـ ۱۳٤) وروضات الجنات (ص ۵۳۰) والفوائد الرضویه (۱:۳۱۳) والکنی والالقاب (۳:۲۲۳) می‌توان یافت صاحب «امل الامل» گوید:

و من حضور او را در هنگام خرد سالی خودم ـ چند روزی که در شام برای تدریس حاضر می‌شد ـ درك کرده‌ام. وهم چنین چند روزی هم درمکه‌او را دیده‌ام، و او بیش از بیست سال در مکه سکونت کرد. و در رثای مرگ او قصیده ای شامل ۷۲ بیت سروده‌ام که چنین‌آغاز می‌شود:

«برنظیر چنین از دست رفته ای ـ به جای آنکه سینه ها را چاك کنند ـ آدمیان دلها وجوارح خود را پاره می کنند.

هر آن دلی که در این مصیبت از ناراحتی آب نشود بر او نفرین خدا باد
مصیبتی که نزدیك است سنگهای سخت ، از سنگینی آن خرد وذوب بشود .
سیل اشکها در داغ مصیبت او در آن روز جاری گشت ، و زمین با آنهمه گستردگی تنگ شد .
نزدیکان ودوران همه ، براین سرود بزرگوار وشریف گریه سر دادند .
آنگاه که مرگ ، از پس طلوع آفتاب بر او حمله آورد ، درخشش دین الهی از دیده‌ها پوشیده شده ، و جامهٔ سیاه پوشید . واز آن پس ، هر شخص جلیل در مقایسه با او حقیر آمد ، وهر زیبایی ، در کنار جمال او ، ناتمام و معیوب جلوه کرد .
چه کسی بعد از او ، سائلان را آذوقه و خواربار خواهد داد ؟ و چه کسی برخواستهٔ خواهندگان پاسخ خواهد گفت ؟ چه کسی با اندیشه خود مشکلات راحل ، وتاریکهای نابگشوده واسرار نهان علم را بیان خواهد کرد ؟
دیگر در روزگاری که کمتر کسی در تاریکی شب به پیشگاه خدا پناه می‌برد ، چه کسی پس از او در تیرگیهای شب دعا خواهد کرد ؟
چه کسی در تیرگی شب ، از خدا آمرزش خواهد خواست ؟ و از اینکه گناهان او را دربر گرفته ، اشك خون خواهد ریخت ؟
دیگر چه کسی دنیا را بادین ، باجاه ومقامی که دارد ، جمع خواهد کرد ؟
با درگذشت تو ، همهٔ دیده‌ها بر از دست دادن هدایت ، اشك خواهند ریخت ، وهمواره اشکها در این سوگ سرازیر خواهد شد .
بر صاحب آنهمه تصانیف ، اشکهای خونین از دلها بسوی دیده‌ها جاری خواهد شد » .

وباز می نویسد: او شاعری ادیب ودانشمند ، ونویسنده‌ای گرانقدر وعالیمقام بود . کتابی بنام « شرح مختصر النافع » داردکه ناتمام مانده ، ونیز کتاب «فوائد

مکیه » و « شرح اثنی عشریه صلاتیه »[1] شیخ بهائی از اوست . رسالات دیگری دارد ، از جمله رساله‌ای در تفسیر آیه «مودت ذی‌القربی » ورساله « غنیة‌المسافر عن المنادم والمسامر » از اوست .

فرزندش سید جمال‌الدین بن نور الدین علی بن حسین ابوالحسن حسینی دمشقی نیز ،فضایل ومکارم یادشده را از او به‌ارث برده ، تحقیات خودرا دردمشق پیش علامه سید محمد پسر حمزه نقیب الاشراف انجام داده ،آنگاه به مکه ـ که پدرش در میان قبایل کوچك درآنجا بسر می‌برد ـ مهاجرت کرد ، ومدتی آنجا ماند . سپس وارد یمن شد ، و این مقارن بود باروزگار امام احمد بن حسن ، وی به‌احوال‌این شخص معرفت حاصل کردومراتب‌فضل‌اورا شناخت ،وقصیده‌ای در مدح او سرود ، به مطلع :

« خلیلی عودا لی فیاحبذا المطل اذا کان یرجی فی عواقبه الوجل »[2]

یعنی :ای دوست ، بسوی من باز کرد . چه خوش‌است‌آن‌درنگ ودوری ، که سرانجام‌آن امید بخش ونوید وصال یار باشد .

سپس از یمن‌بیرون‌آمد وواردهند شد . و به حیدرآباد ـ که درآن‌زمان ملك ابولحسن حاکم‌آنجا بود رفت ، واین امیر ،او را ندیم مجلس خودومقرب خویش کرد ، تازمانی که ایام تیره روزی ابوالحسن فرارسید ، واز طرف‌سلطان هند مغضوب واقع گردید وزندانی شد . وبدینگونه روزگار برسید جمال‌الدین برآشفت ، و چنانکه برادرش روح الادب سید علی ساکن مکه به من اظهار داشت ، ومدتی در حیدرآباد ماند ، تا سال ۱۰۹۸ درآنجا درگذشت .

شرح حالی که محبی در «خلاصة‌الاثر » ازاوآورده (۱ : ٤٩٤) ،بامطالب

---

۱) در اجازه‌ای که برای ملا محمد محسن نوشته نام آن را «انوارالبهیه » آورده است .

۲) محبی ۱۵ بیت ازآنرا در خلاصة الاثرآورده است .

فوق مطابقت دارد. وصاحب امل الامل، او را ستوده و گفته است (ص ۷):

وی دانشمندی فاضل، ومحققی باریك بین وتوانا، وادیبی شاعر بود. در درسهایی که در حوزهٔ استادان داشتیم، با ایشان بودیم به مکه رفت ودر آنجا سکونت گزید.

آنگاه به مشهد امام رضا ﷺ سپس به حیدرآباد رفت، که هم اکنون نیز درآنجا اقامت دارد، و مرجع فضلا واکابر است. اشعار زیاد در معمیات و غیره دارد. وحواشی وفواید فراوانی نیز نوشته است اینك نمونه ای از شعرش:

درد ورنجوری فراوان، بمن روی آورده، وشگفتی سراپایم رافرا گرفته از یکسو دریا احاطه‌ام کرده، و از دگرسو آتش از استخوانهایم شعله سر می کشد.

سرشك دیدگان بررخسارم جاری است. دیگر مرغزاران وصال از دید من بدور است، ودست حوادث فرمان می‌راند.

ای کاش می‌دانستم که‌آیا خوشی که سپری شده، باز می گردد؟ جانم فدای‌آن‌آهو اندامی باد، که‌پیکری باریك دارد، و شیرین وخوشگوار است. قامتی همچون نیزه دارد، که جانها را می‌رباید.

و رخسار، آنچنان است که گویی درختان بیشه شعله می کشد و شرار می‌ریزد».

آنگاه بخشی از اشعار او را نقل می کند، و می گوید که با او یك مکاتبهٔ شعری (منظوم) داشتم که برچهل‌ودو بیت بالغ است. ابیات‌زیر ازآن نقل می‌شود:

ـ درود واحترام وبالنده‌ترین تحیت، درودی که گوش زبان را بنوازد.

ـ درودی آنچنان شایسته و بلیغ، که زیبایی واژگانش با کمال معنی در آویزد.

ـ و بزرگداشت و تکریمی بسزا، نثار گرامیترین یاران باد، برترین وآراسته‌ترین درودها.

ـ نخست بوسه بر خاکی می‌زنم که خاکپای و رهگذار دوست است، ومی کوشم تامی‌توانم یادهای خود را بیاورم وروشن گردانم.

ـ از سرزمینی این پیام نثار توباد، که همه ساکنانش درحمایت آن‌دوست کامکارند.

ـ بسوی‌آن بزرگواری که هر کو بر درش شتافت، به هر عزت و نعمت دور و نزدیك دست می‌یابد.

ـ درگاه او، پناهگاه وملجأ بزرگان است، که همه به تعریف او زبان می گشایند.

جوانمردی که خیر وبرکت و کلید بهشت‌را به هردو دست گرفته (یمن ویسار)، ومیمنت ومبارکی را در یمن (دست راست) وبهشت وآسایش (یسار) را در کف چپ (یسار) دارد[۱].

ـ جناب امیرامجد، آن سرور گرامی که جمال‌دین و سرافرازی است، خدایش یاری دهاد.

ـ اما بعد این بنده از شور وشوقی که به اوج رسیده وپایان ندارد، رنج می کشم وملامت می‌برم.

ـ این دوستدار شما، از آن فراقی که آتش دل را به شعله گرفته، وکوه آرام وشکیبش در هم ریخته است، شکوه ها دارم.

ـ ما یاران را، گرچه دوری فراق ازدیار یار دور داشته، وتوفیق آنکه در استواری پیمان مودت بکوشیم، از ما سلب شده.

---

۱) فتی‌فی‌یدیه الیمن والیسر للوری فللیمن یمیناه و للیسر یسراه

در اصل این بیت جلوه‌های بدیعی‌از جناس وایهام ملاحظه می‌شود:

ـ لکن چه باك که نامهٔ مهرآمیزی از سوی شما رسید ، ودیدارش دل را در سینه بشکوفایی وشادابی واداشت .

ـ هرگز مبادکه دوستان را از اخبار خود محروم بدارید ، نه مگر نامه و گفتار دوستان همچون محضر ودیدار تسلی بخش است ؟

ـ من نیز خوب وتندرست هستم ، جز اینکه آتش شیفتگی دلم راآب کرده ، وبه کشتارم برخاسته است .

ـ اینك سلام و تحیت و پیام درودآگینم را ، همراه بی‌آلایشترین دعا ، بسوی شما نثار می کنم .

ـ و هم برادران بزرگوار ودوستانی را که دلم آکنده از آرزوی سعادت ایشان است ، درود باد !

این بیتها ادامه دارد ، تا می‌رسد به ابیات زیر :

ـ این درودها ، ازسوی غلام خدمتگذارتان محمد حر ، کسی که شما سروری او را دارید تقدیم می گردد .

ـ تاریخ این پیام صفر سال ۱۰۷۶ است که ختم به خیر وسعادت باد .

* * *

ذکر جمیل این بزرگوار را صاحب « روضات الجنات » در ص ۱۵۵ در ذیل شرح حال « جمال الدین جرجانی » آورده و برادرزاده اش سید عباس بن علی نیز در کتاب « نزهة الجلیس » از او یاد کرده است . و هم چنین شرح حالش در « بغیة الراغبین » آمده و درضمن آن چنین نقل شده است که : او تحصیلاتش را پیش پدر وجد مادرش شیخ نجیب الدین انجام داده است . ونیز شرح حال او را قمی در « الفوائد الرضویة » ۱ : ۸٤ نقل کرده و بخشهایی از احوال او را سید الاعیان در جلد شانزدهم ص ۳۸۳ ـ ۳۹۰ آورده است .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۴

قرن یازدهم

شیخ حسین کرکی

درگذشته به سال ۱۰۴۷

- امیرمؤمنان، تیغ آتشین خود را در جنبش آورد، و آسمانیان و فرشتگان همه سپاهیان و یاوران او بودند.

- او بر دشمنان چنان بانگ بلند و هاشمی زد، که کم مانده بود کوههای بلند از هیبت آن متلاشی گردند.

- ابر خون از گردن کافران باریدن گرفت، ابری که برقش شمشیر علی (ع) و رعدش بانگ و خروش او بود.

- علی (ع) جانشین و وصی پیامبر خدا، و وارث دانش اوست او کسی است که فرود آمدن در غدیر خم، و آن واقعهٔ بزرگ بخاطر او بود.

- آن کسی که علی (ع) را با دشمنش مقایسه کند، حقا که گمراه شده است، همانگونه که پروردگار عرش، همتا و شریك ندارد[1].

شاعر

شیخ حسین پسر شهاب الدین پسر حسین بن خاندار[2] شامی کرکی عاملی، از نیکان جبل عامل بود. و از دانشمندانی است که در علوم مختلف تبحر داشت،

---

۱) قصیده را از امل الامل گرفتیم، که از خط ناظم نقل کرده است.

۲) خلاصة الاثر: جانداد.

و حظ وافری از ادبیات برده است . آنجا که او شعر می‌سراید ، گوئی انسان نمی‌داند که آیا او گوهر می‌ساید یا طلاوزر می‌پرورد .

عالم معاصر شیخ در «الامل» چنین می نویسد: او مردی عالم و با فضل وهنرمند وادیب وشاعر ونویسندهٔ عصر خود بود . کتابهایی نوشته که از آن جمله است : شرح نهج‌البلاغه ، عقود الدرر در حل ابیات مطول و مختصر ، حاشیه مطول کتاب الکبیر درطب ، و کتاب مختصری در طب ، حاشیهٔ بیضاوی ، ورساله‌هایی دیگر در طب ودیگر علوم ، هدایة الابرار دراصول دین ، مختصر الاغانی کتاب الاسعاب و رسالة فی طریقه ، دیوان اشعار ، قصیده‌ای در نحو ، منظومه‌ای در منطق وجزاینها .

شعرش خوب وروان است ، بویژه آنجا که اهل بیت عليهم‌السلام را مدح کرده است مدتی ساکن اصفهان بود ، سپس سالها در حیدرآباد سکونت کرد و در همانجا وفات یافت . مردی شیوا سخن ، حاضر جواب ، متکلم ، حکیم و خوش فکر بود ، وحافظه و حضور ذهن وافی داشت . بسال ۱۰۷۶ وفات یافت و۶۸سال سال عمر کرد .

سید علی مدنی در «سلافة» ص ۳۵۵ ، در ستایش او بسیار سخن گفته ،واز جمله نوشته است :

در دانش ، کوهی بس استوار و پابرجای است . باآنچه نوشته و تألیف کرده ، خط بطلان برهرآنچه نادانی وجهالت است کشیده . حدیث فضلش ،سر به اوج وبلندی دارد . وهمهٔ شیوه‌های‌ادب وشعرش ، به نیرومندترین پایه‌استوار است . من او را در فضایل ، مردی‌کامل دیدم ، که همواره کمال بااو دوشادوش حرکت می کند . همه از کمالاتش متحیر و انگشت بدندان هستند . دانش پیشینیان را تکمیل کرد ، ومعاصرانش همه زبان اعتراف به فضل او گشودند . بزرگان دانش ، برای اندوختن کلام و نیوشیدن بیانش در محضر او زانو

می‌زنند، ومطالب پراکندهٔ علمی را، آنچنان از خوان فضلش گرد می‌آورند وجمع می کنند، که می‌توان آنرا «منتهی الجموع» خواند، چندانکه فراتر ازآن نتوان جمع کرد. مقام او بپایه ای است که کسی تا کنون چنودرنشرعلم واحیاء موات دانش و در فراهم کردن اسباب وتحصیل مقدمات آن همت نگماشته است. باخط خودرسالاتی نوشته، که زبان قلم از بیان آن ناتوان است. در پایان عمر به علم طب اشتغال ورزید، وردرمان جان وتن باامر و نهی خود فرمانروایی پیدا کرد.

سپس آمدن و گردیدن او را در شهرها ورسیدنش به حضور پدرش بسال ۱۰۷٤ نقل می کند ومی گوید: وفات او روز یکشنبه یازده روز مانده به آخر صفر سال ۱۰۷٦ بوده است، پس از حدود ٦٤ سال عمر آنگاه از اشعار او ۲۲۱، بیت ذکر کرده که ازآن جمله ابیات زیر است:

ـ ای ماه بشکافته که گیسوانت چهره‌راپوشانده‌است، برعاشقانت رحم‌کن وپرده از رخ بگشای.

نیز گفته است:

با وصل یا جدایی خود ما را بنواز، چراکه یأس و نومیدی یکی از دو راحت است (مرگ ویأس) آیا درآیین عشق، ریختن خون حسین روا است؟

وگفته است:

ـ درمردم روزگار ودر زمانه‌که بررسی کردم، دیدم همواره‌آتش فضیلت درآنها خاموش است.

ـ روزگار، سراسر فتنه‌هایی است که در می گذرد، ودولت فرومایگان وخردهای تباه را درهم می‌ریزد.

ـ دل‌مردم زمانه، همچو سنگها سخت، وکف دستشان همچون صخره‌های جامد خالی است.

ـ از این روی، من سلامت خود را در گوشه گیری شناختم، و خود را همچون واو «عمرو» زائد انگاشتم.

واز اشعار او که در «امل الامل» آمده، اینها است:

ـ مهر آل محمد ـ صلوات الله علیهم ـ را برخویشتن برگزیدم، ودل رابدان خوش داشتم، چرا که این راه برحقی است که هر که آنرا پیش گیرد، درنمی‌ماند وپست نمی‌شود.

در روز محشر، آنجا که کسی نمی‌تواند رهین خود راآزاد کند، حب علی علیه السلام مرا نجات خواهد داد ودر قصیدهٔ دیگر گوید:

ـ ای ابا حسن، این چکامهٔ من که در ستایش تو توانستم بسازم، چشمهٔ گوارای زاینده‌ای را ماند.

ـ از تو می‌خواهم که در روز رستاخیز، وآنجا که در ظلمات تیره به زیر خاك رفتم، شفاعتگر من باشی.

باز از اشعار او است[1]:

هر زمان ازبلندیها وتپه‌ها برقی بدرخشد، اشك از دیدگانم فرومی‌چکد.

ـ وهرلحظه که بیاد روزگار گذشته می‌افتم، جانم ازبدن پروازمی‌گیرد.

ـآه که چقدر جور این مهر ودوستی را خواهم کشید. آغاز و انجام این سرگذشت چقدر همانند یکدیگر است!

ـ آیا آنکه روز روشن‌دارد، حال افتاده درتنگنای ظلمت را برمی‌تابد؟

ـ در همهٔ آفاق، همچون مثل سائر، برآن کوه بلند سوگند می‌خورند:

ـآن کوه ارجمندی‌که در مکه، شوق همه مشتاقان برپایش نثار می‌شود.

ـ دلی‌که بهوای آن‌کعبهٔ بزرگوار می‌تپد وپرواز گیرد، همواره به بالهای پرندگان پیوند خورده است.

---

۱) برخی از این ابیات را از أمل الامل، وبخشی را ازخلاصة اثر انتخاب‌کردیم.

در ضمن این ابیات چنین گفته است :

ـ آنگاه عیش من خوش و گواراست ، که بر کنار آن آهوی خوش خرام در کنار آن ماه تابنده بیارامم .

ـ « محمد » صلی الله علیه و آله ، همان ماهی است که فروغ جهانگیرش ، همه را مفتخر داشته است .

ـ خدای بخشاینده ، حضرتش را ، پیش از آنکه افلاك را بیافریند ، خلق فرموده است .

ـ تا آنکه او را ، همچون خورشیدی که چشم بینندگان را خیره کند ، برای هدایت بشر فرستاده است .

ـ این پیامبر بزرگ را باحیدر مرتضی علیه السلام تائید کرده، با شیردلیر وزیبایی که بت شکن بود .

ـ علی مرتضی علیه السلام تا پیامبر زنده بود، یاوری او را کرد . ودر همه حال در پیروزی وشکست ، یار پیامبر بود .

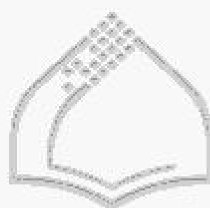
او بود که در میدان کارزار، با تیغ ذوالفقار ـ این شمشیر بران ـ پهلوانان را برزمین می‌افکند .

شرح حال شاعر ما ـ شیخ حسین کرکی ـ در خلاصة الاثر ۲ : ۹۰ـ۹۴، ریاض الجنة روضهٔ چهارم (الروضة الرابعه) از سید زنوزی، اجازات بحارمجلسی ص ۱۲۵ ، روضات الجنات ص ۱۹۳ و ۵۵۷، تتمیم امل الامل ابن ابی شبانه، نجوم السماء ص ۹۳ ، سفینة البحار ۱: ۲۷۳ ، اعیان الشیعه ۲۶ : ۱۳۸ ـ ۱۵۶ ، فوائد الرضویه ۱: ۱۳۵ ، شهداء الفضیلة ص ۱۲۳ دیده می‌شود و صاحب معجم الاطباء ص ۱۷۱ او را ستوده و گفته است : « بدیعی در کتاب «ذکری حبیب» از او یاد کرده ، و نوشته است : او را بدیع الزمان همدانی دوم و پس از ابن حجاج والواسانی سومین فرد برجسته می‌توان دانست .

او مدایح این شاعر را جمع کرده و آنرا «کنز اللئالی» نامیده و همچنین هجویه‌های این شاعر را تحت عنوان «السلاسل والاغلال» جمع کرده است.

این شاعر در آخر عمر به کار طبابت پرداخته است تا آخر سخنانش. خدای رفتگان را رحمت کند.

* * *



۸۵

قرن یازدهم

قاضی شرف الدین

درگذشته بسال ۱۰۷۹

ـ هرگاه دیدگان ما می‌دانست که چه خواهد دید، هرگز خود را به مخاطره نمی‌انداخت.

ـ نادانی وهوس تا جایی است که شب دیجور را به صبح بیداری برساند، اما عشق چیزی است که پایان ندارد.

ـ ای دوست، آنکه یار خود را از پایان امور نترساند، دوست واقعی نیست.

ـ این پاکیزگی جان، آنروز آشکار می‌شود که جانها از تن پرواز گیرد وعقلها برتابد وخونها ریزد.

ـ آنجا که آهوان آرمیده‌اند وهوای دیدار برمی‌انگیزند، خردمندان را به اختلاف ونفاق می‌اندازد.

ـ ازاین آهوان ودلبران ظاهر دوری کن، چراکه در دوستی ومهرپایبند میثاق وپیمان نیستند.

ـ اینان (معشوقان حقیقی) همچون ماه، آنجا که به اوج تابندگی برسند، سرانجام به افول نمی‌گرایند.

ـ در شادابی، شاخه‌های درخت را مانند، لکن زیبایی ذاتی دارند، اما شاخه‌ها با برگها زیور می‌یابند.

ـ هر چه از جفا شکایت کردم، پاسخ می‌شنوم که عشق دلبران زمینی، جز ستم وجفا نیست.

ـ وهرآنگاه‌که ازبیداری شبانگاهان شکوه می‌آغازم، گویندم که دیدهٔ کدامین عاشق شبها خواب‌آرام دارد؟

ـ یا هرگاه می‌گویم که قطرات اشك برچهره‌ام می‌درخشد گویند آئین هلال ماه تابندگی است.

ـ روزگاری من اندوهی نداشتم. این جدایی از معشوق است که دیده ورخ مرا به حرمان گرفتارکرد.

پس از ابیاتی به ابیات زیر می‌رسد:

ـ براستی که برآن گروه «زیدی» که اشتران وکاروان را بسوی عراق می‌رانند، می‌گفتم.

ـ پدر و مادرم‌وهرچه از نو و کهنه به من تعلق دارد، فدای‌آن کسی باد که این کاروانیان، قصد دیدار اورا کرده‌اند.

ـ آیا در بردن پیکری که روحش پیش ازاین بدیار معشوق پرواز کرده، منتی برمن دارید؟

ـ من‌خبر این‌حرکت بسوی‌آن سرزمین پاك‌را شنیدم، وبادهٔ این سرمستم داشته است.

ـ درود بر آن کسی که فردا تشنگان را سیراب، و با آن خاك پای، دیدگانم را روشن بدارد.

ـ بخاطر چه کسی، بیماریها شفا می‌یابد، وکوی وبرزن بنامش افتخار می‌کند؟

ـ بخاطرچه‌کسی، پس‌از بهترین پیامبران، یادهرفضیلتی بدو برمی‌گردد؟

ـ اینهمه، بخاطر آن کسی است که سحرگاهان، شمشیرها را برگردن

مشرکان فرو می‌آورد .

ـ جوانمردی که زایرانش ، در برابر شکوه و جلال حقیقی او ، درود وسلام نثار می کنند .

ـ یا اوداماد پیامبر است. و چقدر زیبا ریشهٔ این دو یا در باهم گره خورده است .

ـ او پدر آن پاکانی است که از همه برترند ، و اوراق و دفتر گویندگان به ستایش آنان آراسته است .

ـ به پایان راه هر فضیلتی که بنگری ، خواهی دید که سمند فضیلت او پیش از همه به آن رسیده و گوی سبقت برده است .

ـ من در ستایش چنین شخصیتی ، هیچ ابائی ندارم ، چرا که هرچه گویم مبالغه واغراق نخواهد بود .

ـ در روز غدیر ، پیامبر او را به مسند ولایت نشاند ، و همه برولای او گردن قبول وتسلیم نهادند .

ـ اما دریغا که پیامبر چشم فرو بسته ، از آیین حق وراه عدالت گروهی روی برتافتند ، وفاصله گرفتند .

ـ چه زود آن همه میثاق را فراموش کردند، وپیمانها را به شتاب گسستند

ـ اینان در روز غدیر شاهد بودند ، که چگونه همه جا با نور ولای او روشن گردید[1] .

شرح حال شاعر

قاضی شرف الدین حسن پسر قاضی جمال الدین علی پسر جابر پسر صلاح پسر احمد پسر ناجی پسر احمد پسر عمر پسر حنظل پسر مطهر پسر علی هبلی[2] خولانی یمن صنعانی ، یکی از بزرگان و ادبای مشهور یمن بود . دانشمندی

---

۱) این قصیده در ج ۱ « نسمة السحر فیمن تشیع وشعر » ضبط شده است .

۲) بفتح هاء وباء خانواده‌ای بزرگ از خولان است .

نویسنده و شاعر بود . دیوانی بنام « قلائد الجواهر » دارد و در « نسمة السحر » چنین آمده که : یمن از آغاز تاریخ تا ولادت این شاعر ، شاعری تواناتر از او ندیده . و از آثار نثری او تقریظی است که بر کتاب « سمط اللئالی » تألیف سید ابوالحسن [1] اسمعیل پسر محمد نگاشته است . از اشعار اوست :

قامت و اندامی که نیزه‌های بلند و باریك در پیش او شرم می‌دارند ، و با قامت او، قیامت عاشقان وشیفتگانش برپا می‌شود،آنجا که چهره بگشاید وچشم اندازش نمایان شود .

این شاعر ، درسن جوانی ، در ماه صفر سال ۱۰۷۹ در صنعا درگذشت . پدرش ودیگران او را رثا گفته‌اند .

صاحب « خلاصة الاثر » از او یاد کرده ، و درج ۲ ص ۳۰ کتاب خود او را ستوده وبسیاری از اشعارش را نقل کرده است . ازآن جمله ابیات زیر است:

آن نخست بار که بادسفر به‌این جهان بستیم، از هرجا که‌آمدیم، بزودی بدانجا خواهیم شتافت .

ـ مردم این‌جهان ، به شتاب ، به داربقا رهسپار گشته‌اند ، و ما هم بدنبال ایشان کوچ خواهیم کرد .

ـ این جهان منزلگه ما نیست ، منزلگاه راستین ما آخرت است .

ـ تو که ما را از گردش زمانه بر حذر می‌داری ، کاشکی که گوش شنوا وخرد پذیرا داشتم .

ـ آدمی در این دنیا ،آرزوهای طولانی در سر می‌پروراند ، و حال آنکه مرگ به سراغ همین انسان آرزومند می‌آید .

ـ دنیا انسان را از طاعت سازنده باز می‌دارد ، و خدا هرگز از کردار

---

۱) یکی از پیشوایان یمن واز شهر پیرا برخوردار بوده است . سال وفاتش ۱۰۷۹ وشرح حالش در خلاصة الاثر محبی ج ۱ ص ٤١٦ آمده است .

انسانی غفلت ندارد.

ـ ای دوست، این زندگی جای عیش و لذت نیست. تو چه می‌دانی که مرگ چه وقت فرا می‌رسد؟

ـ مرگ، یکایک دوستان را از جمع یاران فرا می‌خواند، و آنان نیز یکایک پاسخ مثبت می‌دهند.

ـ ای انسان نادان که در معاش تلاش می‌ورزی، و خوردن و آشامیدنت دلگرم داشته است.

ـ ای انسانی که بر جمع مال حریصی، آرام باش که فردا از حساب مال سؤال خواهی شد.

ـ برزوال مال و خواسته و بر آنچه گذشته، تأسف مکن که سرنوشت، آینده است.

ـ فردای قیامت، در برابر آن داوری که به عدالت حکم خواهد راند وهرگز خطا نمی‌کند، چه می‌توانیم گفت؟

ـ آن روز که همهٔ گویندگان فصیح و رسا سخن، در موقف سؤال، لال وناتوان خواهند بود، ما در پیشگاه خدا چه خواهیم گفت؟

ـ هرگاه از گفته‌ها و کردار، در آنروز از ما سؤال شود.

ـ هیچ عالمی، با علم خود، نمی‌تواند آنجا راه رستگاری جوید.

ـ فقط این اعمال ما است که راه منحصر بفرد رهایی ورستگاری است.

وابیات زیر را که درآن جناس کامل بکار رفته، چنین آورده است:

ـ از اینهمهٔ گناهان که اندوخته‌ای، دست نگهدار. تو بر تحمل آتش جهنم توانائی نداری.

ـ آیا می‌پسندی که فردای قیامت، بدون ذخیرهٔ علم و تقوی با خدای بزرگ دیدار کنی؟

۸۶

قرن یازدهم

سید ابو علی انسی

ـ فرمان خدای سبحانه وتعالی است که در اختلاف وتنازعات کار خود را به حضرتش واگذاریم ، از او دستور بگیریم[1] .

ـ ونیز از بهترین پیامبران وبر گزیده‌ترین آنان در گفتار وکردار پیروی کنیم .

ـ پس چرا بر سر چیزی بزرگ که اختلاف باید داشت ، که مخالفت با آن گمراهی آشکار است ؟

ـ او در مقام بهترین مخلوقات . آنجا که مردم از روی گمراهی افرادی را بر گزیده‌اند ، حکم سعادت ما راآورده است .

ـ اکنون بگو که چه کسی حریم مخالفان راه خدا را شناسانده ، و چه کسی حلال خدا را حرام کرده است ؟

ـ وبرمن عرضه بدار، که درپاسخ آنچه‌خدا دستور فرموده واقوال‌دیگری که بما رسیده ، چه باید گفت ؟

ـ مخالفان پنداشته‌اند، که نص قرآن در باره وصی پیامبر، پوشیده ومبهم است ، مخالفانی که بجز علی را وصی پنداشته‌اند .

---

۱) اشاره به‌آیه : فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول . نساء ۹۵ .

ـ تنها حدیث «غدیر» در بارهٔ نظر پیامبر و گزینش او برای همگان کافی است.

ـ اما دریغا که سخنان تفرقه افکن، سراسر ظلمات را فرا گرفته است[۱].

شرح حال شاعر:

سید ابو علی احمد پسر محمد حسنی یمنی انسی[۲]، یکی از بزرگان یمن و از مؤلفان جارودیه است. صاحب «نسمة السحر» در ج ۱، از او بخوبی یاد کرده و گفته که شعر زیاد در بیان عقاید دارد. متوکل از زبان او می‌ترسید، چنانکه یك روز در «سوده» به حضور متوکل آمد، واو را در اینکه درانجام نیازمندیها وحوائجش قصور رفته، نکوهش کرد. پس متوکل دستور داد حاجاتش را رفع کردند و گفت: من فقط به اینکه یك حاجت ترا روا کنم، خشنود نیستم. پس سید گفت: من نیاز دارم آن بالش هندی را که برروی آن نشسته‌ای، بمن بدهی. متوکل فوراً برخاست، وآن بالش هندی را بدو بخشید. وسید او را در شعر خویش مدح کرد.

در سال ۱۰۷۹ وفات. فرزندش سید احمد ـ که در فصل آینده از او یاد خواهیم کرد ـ دانش وادب او را بارث برده است.

---

۱) صاحب نسمة السحر در ج ۱، این قصیده راآورده است.

۲) بفتح همزه و کسر نون منسوب به مخلاق انس است که شهری معروف در یمن است.

۸۷

قرن یازدهم

سید شهاب موسوی

تولد ۱۰۲۵
وفات ۱۰۸۷

ـ عشق و اندوه در رگهایش در هم آمیخته و آنگاه که بگرید گویی که از رگهایش حکایت می کند.

پس از ابیاتی می گوید:

ـ درپرتو چراغ اوست که نوری هدایتگر درون تیرگیها را شکافته‌است.

ـ «غدیر خم» پس از آنهمه تردید و شکی که مخالفان پراکندند و از ناتوانی باز ایستادند.

ـ اینک با ابر رحمتش باران برکت می‌بارد وهمه را درامواج خود گرفته غدیر که‌من آنرا بهترین گفتار و بیان می‌دانم.

ـ مضمون غدیر بهترین نکته‌های هدایت آشکار کرده وراه هدایت را از ابهامات زدوده است.

ـ این مضمونی بر گزیده از تفسیر قرآن است، که هیچ دستی چنان‌تفسیر حقی نیاورده است.

این ابیات در ص ۱٤۰ دیوان شاعر، در ضمن قصیده‌ای که بسال ۱۰۸۷ سروده. وبر ٤۰بیت بالغ‌است، دیده می‌شود. درضمن‌این قصیده‌است که‌سیدعلی خان مشعشعی را مدح کرده است. واز کتاب او بنام «خیر المقال» نام می‌برد، در امامت، که در این کتاب حدیث غدیر را ذکر می کند. در ضمن تقریظ،

حديث غدير را در كلام خود آورده و آنرا « ورطات القاله » ناميده و شكوك وارده را برشمرده ، و از اين رو است كه او را در شمار شاعران غدير محسوب داشتيم .

(شاعر)

سيد شهاب الدين احمد پسر ناصر پسر حوزى پسر لاوى پسر حيدر پسر محمد مهدى (كه در شعبان سال ٨٤٤ وفات يافته) و او پسر فلاح[1] پسر مهدى پسر محمد و او پسر احمد پسر على پسر محمد پسر احمد پسر رضا پسر ابراهيم پسر هبت الله پسر طيب پسر احمد پسر محمد پسر قاسم پسر محمد ابى الفحاز پسر ابو على نعمت الله پسر عبدالله پسر ابو عبدالله جعفر اسود ملقب به ارتفاج واو پسر موسى پسر محمد پسر ابوجعفر عبدالله عولكانى هويزى واو پسرامام موسى كاظم عليه السلام است.

اين شاعر از تواناترين شاعران خاندان پيغمبر صلى الله عليه وآله است . شعرش الفاظ استوار و معانى نغز داشته است . سيد ضامن بن شدقم در « تحفة الازهار » ج ٣ مى نويسد : او سيدى بزرگوار داراى اخلاق نيكو و تبار والا ، و مردى فصيح و اديب بوده . سپس بخشى از اشعارش را ذكر مى كند . صاحب « تاريخ آداب اللغة العربية » درج ٣ ص ٢٨٠ مى گويد : در رفت شعرى مشهور بود . وبستانى در دائرة المعارف ج ١٠ ص ٥٨٩ نوشته است كه : او از بزرگان قرن يازدهم بوده كه بسال ١٠٨٢ وفات يافته ، شعرش رقيق و از سجع استوار برخوردار بوده . واز نمونه شعرش اينست :

«ماه تابانى دارم كه از دست من رفته ، ومن جان خود را فداى نقطهٔ سياه خالش مى كنم .

۱) در يك نسخه ، فلاح بدون واسطه پسر احمد است . ودر نسخهٔ سيد ناجى، فلاح فرزند محمد بن احمد (تحفة الازهار) .

او با این سیاهی مرا اسیر داشته ، و باآن آشکاری و تابانی رازم را آشکار کرده است » .

و نیز قصیده‌ای دارد که هم از طول و هم از عرض خوانده ومعنی‌می‌شود، وطرد وعکس نیز درآن بکار رفته ، و بصور مختلف قابل ملاحظه است :

ـ مایه مباهات انسانها ، آن حیدری است که بخشش بیکران و همگانی دارد ، افتخار جهان هدایت ودارندهٔ فضایل بزرگ یعنی علی عليه‌السلام است .

ـ اختر درخشانی است که بر فراز آسمان پرتو افشانی می کند ، پناه بزرگواران و کسی است که مقامش از ستارهٔ زحل فراتر است .

ـ شیر داور زمین است که آتش برمی‌انگیزد ، و از یکسو از انگشتانش همچون ابر بارانی نعمت می‌ریزد ، وریزش احسانش شیرینتر از عسل است .

ـ ماه درخشانی است که در افق پرستاره می‌تابد ، و یا خورشیدی که در سپیده دم حوادث سترگ می‌درخشد .

کوه مرتفع‌عزم واراده ونگهدارنده واداره‌کنندهٔ بیت‌المال بود، وهمچون جواهری زینت وزیور مردمان ودولتها بود .

دیوان این شاعر در سال ۱۲۲۱ یکبار به طبع رسید و طبع دوم آن بسال ۱۲۹۰ وسپس درسال ۱۳۲۰طبع سوم‌آن صورت گرفت. فرزندش‌بنام سید معتوق اشعار او را جمع کرده و آنرا بنام شاعر نامیده و در آغاز شرح حال پدرش را آورده است ودرآنجا می‌نویسد که پدرش درسال ۱۰۲۵متولد ودر روز یکشنبه ۱۴شوال سال۱۰۸۷ وفات یافته‌است. مسلماً این‌پسر به‌شئون واحوال وزندگانی پدر ، از « بستانی »آگاهتر وآشناتر بوده ، و بستانی وفات او را اشتباهاً ۱۰۸۲ نوشته است ، و بنهانی نیز در « مجموعة البنهانية » ج ٤ ص ۱۵ سال وفات او را ۱۰۸۷ دانسته است .

شرح حالی نیز « اسکندری » درەالوسیط» ص ۳۱۵آورده ، وگفته است :

« درروزگار خود شاعر معروف عراق بوده ودر رقت شعری گوی سبقت ربوده، وبسال ۱۰۲۵ بدنیا آمده و در بصره بزرگ شده و در همانجا علم و ادب را فرا گرفته است . شعر نیکو می گفته و درآغاز فقیر بوده ، آنگاه با سید علی خان یکی از فرمانروایان بصره ـ از سوی حکومت صفویه در ایران ـ پیوند حاصل کرده است . سید علی خان که درآن هنگام عراق وبحرین‌را تسخیر کرده‌بود، مورد مدح وستایش این شاعر قرار گرفته ، وبیشتر اشعارش بنام او ودر ستایش ومدح خاندان پیغمبر ـ صلوات الله علیهم ـ بوده است. واز این رهگذر ، مورد نواخت این امیر قرار گرفته است .

ابن معتوق ، از بزرگان شیعه و در روزگار دولت غالیان شیعه می‌زیسته است . در شعر خویش دربارهٔ تشیع ، راه افراط سپرده ودر مدح علی علیه السلام وامام حسن وامام حسین علیهما السلام سخنانش از حدود شرع و عقل تجاوز کرده ، و شعرش به کثرت استعارات وتشبیهات و رقت شعری ممتاز است » .

« امینی » می‌نویسد: این شاعر ، از حیث نسب وحسب علوی نبوده، بلکه علوی بودنش از طریق گفتار وادب بوده است. وبداشتن ابداع، از بقیهٔ شاعران دوستارخاندان وحی ـصلوات الله علیهم ـ که میانه رو واز هر افراط و تفریطی بر کنار بوده ، و درمدائح خود بدنبال راه شرع و عقل بوده‌اند ، وخاندان نبوت و حاملان پرچم خلافت الهی را مدح گفته‌اند ـ ، امتیاز داشته است . هم چنین است حال دولت صفویه که علوی بودند ، وبنابراین پندار اسکندری که صفویه از غالیان شیعه بودند، درست نیست. وهرآنچه این‌شاعر ودیگر شاعران صفوی از فضایل و سیر و مکارم ائمه هدی ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ سروده‌اند ، همه حقایقی بوده‌اند که عقل در برابرآن خضوع می کند ، و منطق آنرا می‌پذیرد ، وهرگز از اصول مسلم دینی بیرون و منحرف نیست . بلکه این اتهامی که این شخص برشاعر ما ودیگر شاعران بسته ، وآنها را غالیان وافراطگرائی دانسته ،

که از راه شرع و عقل خارج شده‌اند، نشانگر کینه و خصومتی است که این شخص داشته، واز آغاز، دیگ حقد و کینه‌اش بعداوت این خاندان می‌جوشیده. و مسلم است که کسانی مثل او، همواره با هواداران علی علیه السلام دشمنی ورزیده، وراه دروغ رفته، وهمواره خوابهای آشفته دیده، ودرسخنان خودآنرا آورده‌اند. وگرنه این دیوان ابومعتوق، در بلندای نظر خوانندگان قرار دارد؛ و این صفحات سفیدوپاك تاریخ‌صفوی،که همواره‌در دسترس ومورد‌مطالعهٔ پژوهندگان است؛ و همه، چنانکه گفتیم، بخوبی ولای راستین خاندان علي ـ علیه و علیهم السلام ـ را نشان می‌دهد؛ ولکن‌این‌اسکندری است که بدروغ‌اینهارا متهم کرده واین‌سخنان را گفته است. واین دشمنی در تاریخ‌اسلام تازگی ندارد، وما پیش ازاین، بدقت گروه غالیان را معرفی کردیم، که‌آنها شیعه نبودند و خدای خود بهترین داور است.

* * *

۸۸

سید علی خان مشعشعی

قرن یازدهم

متوفی بسال ۱۰۸۸

ـ من از روزگار، چشم دوستی داشتم، لکن می‌بینم که به همهٔ وعده‌های خود خلف می‌ورزد.

ـ من از دولت روزگار انتظار نداشتم، که این چنین تیره روز باشم، در حالی که شرافت، باید اساس کار باشد.

ـ شاید روزگار، فقط مرا هدف قرار نداده، بلکه شیوهٔ کهن او همین بی وفائی است.

ـ هر گاه از بلندای اندیشه، به این فضایلی که من می‌خواهم بیان کنم بنگرید، آنگاه است که تعجب خواهید کرد که چه کسی سرور و پیشوا است.

ـ ای گوهر تابناکی که در روزگار ما، به کمترین بها فروخته می‌شود وبازارش کساد پیدا کرده است.

ـ این زمانه‌ای است که کاملان را پست می‌دارد، واوباش وفرومایگان را برمی کشد.

ـ اگر روزگار خیری داشت، دیگر پس از مصطفی ﷺ، بندهٔ تیمی چوبی بلند نمی کرد.

ـ ودر برابر دشمنان، جای آن نبود که از علی حیدر عليه‌السلام دفاع بشود،

چرا که او را بهترین مخلوقات در غدیر ، بصراحت به جانشینی خود بر گزید وفرمود :

ـ هر که را من مولای او هستم ، پس از من این علی مولای او است . و با بانگ بلند ، این ندا را همه شنیدند وشهادت دادند .

ـ هر گاه به احوال دختر پیامبر ـ صلی الله علیه وآله وعلیها ـ بنگری ، که چگونه این دختر خانه زاد پیامبر ، پس از او مغضوب قرار گرفت .

ـ و فاجعهٔ جانگداز امام حسن بزرگوار عليه السلام که چگونه خانه نشین شد ، وبه چشمان اشکبار وجگر پاره پارهٔ او نگاه کنی .

ـ وسوك واندوه قتل حسین عليه السلام را که چنو ، هیچ کسی با نیرنگ به قتل نرسیده .

ـ آنجا که او را در کربلا به خاك هلاك انداختند ، و یاران و فرزندانش را کشتند .

ـ وزنان آل محمد ـ صلوات الله علیهم ـ را به اسیری گرفته ، وسوار برشتران سرخ ، به همه جا گرداندند .

ـ هر گاه به این منظرهٔ جانگداز ، که زنجیر بر گردن حضرت سجاد عليه السلام انداختند ، و سر بزرگوار حسین عليه السلام را در پیش روی آن حضرت منتقل کردند .

ـ واحوال نه تن دیگر از امامان عليهم السلام را که در مقابلهٔ با مخالفان بودند وچگونه به خصومت آنان کمر بستند ، هر گاه مطالعه کنی ؛

ـ که چگونه همگی یا مطرود ویا مسموم و محبوس بودند ، و زنجیر بر گردن داشتند ؛

ـ براستی اذعان خواهی کرد که هیچیك از این مدعیان مسند خلافت پیامبر و مخالفان خاندان او ، پایگاه شریفی نداشتند ، و به مراد خود نرسیدند

واین ابیات از اوست :

ـ بشتابید به سوی آن نوری که تابندگی فراوان دارد ، و خدای آن سرزمین سرسبزی را که همواره امن است ، جاوید نگهدارد .

ـ ما که این نور تابنده را دیدیم ، از دیگر هواها دست کشیدیم . پس‌ای کسی که در راه بدبختی قدم می‌زنی .

ـ ما دربرابر دعوت هوای نفس‌استقامت کرده، به راه نور شتافتیم. واگر این شیفتگی نبود ، به این راه نمی‌افتادیم .

ـ رهروان بیرون آمدند ، و تابندگی این اشکهای ما را که دیدند ، من به « سعد » گفتم : آیا آن حقیقتی که ما می‌بینیم ، تو نیز مشاهده می کنی ؟

ـ او ـ در حالی که از بالای شتر خم شده بود ـ گفت : آیا آفتاب تابان‌از دیده‌ها پنهان می‌ماند ؟

ـ این کاروانی است که صبحگاهان بر ریگهای گوهرین و عقیقین گام می‌نهند ، وفضای خاك را با رهروی عطرآگین می‌سازند :

وپس از ۲۶ بیت تشبیب ، چنین می گوید :

ـ براستی‌این جوانی که پیامبر اورا پرورید ، در او رگهای پیمبر ـ صلی الله علیهما وآلهما ـ نهان است .

ـ هرگاه خوب دقت کنی . می‌بینی که او حامل میراث پیمبر است .

ـ در این روزگار ما، شایسته است که کوری برروی کوری علاوه شود .

ـ لکن روزگار به خاندان پیمبر ستم کرده ، و از ظلم به آنها فاصله نگرفته است .

ـ روزگار ، در شناختن ولی ، راه خطا رفته ، پس تو به خاندان ولایت چه می‌توانی بگوئی ؟

ـ آنان حجت خدا در روی زمین ، وبرگزیدهٔ خدا در میان مردم‌اند .

ـ آنان درختی با عظمت هستند، که شاخه‌ها در آسمان دارد، و مرکز درخت خانهٔ خدای پروردگار آسمان است.

ـ از مخالفان بپرس، که آیا سورهٔ «هل اتی» جز اینست که در حق اینان نازل شده؟ درود بر این سوره هل اتی باد.

ـ نص ولایت در قرآن، فقط در حق ایشان آمده، و هر آنکه قرآن خواند، این نکته داند.

ـ خدای، این خاندان را از هر پلیدی پاك کرده (اشاره به آیهٔ ۳۳ سورهٔ احزاب) وحدیث عبا به این خاندان متعلق است (آل عبا).

ـ حدیث کساء اختصاص به این خاندان دارد، چه پاك کسائی وچه پاکانی که در زیر این گلیم گردآمدند.

ـ نام اینان در لوح خدا رقم خورده، و در عرش الهی قبل از هر نوری پرتو اینان تابیده.

ـ پیامبر اسلام، با این خاندان بود که با دشمنانش «مباهله» کرد، لیکن آنها نپذیرفتند وسرباز زدند [۱].

ـ پس از آن به ابیات زیر می‌رسد ومی گوید:

ـ پیامبر، فقط کسی را به یاوری وبرادری خود بر گزید، که اخوت‌خود را به او مخصوص گردانید.

ـ در روز قیامت، تقسیم طوبی وآتش عذاب را، بی هیچ شك به کف علی سپرده است.

ـ هر گاه دراین‌اعتقاد، جدال و گفتگو داری، حدیث «طائر بریان» ترا کافی است.

---

۱) اشاره به روز ۲۴ ذیحجه سال دهم هجرت که پیغمبر با دخترش فاطمه و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) از مدینه بیرون شدند تا با نصاری نجران بمباهله بایستند (مترجم).

ـ او بود که با دست خود، کفش خویش را وصله می‌زد، و این فضیلت او را کافی است. و نابینایان را نیز روشنی می‌دهد.

ـ حدیث «انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی»، بهترین دلیل برحقانیت علی عليه‌السلام، و از سوی دیگر اینکه پیامبر، بهترین زنان دختر خود را به همسری او انتخاب کرد، برترین گواه است.

ـ ودر نص سوره براءت، دوری از مشرکان و پیکار باآنان آمده، وبرغیر آن، پیامبر، مبعوث نگشته.

ـ و در روز «غدیر خم» پیمبر دوستی و موالات خود را با علی عليه‌السلام، به بانگ بلند اظهار داشت.

ـ علی عليه‌السلام اول کسی از مؤمنان بود، که اسلام آورد، ودر شب فداکاری با جان خود در راه پیمبر به جانبازی ایستاد.

ـ علی عليه‌السلام، یاور پیمبر بود، درآن روزهایی که همهٔ اصحاب ازپیرامون او ـ همچون پرندگان ـ فرار کردند.

این قصیدهٔ غرا را: که بریکصد وبیست بیت بالغ می‌شود، سید ما «حویزی» گردآورده ودر ضمن آن، مناقب مولا علی امیرمؤمنان عليه‌السلام. مانند نزول سوره هل اتی وآیهٔ انما ولیکم الله وآیهٔ تطهیر وحدیث کساء ومباهله ومواخاة وطائر مشوی وپینه زدن نعلین و تزویج صدیقهٔ طاهره و انگیزهٔ سورهٔ براءت و حدیث غدیرخم و جز اینها آمده است. و ما، در مجلّدات الغدیر، صحت ودرستی این احادیث‌را ثابت کرده‌ایم. همهٔ اینها احادیثی است صحیح، که درصحاح ومسانید قوم، هم آمده است.

احوال شاعر

سید علی خان مشعشعی حویزی پسر سید خلف پسر سید عبدالمطلب، واو

پسر حیدر پسر محسن پسر محمد که به مهدی ملقب بود، و او پسر فلاح پسر محمد پسر احمد پسر علی پسر احمد پسر رضا پسر ابراهیم پسر هبة الله پسر طبیب پسر احمد پسر محمد پسر قاسم، واو پسر ابوالطحان پسر غیاث پسر احمد، واو پسر امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما معروف به مشعشعی و اهل حویزه بود.

اویکی از حاکمان حویزه وحومهٔ آنجا بود. آراسته به جامه‌های نورانی علم بوده، همانگونه که در میادین سبقت، پرچم افتخار برافراشته، و اسبهای مسابقه را به حرکت آورده، و با گوهرهای ادب دلپذیر و گردنبندهای شعر دلاویز مزین گشته است. و پیش از همه این فضایل، باید از نسب درخشانی که به خاندان پیمبر می‌رساند واز شاخه‌های امامت نشو ونما می گیرد، باید سخن گفت. واو درخشانی ونفحه فشانی رابا هم جمع کرده، وهمه جا بوی دلنوازش همراه نسیم صبا مشام همگان را خوش می‌دارد، و همچون صبحگاهان پرتو می‌افکند، از همهٔ اینها گذشته، بایدفضل‌ودانش بسیارونیات صالح وعقاید برحق را برفضایل او اضافه کرد، که اینهمه در بلندای خیره کننده‌ای در بین‌دیگر آثار بزرگ عظمت، جلوه‌ای خاص بدو داده است.

درآثار او، جز تبلیغ‌دین خدا ـ همان‌آئینی که خدا بربندگانش‌فرستاده، از توحید ونبوت وامامت دیگر عقاید راستین ـ چیز دیگر دیده نمی‌شود. و با این اوصاف، از بعضی رجال خانوادهٔ خود که با سخنان خوش ظاهر وبد باطن، وبا اباطیل، از راه راست منحرف گردیده‌اند، کاملا جدا وممتاز می‌باشد.

شیخ حر در« امل الامل »، او را دانشمندی فاضل وشاعری ادیب وجلیل القدر معرفی کرده، وافزوده است که تألیفاتی نیز در اصول وامامت وغیره دارد.

صاحب « ریاض العلماء » او را ستوده و گفته است: او از شاگردان شیخ عبداللطیف پسر علی پسر ابو جامع است، که این شخص اخیر، شاگرد شیخ بهائی بوده است. آنگاه می نویسد که درزمان ما وفات کرده، وفرزندان بسیاری

از دختر و پسر از خود بیادگار گذاشته[1]، و تا امروز حکومت این شهرها یکی پس‌از دیگری در دست اولاد او بوده و این سال ۱۱۱۷ می‌باشد. برخی فرزندانش به تحصیل علم نیز اشتغال ورزیدند، و گروهی از فرزندان و نوادگان و نزدیکانش در جنگی که بین اعراب این ولایات و فرزندان وی ـ که فرمانروای این ولایات بودند ـ در گرفته، به شهادت رسیده‌اند.

سید جزایری نیز در «الانوار النعمانیه» با جمله های احترام آمیزی از وی یادکرده است.

ازسید علی خان،شیخ حسین پسر محیی الدین بن عبداللطیف پسر ابوجامع اجازهٔ روایت دارد، واو خود ازشیخ علی زین الدین نوهٔ شهید ثانی ـ بنابرآنچه از «مستدرك» ۳: ۴۰۶ ـ ۴۰۸ برمی‌آید ـ روایت می کند.

اما آثاری که در علم و دین و ادب، از خود بجای گذاشته، بقرار زیر است:

۱ـ النور المبین فی الحدیث، در چهار جلد، در اثبات نص برحقانیت علی عليه‌السلام که این کتاب را بسال ۱۰۸۳ تألیف کرده است.

۲ـ تفسیر القرآن الکریم، در چهار جلد که تا سورهٔ «الرحمن» رسیده وآنرا (منتخب التفاسیر) نامیده است.

۳ـ خیر المقال که شرح قصیدهٔ مقصوره اوست در ٤ مجلّد، در موضوع ادبیات ونبوت وامامت.

٤ـ نکت البیان، که دریك جلد فراهم شده.

٥ـ مجموعه‌ای شامل بر گزیدهٔ مطالب چهار تألیف یاد شده، که خودش اینها را بانضمام دیگر موضوعات لطیف فراهم کرده، و به عنوان هدیه به شیخ علی پسر شهید ثانی تقدیم داشته است. صاحب «ریاض» می‌نویسد که من این

۱) نسب شاعر را بدین صورت، صاحب ریاض العلماء آورده است.

کتاب را در میان کتابهایش خودم دیده‌ام .

۶ـ رسالهٔ دیگری به شیخ علی مذکور تقدیم داشته که درآغاز آنرا به مباحث غدیر مزین کرده است .

۷ـ رسالهٔ دیگری است که باز به همان شیخ علی هدیه کرده در شرح حدیث اسماء که بقول « ریاض » ، این رساله فواید بسیار و مطالب بسیار مهمی را در بر گرفته است .

۸ـ دیوان اشعار ، موسوم به « خیر جلیس ونعم انیس » .

از نمونه‌های شعری او ، ابیات زیر را از قصیده‌ای می آوریم :

ـ هر گاه شمشیر علی عليه‌السلام نبود ، مردم ، صبح که از خواب برمی‌خاستند کسی را که برخدا عبادت کند ، نمی‌یافتند .

ـ فرزندان علی ـ علیه وعلیهم السلام ـ همگی بزرگواران ونیکانی بودند که بوجودآنان هرچه از اسلام تاریك بود ، روشن گشته است .

ـ من سوگند می‌خورم که هرگاه مردم بر این خاندان عليهم‌السلام مهر می‌ورزیدند ، خدای کریم جهنم نمی‌آفرید [1] .

ـ افراد این خاندان ، یا امامی بزرگوار ، یا شمشیری حمله برنده ، یا دریایی مواج ، یا چهره‌ای اشکبار بودند .

ودر ضمن قصیده‌ای گوید :

ـ به مدح وستایش پیامبر امین پناهنده شو ، او کسی است که در بلدالامین چهرهٔ شناخته وامینی است .

ونیزبه دامان برادرش ووارث علم ووزیر دیاور پیامبر در جنگهای‌سخت (یعنی علی عليه‌السلام) پناه ببر .

---

۱) مستفاد از حدیث نبوی است که ان شاء الله تعالی در مسند و مرسل مناقب ذکر خواهد شد .

و بدرگاه فرزندان او عليهم السلام پناه ببر، که همگی اقمار هدایت بودند، و هرگاه وجود نداشتند فرائض وسنن دین خدا شناخته نمی‌شد.

در یك قصیده دیگر گفته است:

ـ بهترین پیامبران ـ صلی الله علیه و آله و علیهم ـ را وسیلهٔ رستگاری خود قرار داده، و بزرگی و وقار این را برخود بر گزیدم.

ـ و خاندان او عليهم السلام بهترین مردمانند، و در افتخار ایشان این بس، که دیگر دانشمندان به خاك پای آنها نمی‌رسند.

و باز در قصیده‌ای گفته:

ـ بدامن ابوالقاسم مصطفی، آن امین مورد اعتماد ـ صلی الله علیه و آله وسلّم ـ چنگ بزن وتوسل کن.

ـ و بدامن یار پیامبر عليه السلام که در روز شکستن بتها بر دوش پیامبر قرار گرفت.

ـ وبه دختر پیامبر وامام شهید وامام حسن عليهم السلام توسل کن.

ـ وبه عترت بزرگوار او عليهم السلام که امید نجات از آنها دارم، ودوستی آنها بهترین مایهٔ نجات من هست.

پدر سید علی خان، بنابر آنچه از «امل الامل» و«روضات الجنات» ص ۲۶۵ برمی‌آید، سید خلف پسر عبدالمطلب بود، که مردی عالم وفاضل ومتکلم وکامل وادیبی ماهر وخردمندی عارف وشاعری توانا ومحدثی سودمند ومحققی والامقام بود.

از تألیفات مهم او کتب ورسالات زیر است:

۱ـ مظهر الغرائب در شرح دعای عرفهٔ امام حسین عليه السلام، که ده هزار بیت است و بقول محدث نوری در «المستدرك»: «این اثر، گواه راستین بر قول کسانی است که دانش وفضل وتبحر وحسن سلیقهٔ او را ستوده‌اند».

۲ـ النهج القویم فی کلام امیر المؤمنین علیه السلام، که در این اثر، بخشهایی از کلام حضرتش را که در نهج البلاغة نیامده، جمع‌آورده است.

۳ـ المودة فی القربی فی فضائل الزهراء الصدیقه والائمه علیهم السلام، که جداً اثر بزرگی است.

٤ـ الحجة البالغة در کلام واثبات امامت، با استفاده از آیات و نصوص هر دو فرقه.

٥ـ سبیل الرشاد در صرف ونحو واصول واحکام وعبادات.

٦ـ خیر الکلام فی المنطق والکلام واثبات امامة کل امام امام.

۷ـ رسالة الاثنی عشریة درطهارت ونماز.

۸ـ فخر الشیعه در فضائل امیر مؤمنان علیه السلام.

۹ـ الحق الیقین، کتاب بزرگی است در منطق و کلام.

۱۰ـ سیف الشیعه، که کتابی بزرگ در حدیث است.

۱۱ـ سفینة النجاة فی فضائل الائمة الهداة علیهم السلام.

۱۲ـ البلاغ المبین در احادیث قدسیه.

۱۳ـ رسالة دلیل النجاح در دعا.

۱٤ـ دیوان شعر عربی ودیوان شعر دیگری در فارسی.

۱٥ـ ایضاً کتاب دیگری در دعا.

۱٦ـ برهان الشیعة در امامت.

۱۷ـ حق الیقین در کلام.

۱۸ـ منظومه‌ای در نحو.

۱۹ـ رساله‌ای در نحو.

نمونه‌ای از شعر سید خلف را در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آوریم:

ـ ای ابوالحسن، ای کسی که درهنگامی که حوادث ناگوار مارا احاطه

می کند، تو پناه پناهندگان هستی.

ـ زیرا تو پاکترین مردم ونکوکارترین ووالاترین مردمانی.

ـ انسان مادام که نمیرد، وبهنگام مرگ نسبت وعلاقهٔ خودرا بتو نرساند افتخاری کسب نکرده است.

سید خلف مشعشعی در سال ۱۰۷۴ درگذشته است و شهاب حویزی او را مرثیه گفته، ورثایش در دیوان اشعارش موجود است. مطلع آن اینست.

ـ یادگار نیکان و پیشوای پاکان درگذشت، و سینهٔ بزرگواری، از این پس از دل چنین بزرگمردی خالی است.

سرور ما، سید محسن امین دراعیان الشیعه ج ۳۰ : ۲۰ ـ ۳۷، بطورمبسوط شرح حال او راآورده است.



* * *



۸۹

قرن یازدهم

سید ضیاء الدین یمنی

متوفی ۱۰۹۶

ـ ای یاران هرگاه آهنگ سفر کنید، مرکب خود را بدان سوی برانید که باد قبله از جانب کعبه می‌آید.

ـ عیبجویانم نمی‌دانند که من چه مهری در دل دارم، و خورجینهای من چه کالایی را در بر گرفته است.

ـ به قبیلهٔ حی بگوئید که هیچگاه آزمندگان و مأنوسان، بیک حال نمی‌مانند، وهمواره اهل قبیله درآمد وشد هستند.

ـ ازسرزمین یار. هرگاه نشان وبارقه‌ای جلوه کند، باز در پشت موانع مخفی می‌شود.

ـ هرگاه از میان ابرها برقی بدرخشد، آنرا نشان برق و نور آرامگه یار ندانید.

ـ اما آنرا جلوه‌ای از دندانهای شفاف او بدانید، که همچون گوهری برگردنبند می‌درخشد گوهری که تاکنون هیچ گهر فروشی، بتراشیدن وسفتن آن توفیق نیافته است.

تا آنکه در ادامهٔ ابیات می گوید:

ـ شما نکوهشگران، هرگاه آن درخشانی دندان وزیبائی ابرو وچشمان را می‌دیدید؛

ـ دراین عشق، بمن حق می‌دادید، و برمن تأسی کرده وشرکت می جستید؛ وبر گردن اشتران راهوار، همواره سوار می‌شدید، و به سوی یار می‌شتافتید.

ـ من با مهر تو ـ ای دوست ـ دل خود را دلداری می‌دهم، چرا که جز مهر تو دلنوازی ندارم.

ـ مرا، برتو، آن چنان عشقی است که هر گاه در ستاره بود، از حرکت باز می‌ایستاد واگر در ماه بود، هرگز بکام تیرگیها فرو نمی‌رفت.

ـ وبسا عشق که در کنارش گردنها زده می‌شود، وبسا حقها که برای آن شمشیرهای تیز به گردنها نزدیك می‌شود.

شاعر در قسمتی از قصیده می گوید:

ـ او امامی است که خدا، او را از بهترین سرشت آفریده؛ وبزرگواری که راههای بزرگی بدو ختم می‌شود.

ـ برترین شرف، ازآن اوست. بهترین نقطه‌های نورانی آسمان، بخاطر او است. او ماه است، ودیگر افراد خاندان بزرگوارش، بمنزلهٔ ستارگان.

ـ بوجود اینها، دین خدا در زمین برپا شده، و مذاهب پیروان برگزیدهٔ رسولان ـ صلی الله علیه وآله وعلیهم ـ اعتلا پیدا کرده است.

ـ این عید غدیر، برای تو که عید خود تو است، عید من وهمهٔ هم‌مذهبان من است، مبارك باد.

ـ روزی است که خدا، حق آل پیمبر ﷺ را به آنها داده، و بوجود علی ـ صلوات الله علیه ـ آنرا برپا داشته است ورسول‌الله به مردم خطبه خوانده است.

ـ خدا، دراین روز، خلافت را به سزاواران و شایستگانش سپرده، و بیگانگان را از آن دور داشته است.

ـ واین علی ـ صلوات الله علیه ـ به نص کتاب خدا، امیرالمؤمنین ووصی

پیامبر ﷺ شناخته شده ، واطاعت امرش واجب آمده است .

ـ دوستی پیامبر و ولی و هارون او (جانشین او [1]) ، آن بزرگوار مرد رزمنده وشایسته ، مرا بسنده وکافی است [2] .

شرح حال شاعر

سید ضیاء الدین جعفر فرزند مطهر [3] پسر محمد حسین جرموزی حسنی یمنی است ، که یکی از بزرگان یمن ، و مردی ادیب و نویسنده و شاعر بوده است ، و متوکل پسر منصور او را بر بلاد « عدین » مأمور کرده بود . این مأموریت ، پس از وفات ابوالحسن اسمعیل بن محمد بوده ، و همواره درآن محل فرمانروایی داشته ، تا زمانی که امیرسید فخرالدین عبدالله بن یحیی بن محمد، در اوایل دولت موید پسر متوکل ، بر آنجا مستولی شد . این شاعر ، اشعار زیادی دارد . و از آثار نثری او ، تقریظی است که بر کتاب (سمط اللئالی) تألیف سید اسمعیل محمد یمنی نوشته است . او بسال ۱۰۹۶ در « عدین » وفات یافت . این خلاصه را از « نسمة السحر » ج ۱ آوردیم .

---

۱) اشاره به حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی .

۲) این ابیات درنسمة السحر ج۱ نقل شده، ودر ضمن آن سید ضیاء الدین ابومحمد زید بن حسن یمنی را بمناسبت عید غدیر تهنیت گفته است .

۳) مطهر ، از اعیان وشخصیتهای علمی و ادبی روزگار خود بود ، که بسال ۱۰۷۷ وفات یافته ، و ترجمه‌اش در خلاصة الاثر ج ٤ ص ٤٠٦ آمده ، و در آنجا گوید : « وی فرزندان بزرگواری داشته بنامهای محمد ـ حسن ـ جعفر که پیش از این از آن در کتاب خود ـ نفحة ـ یادکرده‌ام » .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۰

قرن یازدهم

ملا محمد طاهر قمی

سلامت دل، مرا از لغزش نگاهداشت. وشرار دانش، مرا بر کردار شایسته رهبری کرد.

ـ طهارت اصل، مرا به بزرگواری و کرم کشانید. وبه آن مقام کرامتی که از ازل، خدا عنایت فرموده، آشنایم ساخت.

ـ دل من مهر علی (ع) آن شخصیت والا را بر گزیده، واین مهری است که از همان آغاز از وجود مادرم وپاکی او سرچشمه گرفته است، واز این رو در پگاه وشامگاه مادرم را دعا می کنم.

ـ مهر مرتضی علی (ع) همچون نوری، دوستارش را از آفات هرخطایی باز می‌دارد.

ـ من محبت علی (ع) راپیشهٔ خود ساخته‌ام، وهرگز از این مهر، پیوند خود نخواهم گسست، ودوستی او از دل من جدایی پذیر نیست.

ـ او پیمبر را برادر محسوب می‌شود، [۱] وپیشوای من است. گفتارش سند من، وهمهٔ اعمالم، تابع رأی اوست.

ـ من بر حیدری گردن نهاده‌ام، که دارای همهٔ کرامتها و پیشوای هر-

---

۱) در بارهٔ حدیث مؤاخاة پیش از این در جزء ۳ ص ۱۱۲ ـ ۱۲۵ ط ۲ سخن رفته است.

پرهیز کار است اندک آرزو است.

ـ همهٔ زندگانی خود را در محبت خاندان پیامبر ـ صلوات الله علیه وعلیهم ـ مصروف داشته‌ام. وهر کس از این خاندان رو گرداند، من از او روی می گردانم.

ـ علی ﷺ باب علم است[1]، دری که سعادت وپناهگاه همهٔ ما است، هیچ دشواری ما جز با مشکل گشایی او حل نمی‌شود.

ـ هر گاه پیامبر علی را دوست نمی‌داشت، با او در صرف بهترین غذا شرکت نمی‌فرمود[2].

ـ ولایت علی‌مرتضی ﷺ به نص کلام برگزیده‌ترین مخلوقات ﷺ در در سرزمین «خم» برهمه ثابت شده است.

ـ این فرمان پیامبر ﷺ بربالای منبر، آن چنان بود که همهٔ اهل دین ودولت، برآن شهادت دادند.

ـ ودر حدیث «دار»، درآن خانه، پیغمبر در پیش همهٔ نزدیکان، علی ﷺ را به جانشینی خود نصب فرمود. و این نه چیزی است که شوخی بردار باشد، بلکه امر محققی است[3].

ـ امامت، منصب ومأموریتی است که هیچ کس، جزشخص معصوم وپیراسته از گناه ولغزش، نمی‌تواندآنرا احراز کند.

ـ من پیرو آن امامی هستم که در گیتی، عصمت او ثابت شده است، و از

---

۱) اشاره به حدیث شریف «انا مدینة العلم وعلی بابها» که در جلد ششم ص ۸۱ـ ۶۱ ط ۲ به تفصیل درآن مورد سخن گفتیم.

۲) اشاره به حدیث پرندهٔ بریان است که درمسندمناقب ومرسل آن طرق آنرا می آوریم.

۳) در بارهٔ حدیث یوم الدار و نصب علی علیه السلام به جانشینی پیامبر (ص) در آن روز، به جزء ۲ ص ۲۸۹ ـ ۲۷۸ ط ۲ رجوع نمائید.

خطای نادان تبهکار در می گذرد .

ـ آفتاب بخاطر مولی ما ابوالحسن (ع) بر گرداندم شده است ، و جانم فدای علی مرتضی (ع) که برخوردار از چنین معجزهٔ بزرگ است[1] .

خوشا بر آن پیشوایی که در خانهٔ خدا زائیده شد ، و هیچیك از پیامبران را ، این پایگاه نبود ، که در این خانهٔ شریف بدنیا بیاید[2] .

شاعر

ملا محمد طاهر، پسر محمد حسین شیرازی ، که به نجفی وقمی هم معروف است یکی از شاعران برجسته‌ای است که در انواع دانشها دست داشت ؛ و شخصیتی است که از مشایخ روایت محسوب می شود ، و از کسانی است که سلسلهٔ اسانید در اجازات ، بدو می‌پیوندد . او دانش فقه را با فلسفهٔ صحیح عالی همراه دارد ، و کلام مورد وثوق او ، با ادبیات او توام است . فضیلت فراوان را با موعظه‌های بلیغ ونصایح کافی درآمیخته ، وحکمتهای فراوان در کلام خودآورده، واشعار بسیاری که گفته ، همه عقد مروارید را کنار می‌زند . کتابهای تراجم ، مشحون است از توصیف وستایش این شاعر بزرگ صاحب « امل الامل » می‌نویسد ؛ او از شخصیتهای فاضل همروزگار ما است . شخصی عالم و محقق و دقیق نظر ، وفقیهی مورد وثوق ومتکلمی برجسته است ، وبعلاوه محدثی جلیل القدر والاـ مقام محسوب می‌شود . محدث نوری در مستدرك ، او را ستوده و گفته است : عالمی جلیل وشریف، وچشم وچراغ طائفهٔ فقها، ودارای تألیفات بلیغ وسودمند است .

مولانا محمد طاهر از نور الدین علی که پیش ازین‌از او یاد شد[3] (ص ۲۹)

۱) در بارهٔ حدیث رد الشمس ، رجوع کنید : جزء ۳ ص ۱۴۱-۱۲۶ ط ۲ .

۲) در بارهٔ میلاد ومولد مبارکش . رجوع شود جزء ٦ ص ۳۷-۲۱ ط ۲ .

۳) ر . ك . بحار الانوار ۲۵ : ۲٦٤ . مستدرك الوسائل ۳ : ٤۰۹ .

روایت می کند. و علامه مجلسی مطابق اجازهٔ مورخ بسال ۱۰۸۶ [1] و شیخ حر عاملی بنا بنوشته «امل الامل» و شیخ نور الدین اخباری که اجازه‌اش در پشت کتاب الوافی نوشته شده (بنا بر نقل شیخ رازی)، از ملا محمد طاهر قمی روایت می کند، وملا محمد محسن فیض کاشانی نیز، از او اجازهٔ روایت دارد [2].

این شاعر، تألیفات با ارزشی در موضوعات گوناگون دارد، بقرار زیر:

۱ـ عطیه ربانی و هدیهٔ سلیمانی: شرحی است بر «لامیه» که ابیاتی از آنرا ذکر کردیم. ودر این شرح، بخشی از تألیفات خود را نام می‌برد، که‌از آن استفاده کردیم.

این شرح با این ابیات شروع می‌شود:

ای کلام از انتظام نام ذاتت در نظام
وی زشهد شکرین شکرت زبان شیرین بکام

رحمتت عام و سلامت بر روان انبیا
خاصه بر روح محمد باد بر آل عبا

۲ـ تحفة الاخیار و کشف الاسرار، که درشرح قصیده رائیه‌ای که بفارسی در مدح امیرمؤمنان علی علیه السلام سروده، نگاشته است. این قصیده به مونس الابرار موسوم است [3].

۳ـ بهجة الدارین در حکمت، صاحب روضات می گوید: این کتاب را در این اواخر دیده‌ام.

٤ـ رسالة السلامیة در ترک کردن (السلام علیك ایها النبی) در تشهد.

---

۱) اجازات بحار ص ۱٦٤.

۲) المستدرك ۳: ٤۲۱.

۳) متن کامل این قصیده را مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال، در انتهای باب فضایل وشرح حال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورده است.

٥ـ الاربعين در فضايل اميرمؤمنان وامامت امامان معصوم عليهم السلام .

٦ـ الجامع در اصول فقه و دين ، كه آنرا « حجة الاسلام » ناميده است .

٧ـ الفوائد الدينيه در رد فلاسفه وصوفيه .

٨ـ حكمة العارفين في رد شبه المخالفين .

٩ـ تنبيه الراقدين در موعظه ، كه به چاپ رسيده است .

١٠ـ رسالة في خلل الصلوة بزبان فارسي .

١١ـ حق اليقين در شناخت اصول دين .

١٢ـ منهاج العارفين كه درآن رباعيات خود را شرح كرده است .

١٣ـ فرحة الدارين در عدالت .

١٤ـ رساله‌اى در نماز شب .

١٥ـ رساله‌اى در اذكار .

١٦ـ شرح تهذيب الحديث .

١٧ـ رساله‌اى در رضاع .

١٨ـ مفتاح العدالة .

١٩ـ رسالة الجمعه .

٢٠ـ سفينة النجاة .

اين شاعر، شيخ الاسلام وامام جمعه وجماعت شهر شريف قم بوده، وبسال ١٠٩٩ در همانجا وفات يافت ، و در پشت آرامگاه زكريا بن آدم قمي طاب ثراه بخاك سپرده شده است .

از اشعار فارسي‌اوست :

از گفتهٔ مصطفى امام است سه چار ازروى چه گويى كه امام‌است چهار

نشناسي اگر سه چار حق را ناچار خواهى به عذاب ايزدى گشت دچار

* * *

دلیل رفعت شأن علی اگر خواهی ‌ ‌ ‌ به‌این کلام دمی گوش خویشتن می‌دار
چه‌خواست مادرش‌از بهرزادنش جائی ‌ ‌ ‌ درون خانه خاصش بداد جا ستار
پس آن مطهره با احترام داخل شد ‌ ‌ ‌ در آن مقام مقدس بزاد مریم وار
برون چه‌خواست که آیدپس‌ازچهارم‌روز ‌ ‌ ‌ ندا شنید که [نامش برو علی بگذار]
فدای نام چنین زاده‌ای بود جانم ‌ ‌ ‌ چنین امام گزینید یا اولی الابصار

از رباعیات اوست :

ای مانده ز کعبهٔ محبت مهجور ‌ ‌ ‌ افتاده ز راه مهر صد منزل دور
با حب عمر ، دم مزن از مهر نبی ‌ ‌ ‌ کی جمع توان نمود با ظلمت نور

* *

بما رسیده حدیث صحیح مصطفوی ‌ ‌ ‌ که‌هست بعدپیمبر امام هشت‌وچهار
کسی نکرده‌زامت بدین حدیث عمل ‌ ‌ ‌ بغیر پیرو آل و ائمهٔ اطهار

* * *

ای طالب علم دین ز من گیر خبر ‌ ‌ ‌ تاچند دوی دربدر ای خسته‌جگر
خودرا برسان به شهرعلم ای غافل ‌ ‌ ‌ شو داخل آن شهر ، ولیکن از در

* *

نبی چو وارد خم گشت برسرمنبر ‌ ‌ ‌ خلیفه کرد علی را به گفتهٔ جبار
نهاد بر سر او تاج وال من والاه ‌ ‌ ‌ ز امتش بگرفت از برای او قرار
ولیك آنکه به‌بخبخ نمود تهنیتش ‌ ‌ ‌ بکرد از پی اقرار خویشتن انکار
فتاد برسر حارث زغیب سنگ قضا ‌ ‌ ‌ چه گشت‌منکرنص غدیر، آن‌غدار

* *

از رباعیات او :

از دوری راه خویشتن یادی کن ‌ ‌ ‌ آماده ز بهر سفرت زادی کن

از بی کسی مردن خود یاد آور | در ماتم خود نشین و فریادی کن

* *

از دوری راه خویشتن کن یادی | آماز ز بهر سفرت کن زادی
در راه طلب چه خفته‌ای ای غافل | بر خیز که از قافله دور افتادی

* *

برخیز چه خفته‌ای رفیقان رفتند | غافل چه نشسته‌ای عزیزان رفتند
خندان منشین که جمله یاران عزیز | با سوز دل و دیدهٔ گریان رفتند

* *

ای بندهٔ طول امل و حرص و حسد | فردا است که اعضای توازهم ریزد
این سر که زباد نخوت امروز پر است | تا چشم زنی بود پر از خاك لحد

* * *

تا چشم زنی رسیده وقت سفرت | فردا است که درجهان نماند اثرت
بر روی زمین خرام و غفلت تا کی | از زیر زمین مگر نباشد خبرت

* *

از وادی معصیت بیا زود گذر | کاین مرحله راهست بسی خوف و خطر
گویی که کنم توبه پس از پیریها | ازمرگ جوانان مگرت نیست خبر

* *

سالك هوس عالم بالا نکند | پا بند الم ز پای دل وا نکند
هر دل که زیاد مرگ معمور شود | حقد و حسد و حرص دراو جا نکند

* *

خواهی نشود گلشن دل چون بیشه | بر کن تو نهال حرص را از ریشه
برپای درخت امل و حرص و حسد | پیوسته زیاد مرگ می زن تیشه

* *

ای طالب سیم و کیمیای اصغر آموز ز من تو کیمیای اکبر
در بوته یاد مرگ خود را بگداز تا خاک دلت شود طلای احمر

* *

در تقریظ کتابهای چهارگانهٔ اسلامی[1] ابیات زیر را گفته است :

دین را کتب اربعه چون جان باشد این چار چهار رکن ایمان باشد
هنگام جهاد نفس این چار کتاب چار آینهٔ صاحب عرفان باشد

* *

ای آنکه ترا غلط روی عادت و خوست روکن به رهی که منزل رحمت اواست
می‌خوان کتب اربعه کز وی هر سطر راهی است که راست می رود تا در دوست

* * *

---

۱) مراد کتب زیر است :

کافی شیخ ابو جعفر کلینی ـ من لا یحضر الفقیه شیخ ابو جعفر قمی ـ التهذیب والاستبصار شیخ طوسی .

۹۱

قرن یازدهم

قاضی جمال الدین مکی

درگذشته بسال ۱۰۱۲

ـ برای هر توشه و زادی ، چه یاور خوبی هستی . تو بهترین مولای بندگانی .

ـ سوگند بجان من ، که تو بهترین نعمتها و قدرتها را داری ، و پیشوا ویگانهٔ در میان بندگان هستی .

ـ در روز قیامت ، براستی که بر گردن بندگان ، ولایت داری ، ولایتی موروث .

ـ چرا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، در غدیر خم ، ترا به سروری هر مؤمن منقاد بر گزیده است .

ـ هرقومی که از تو اطاعت کرد ، هدایت یافت . وهر نادانی ، در جهالت فرو رفت .

ـ آنگاه پیامبر فرمود: خدایا دوست بداردوست علی‌را، ودشمنش رادشمن بدار .

ـ بردوستارانش رحمت تفضل کن ، ودشمنانش را لعنت ونقمت فرست .

ـ واین چنان شرف بزرگ ، ومجد گرانمایه وافتخاری است، که عظمت دیگر هدایتگران را از بین می‌برد .

ـ تو در اصلاب پاك بودی ، که به معراج بلندترین پایگاه رسیدی ، و در ردهٔ بزرگواران قرار گرفتی ، و از همان هنگام به وحدانیت خدا لبیك گفته واقرار آوردی .

ـ در برابر این مزایایی که نور و روشنایی آن ، شبهای تیره را روشن می کند ، این کدامین مغرور است که با تو برابری تواند کرد ؟

ـ و آن کدام نادان است ، که در عرصهٔ دانشها ، با تو به مسابقه ومقابله برخیزد ؟ چنین کسی ، جز انسان تهی از فهم ، نمی‌تواند باشد .

ـ تو ، در میان هرفضیلتی ، بهترین ، ودر صدر هر کمالی ، صدرنشین هستی .

ـ خاندان تو ، ازمنکران نادان منزه است . و بخیلان را به تبار وخاندان تو راهی نیست .

ـ پس جاوید وپایدار بمان ، که سلامت وقف تست ، و مدح وستایش تو ، چندین برابر ، وروز افزون باد .

نقل از سلافة العصر ص ۱۱۷ ، سلوة الغریب ، که هردو از سید علی خان مدنی است .

در دنبالهٔ شعر فوق باید گفت :

پیش از این ابیات ، شاعر ما نامه‌ای دارد خطاب به شریف اجل امیر نصیر الدین حسین پسر ابراهیم پسر سلام ، که بسال ۱۰۲۳ درطائف وفات یافت ودرمکه مشرفه بخاك سپرده شد . این نامه درنوع خود ، بدیع وجالب است وانشایی بلیغ دارد . گوهر کلماتش به‌سلك کشیده شده ، ومروارید کلامش بخوبی نظم یافته . تمام این نامه ، درسلافة العصر صفحهٔ ۱۱۷ ـ ۱۱۹ آورده شده است . واین امیر نصیر الدین ، همان عموی جد سید علی خان مدنی صاحب « سلافة » می‌باشد ، یعنی برادر سید احمد نظام الدین جد سید علی خان . صاحب « سلافة » در « سلوة الغریب » می‌نویسد : اوامامی فاضل ، ودر علوم عربیت مجتهدی مبرز . وآراسته

به صفت زهد و تقوی و صلاح بود، تا جائی که در باره او گفته‌اند: در زهد وپارسائی وبی اعتنایی به دنیا، به حدی بود که دست به هیچ دینار ودرهمی نزده بود، و هر کاری که در طول روز انجام می‌داد، یادداشت می کرد و شب هنگام آنها را از نظر می گذرانید. هر گاه اعمال شایسته بود، خدا را سپاس می گفت، وچنانچه جز آن بود، استغفار می کرد، واز خداآمرزش می‌خواست. وهیچیك از خدمتکاران را، در حرم تأدیب نمی کرد.

شرح حال شاعر

قاضی جمال الدین پسر محمد پسر حسن پسر دراز مکی، از مردان خوش گفتار وزبان گویای فضیلت‌است. اواز معاریف سخن ومشاهیر شعر، وازبزرگان قضات بود.

سید علی خان در «سلافة العصر» ص ۱۰۷، شرح حال او راآورده، و از وی به نیکی یاد کرده ونوشته است:

او جمال دانش و معرفت، و مردی پرهیزکار بود. سایهٔ علم و کمال را، با طراوت تمام گسترده، و ماه و خورشید فضلش، همه جا را روشن کرده بود. دریایی از علم بود که همواره موج می‌زد. وآوازهٔ دانشش در همه جا پیچیده، ودر هرسرزمینی یاد ونامش گسترده بود.

اخبار علم و کمالش را سواران بهرسو می‌بردند، و آوازهٔ دانشش در هر مکان و سرزمینی طنین می‌افکند. پایهٔ ادب او را هیچ ادیب ماهر نرسیده بود، وهیچ آگاه با فضلی به ژرفای دانشش راه نیافته بود. زیورهای بلاغت، ازحصار استوار سخنش می‌بارید. و در پیشانی براعت و برتری، نشان تفوق او اثر می گذاشت. بهنگام نثر، مروارید برشته کشیده شده، به پایگاه‌آن نمی‌رسید، وگوهر بسلك کشیده، در برابر نظمش بی مقدار بود. حسن خطش، خد وعذار

زیبایان را خوار می‌داشت، و همهٔ جوارح و اندامها بتماشای جمالش حیران می‌شدند. هنگامی که به یمن کوچ کرد، رئیس یمن به احترام او کمر بست، و او را به منصب قضاوت گماشت، و پرتو آمالش آنجا تابیدن گرفت، و چهره و دیدهٔ آرزوهای خوب مردم، همواره بسوی او خیره بود، و همگان از گلهای محاسن ونکوئیهایش، گلچین وبهره گیری می کردند. واین احوال ادامه داشت تا زمانی که روزگار آن امیر سپری شد، و کار یمن به تباهی و نابودی کشید، وشاعر ما هم به سوی زادگاه وخاندان خود باز گشت. وپس از دوران خوشی، دورهٔ اندوه ودرد فرا رسید، چنانکه در بعضی از نوشته‌ها، به این موضوع اشاره کرده است:

«هنگامی که پس از مرگ مرحوم سنان پاشا، به یمن باز گشتم، بعد از تشرف به مجلس قضا در آن سرزمین، اقامت در زادگاه را بر گزیدم. اما یادآوری آن اندیشه‌ها که در گنجینهٔ خاطرم نقش بسته بود، مانع نشد ازاین که کاری اختیار نکنم. لذاکار تدریس را در این شهر محترم پیش گرفتم، ودوباره پس‌از گذشت روزگاری دراین کار دست‌یازیدم. ولکن‌این سرزمین، نمی‌توانست با این کار. پاسخگوی همهٔ نیازها وخواسته‌ها باشد».

از آن پس، همواره در شهر و زادگاه خود اقامت گزید، و زره صبر وشکیبایی‌برتن کرد، تاروزگار زندگانی‌اش بپایان رسید، وبهره‌اش از حیات تمام شد.

پس از این، از سخنان منثور او، حدود سیزده صفحه نقل کرده است، واز اشعار او در صدر کتابی، این ابیات است:

ـ این نظم تست، یا گوهرهایی است که برشته کشیده شده یا اخترانی است که در افق می‌درخشند؟

ـ آیا این کلام تو است، یا سحری است که خرد را واله و شیدا کرده؟

تو گویی که سورهٔ فلق می‌خوانی.

ـ آیا این بیان تو است، یا باده ای که در پیالهٔ آن عکس رخ یار سیه چشمی بآهستگی سخن می گوید؟

ـ تاج هرپادشاهی، از نور کلام تو می‌درخشد. وگردن هر نکو اندامی ازآن شادی می‌بخشد.

ـ گویی باغستانی است که از انواع گل وشکوفه می‌درخشد، و همچون اخترانی تابان، افق راآرایش داده است.

ـ و یا گویی کبوتران بر شاخساران درختان گشن، در پهنه‌های خرمی آواز موزون سرداده‌اند.

ـ رسالهٔ تو، باغهای بهشت را ماند، که از هرپدیدهٔ درخشان وعطر مشك افشانی، درآن فراوان است.

ـ الفهای گفتار و رساله تو، که میل و انحنا دارد، گویی شاخه درخت «بان» است، که با برگهای لطیف خود خم شده است.

ـ همزه‌های آن، بر منابر، چنان بگفتار آمده است که گویی از بالای شاخساران، فریاد نوحه سرداده‌اند.

ـ میمهای سخن تو، همچون دندانهای زیبایی است، که زیبایی لبخند آن راآرایش‌داده، واین دندانها برمرواریدمی‌بالد، وبر گردن نیکوان افتخار می کند.

ـ کاغذ نوشته‌هایت که از پنبه‌است، گویا سپیدی صبح‌است. ومرکب تو همچون دیجوری شب تاریك.

ـ این چه زیبا رساله‌ای است، که معجزه‌ای را ماند، که با بلاغت خود، همهٔ مدعیان سخن را به مسابقه فراخوانده است.

ـ ای پادشاهی که همهٔ آداب نیکورا درخودجمع کرده‌ای، وای پیشوایی

که روشنترین راهها را بما نموده‌ای .

ـ کیست که با آنچه اندیشهٔ تو بقالب بیان ریخته ، معارضه تواند کرد ؟ و کیست که در میدان مسابقه ، بقفای تو برسد ؟

ـ آنجا که محققان عالم در اضطراب و تشویش به سر می‌برند ، این تویی که در میدان علوم و دانشها ظاهر می‌شوی .

ـ درود همهٔ اهل علم بدنبال تو نثار باد ، ای سرور سروران و ای صاحب منطق برا و کوبنده .

ـ همهٔ دانشوران به پایگاهی از ادب که تو رسیده‌ای ، درود می‌فرستند . وپایگاه شرف تو را تصدیق دارند .

ـ آرام باش که دست من ، بجهت تقصیر ، کوتاه وبخیل است . وتو در اوج احسان می‌باشی .

ـ خدای توانا را سپاس ونیایش باد ، که این همتها را در تو نهاد ، وچون تویی را از نطفه هستی بخشید .

ـ کاش می‌دانستم که آیا مثل تورا می‌توان دربین آدمیان یافت؟ نه ، هرگز در میان خلایق نظیر نداری .

ـ من پوزش تقصیر می‌خواهم . اندیشهٔ من کجا تواند گوهرهای ارزنده‌ای را به سلك عبارت کشد ، ودر مدح تو دیبای شایسته‌ای ببافد ؟

ـ همیشه سالم وپایدار بمان ، وبر قلهٔ افتخارات ومکارم ـ آنجا که اسبهای تیز رفتار را پای رفتن ویارای پایکوبی نیست ـ پاینده باش .

* * *

در ابیات زیر ، بعضی از بزرگان عصر خود را ، بجهت کاری که اقتضا کرده خطاب کرده گوید :

ـ اینك آرزو ومقصد ما برآورده ، وهمهٔ اضداد ، دربرابر مجد تو ، منقاد

وفروتن شده است .

ـ آنجا که خشم بگیری ، دلاورانی که از خشم آنها پهلوانان و شیران می‌ترسند ، به سجده‌می‌افتندو به خدا پناه می‌برند .

ـ بزرگی نیاکان تو ، مردمی را که بنیاد عزت و شکوه را استوار داشته بودند ، به ذلت و خواری کشیده‌اند .

ـ اینان همه ـ خواه وناخواه ـ به فرمان تو گردن نهاده، وهمواره مطیع گشته‌اند .

ـ تو در جایگاه چنان بلند و ارجمند قرار داری ، که کسی به بلندای مکارم تو ـ حتی آنجا که در بالش وبستر آرمیده باشی ـ نخواهد رسید .

ـ ترا به هیچ پیش‌آمد وحادثه‌ای اعتنا نیست ، ولو آنکه‌آینده هفت فلك شداد وروزگار باشد .

ـ تو، بی پروا دربه چنگ‌آوردن هر آرمان دشوار وبلندی تلاش‌می‌کنی آرمانی که دگر مردم را بر آن دسترسی نیست .

ـ هر دلاور پهلوان ، جا دارد که در ره این مقصد از جان خود بگذرد ، وبی خوابی‌ها به بینند ، وتن خود را در طبق اخلاص قرار دهد .

ـ هر آنکه بهشت را یابد ، به‌آرزو رسیده ،اما بهشت از بخیلان همواره دوری کند .

ـ درجات بلند ، جز با اخلاق عالی ، به دست نمی‌آید ؛ و جامهٔ سپاس وشکر نعمت را ، جمادات به تن نمی کنند .

ـ تو در گفتار و کردار، بهترین‌مردم ووفا کنندهٔ به پیمان ونکوکارترین فرد هستی .

ـ ای اختر تابانی که به کوشش خود ، به مقام والا رسیده‌ای ، مقامی که به دیگران امکان ندارد .

ـ بین من و آن دوست خود ، یك فرومایه احمقی که کنه‌ها دور سبیل او می‌چرخند ، فاصله انداخته است .

هر گاه یك فرد برجسته‌ای بین‌ما داوری کند، دل‌من قرار و آرام‌می گیرد.

ـ مارقین ، فضیلت علی عليه‌السلام را انکار کردند ، و همین انکار و دشمنانگی ، آنها را به جهنم برد .

ـ وحقا که آزمایش زندگی ، یك سنت قدیمی است ، وخردمندان از آن می گذرند .

ـ و گاهی بیسوادان، زمام امور مردم را به دست می گیرند، اما از وجود سخنوران دانا استفاده می‌شود .

ـ فرمانروایان ما ، خود حیران و نادانند . و شمار ناقصان ، پیوسته روبفزونی است .

ـ این عادت زمانه است که همچو منی را کنار می‌زند ، واین اصلی است که همیشه صادق است .

ـ بر آن کسی که برمن می‌خواهد غلبه کند ، بگو ، و در بین داوران نیز بگو که : این چه آتش افروزی است ؟

ـ وتو می‌خواهی آتش ازچوب آنها بر گیر، یا رهایشان کن، تاکه خاکستر شوند .

ـ دریغاکه‌این روزگار، تفاوتی بین‌احمق نادان وسخنور دانا نمی گذارد.

ـ مادام که توبه‌پاکی درمیان ما هستی ، تحمل این نا گواریها برما آسان ودوستی ما برقرار است .

ونیز گفته است :

ـ از من به آن سرزمینی ـ که فرسنگها دور مانده ـ درود ، و همواره اشکهایم نثار آن خاك باد .

ـ برای من ، بسیار صعب و دشوار است که بین ما ، چنین فاصله‌ای باشد ، چرا که جان وروان من آنجا آرمیده است .

ـ آنگاه که از آن ریگستان بادی برخیزد، وبوی عرار آن دیار ، مشام این افتاده را بنوازد ؛

ـ بیاد شما یاران می‌افتم ، اشك دیدگانم را می‌پوشاند ، ودل شیفته‌ام، از از این دوری ریش است .

ـ سخنم اینست که از عشق خانمانسوز ، شراری در دل دارم ، که هرصبح وشام در سر کشی ورفت‌آمد است .

ـ آیا دوباره روزگار ، آن روزهای پرنعمتی را که در کنار هم ـ بدور از گزند دشمنان ـ متنعم بودیم ، باز می‌گرداند ؟

* * *

شرح حال این شاعر ، در خلاصة الاثر محبی ج ۳ : ۴۲۰ ـ ۴۲۷ دیده می‌شود .

و بنابر آنچه مؤلف سلافة نقل کرده ، پس از تفحص و تحقیق در تاریخ وفات شاعر ، چیزی بدست نیامده ، ظاهراً او بسال ۱۰۱۲ زنده بوده وپس از آن سال هم چندان عمر نیافته است . خدای متعال رحمتش کند .

۹۲

قرن یازدهم

ابو محمد بن شیخ صنعان

نهج البلاغه، باغی پر باران و پر شکوفه است، که انوار خدا را نشان می‌دهد؛

ـ یا حکمت قدسی است، که آینهٔ ذات الهی را در منظر دیدار قرار داده است؛

ـ یا نور معرفتی است که عالمیان را به شاهراه نکو مردان، هدایت می‌کند؛

ـ و یا امواج رحمتی که از دریای علم سر زده، و با فروغ خود موج می‌زند.

ـ واژه واژهٔ خطبه‌هایش، گوئیا مرواریداست که از روی آن، آب معرفتها جاری است.

ـ کلماتش، از صفای بهشتی برق می‌زند، و نور توحید را در خود پیچیده دارد.

ـ این نهج‌البلاغة، گویا چشمهٔ یقین است، که از فراز عرش الهی به جوش آمده است.

ـ حکمتهایش ـ همچون ستارگان ـ پرتو اسرار را به عالمیان پخش می‌کند.

- بیانش پرده‌ها را یکسو زده ، شنوندگان را بصیرت بسزا می‌بخشد .

- در کلمات قصارش ، آنچنان معانی جمع است ، که ترا از کتابها بی‌نیاز می کند .

- الفاظی که سیاهی‌دل را برداشته، وفروغ وسپیدی روز را در دل نشانده است .

- تاریکی رااز معانی آنچنان زدوده ، گوئیا که صبح صادق به خوش‌آمد گویی وتهنیت برخاسته است .

- در میان مدارك اندیشه و تفکر ، از هرمطلب برگزیده‌ای ، تفکری در آن می‌بینم وبرهمهٔ تفکرات برتری دارد .

- سخنوران ازآوردن نظیرآن ناتوانند، چراکه بلاغتش، خود ، حجت وبرهان اقرار بخش است .

- در کلام علی علیه‌السلام که تأمل وپژوهش کنی ، خواهی دید که با کلمات علم‌آفریدگار ، با ما سخن گفته است .

- اوقیانوسی‌است که‌ازامواج‌خروشانش ، سفاین‌علوم‌به‌حرکت درآمده ؛

- ویا سرزمین حاصلخیزی، که زیر پای همه، پهنهٔ پرباران وپربرکتش را گسترده است .

- درآن کتاب، عفو وسماحت را در عین قدرت وتوانائی، همراه یکدیگر می‌بینی .

- در آن کتاب ، قدرتی از سوی پروردگار یگانهٔ توانا تجلی کرده ، وبراه افتاده است .

- قدرتی می‌بینی که اوصاف ونشانه‌هایش مورد عنایت (ممسوس [1]) ذات

---

۱) اشاره به روایتی است که ابونعیم در « حلیةالاولیا » ۱ : ٦٤ آورده که : لاتسبوا علياً فانه ممسوس في ذات الله .

خدا است ، ذاتی که در آثار جلوه می کند .

ـ فروزنده چراغ نور الهی ، و مشکوة هدایت ، وباز کنندۀ در گنجینۀ اسرار است .

ـ علی ﷺ داماد پیامبر ، و اولین کسی است که به پیغمبر ایمان آورد ، وخدا را عبادت کرد ، همچنانکه یگانه داماد بر گزیده پیغمبر نیز بود .

ـ خدای ، دین پیامبرش را بوجود او پایدار کرد ، ونعمتش را بوجود او بر بندگان کامل گردانید [1] .

شرح حال شاعر

ابومحمد پسر شیخ صنعان کسی است که نسخه‌ای از نهج البلاغۀ سید شریف رضی را بخط خود نوشته ، و این نسخه ، در کتابخانۀ مدرسۀ سپهسالار تهران تحت شماره ۳۰۸۵ نگاهداری می‌شود. این نسخه رابسال ۱۰۷۲ به کتابت آورده وبر روی آن این تقریظ را می‌بینیم، که به‌خط ناظم آن ابومحمد است . ومن‌ازتاریخ زندگانی او چیزی نیافتم ، لکن همین شعرش ، نمودار قوت طبع وگرانمایگی شعر اوست ، و نشان می‌دهد که در اشعار ، جودت طبع و در میدان ادب ، تقدم دارد . وآنگهی او در ولایت ومحبت بی‌آلایش به‌امام بزرگوار امیرمؤمنان‌علی ﷺ ، یك نمونۀ برجسته بود .

---

۱) اشاره به آیۀ شریفه : اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ،که درروز غدیر نازل شد ، ر ك : جزء اول ص ۲۳۰ ـ ۲۳۸ ط ۲ .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شاعران غدیر

در قرن دوازدهم

۹۳

شیخ حر عاملی

متولد سال ۱۰۳۳ و درگذشته بسال ۱۱۰۴

ـ آنجا که پیامبران به تو توسل می کنند، اوصیا چگونه به عظمت تو تو می‌رسند؟

ـ مردم، جز پیامبر ودو سبط بزرگوار وبا سعادت و گرانمایه‌اش، پناهی ندارند.

ـ آدم، آنگاه که پس ازمسرت به سختی گرفتار شد. از شما پناه خواست.

ـ و آن روزی بود که در زمین تنها و بیکس ماند، و بانویش حوا از او دور شد.

ـ از این رویداد، بسی پشیمان و بسیار محزون، ناله و گریه سر داد.

ـ در آن هنگام، آدم ازسوی پروردگار کلمه‌هایی دریافت. واین کلمه‌ها ـ که نام شما خاندان بود ـ او را شرافت وعزت بخشید[1].

ـ بلافاصله دعای آدم مستجاب گردید، که اگر یاد ونام شما نبود، دعایش به استجابت نمی‌رسید.

---

۱) اشاره به آیه شریفه: فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه. این کلمه‌ها، اسماء خمسهٔ طیبه بوده که از جانب پروردگار به او رسید، ر ک: جزء ۷ ص ۲۹۹ ط.

ـ سپس یعقوب ، از بلا و ابتلای خود به شما پناه‌آورد ، و بلا از او بر طرف شد .

ـ وبوجود شما بود که پیراهن یوسف داده شد ، وبینایی خود را بازیافت، ونعمتها براو تمام گشت .

ـ ابراهیم خلیل ، نام شما را برزبان داشت ، وبه شما توسل کرد وبا خدا نیایش کرد .آنجا که گروه کافران او را درآتش افکندند ، و آتش بر پیکر او گزند نرساند .

ـ آیا ممکن بود که ابراهیم ـ از پس آنکه برشما توسل کرد ـ موردستم واقع شود ؟

ـ یونس درسختی ونوح درطغیان آب، برشما پناه‌آورده وبنام شما استغاثه کردند .

ـ ایوب نیز ، بنام شما اهلبیت توسل کرد ، و بدیها را از خود بر طرف نمود .

شگفتا ، این چه بزرگی و مناعتی است ، که دشمنان و دوستان آنرا نقل کرده‌اند !

ـ علی علیه السلام مجد وشکوهی دارد، که ثریا وجوزاـ باآن بلندی‌که دارند ـ پائینتر از او قرار گرفته‌اند .

ـ او مظهر فضل وعصمت ووفاداری و کمال ومهربانی وحیا است .

ـ هر گونه گفتار و نوشتاری که برای شما باشد ، به مقامی می‌رسد ، که هیچ قلمی مقام‌آن را نمی‌تواند وصف کند .

ـ آن حروفی که مقام عالی (علیا) از آن پدیدآمده، همانا «ع»و«ل»و«ی» است که نام علی علیه السلام است .

ـ محمد وعلی ـ صلی‌الله علیهما وآلهما ـ نوری هستند، که‌آدم را دربزرگی

پرتو افکنده است .

ـ خدای ، هرجا که بزرگی و نورانیتی است . در کنار آن پیمانی از آنها گرفته (پیمان دوستی وولایت) .

ـ کدامین افتخار ، با این فخر برابری می‌تواند کند ، که همهٔ انبیا علیهم السلام بولای این خاندان علیهم السلام دل سپرده‌اند ؟

ـ هرمنافقی با نشان دشمنی خاندان علی ـ علیه وعلیهم السلام ـ شناخته می‌شود ، همان دشمنی که در دل دارد .

ـ بجان خودم سوگند ، که از اول روزگار ، این سعادت بر هیچ اهل بصیرتی مخفی نبوده است .

ـ مادرش او را پاك زائید ، و در ولادت او هیچ پلیدی و آلودگی نبوده است .

ـ در داخل کعبهٔ شریفه ، تا کنون هیچ زنی از انسانها وارد نشده است .

ـ از وجود علی علیه السلام نوری تابید ، و زمین و همهٔ اکناف آن و آسمان را فرا گرفت .

ـ تولد علی علیه السلام همچون برادرش صلی الله علیه و آله . دین خدا را ، شادمانی ومسرتی بزرگ بخشید .

ـ شگفتا ! این چه مبارك مولودی است، که از چهره‌اش بهجت وشادمانی جلوه می کند !

ـ پس برمادرش فاطمه سعد این گرامی مولود فرخنده باد ، فرخندگی بی پایان .

ـ بلکه این فرخندگی ، بی هیچ شکی اختصاص به دین اسلام دارد .

ودر ادامهٔ این ابیات چنین گوید :

ـ و در باره علی ، از پیامبر ـ صلی الله علیهما و آلهما ـ اخبار و نصوصی

بما رسیده ، که قابل احصاء‌شمارش نیست .

ـ در آن نصها و سخنان ـ چنانکه علما نوشته‌اند ـ فرموده که علی علیه السلام ولی ووصی ووارث من است .

ـ شما آیا می‌پندارید . که از مال انبیاء کسی از نزدیکانش ارث نمی‌برد ؟

ـ اینك به بینید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که او را به پیشوایی ورهبری قبول دارد ، علی علیه السلام مولا و پیشوای اوست . پس در این خصوص ، هر شك وجدالی را رها باید کرد .

ـ و پس ازآن دعایی فرمود ، که کاملا مستجاب بود . و همهٔ اخبار بتواتر این را ذکر کرده‌اند .

وباز در این قصیده گفته است :

ـ ای علی پسر ابوطالب ! در میان مردم ، بزرگیها وبزرگواریها بوجود تو ختم می‌شود .

ـ وهمچنین اوج کمال وسروری ومجد وافتخار را ، در وجود تو می‌توان جست ؛

ـ مردم اگر بدیدهٔ بصیرت بنگرند، وبدانند پس از برادر پاك وبزرگوار وامنیت ، هدایت بدست تو سپرده شده است .

ـ با سفارشهایی که او (پیغمبر) از جانب خدا بمردم کرده ، ولایت تو بر مردم واجب گردید .

گوش شنوای دشمنان کجا است ، تا برتو اقتدا کنند ؟

ـ وانگهی ای علی ،آن ولایتی که روز غدیر پیمبر بتأکید معرفی کرد، آیا جز برای تو بود ؟

ـآن روز که پیغمبر رحلت فرمود ، تو پیشوای مردم بودی، واز ناظران هیچ کس بپایهٔ تو نمی‌رسید .

(تمام این قصیده، ۴۵۳ بیت است).

* * *

وباز قصاید زیر در مدح علی علیه السلام از او بجای مانده است، قصایدی‌که صدر وعجز ابیات‌آن، هردو با یکی از حروف هجاآراسته می‌شود، و۲۹ قصیده بدین منوال از او بیادگار مانده، که هرقصیده ۲۹ بیت دارد، واین قصاید رابه «مهور الحور» موسوم داشته که همه در مدح امیرمؤمنان علیه السلام است:

ـ مهر ودوستی، علی علیه السلام را است. وهیچ کسی نیست، که با برادری او بجز علی علیه السلام از ستم رهایت کند.

ـ و بهنگام مرگ دوستان، اوست که حاضر می‌شود، و بی حضور او دوستدارانش طعم مرگ را نمی‌چشند.

در ادامهٔ ابیات به این بیتها می‌رسد:

پروردگار عالمیان، دلهای ما را به مهر کسی هدایت کرده، که اگر او نبود، هرگز مخلوقات را نمی‌آفرید.

ـ او یگانه گوهری است، که به برترین مقامات پیامبران، جز او کسی نرسیده است.

ـ اوهلالی بود که رشد یافت، واندك اندك ـ همچون ماه چهارده شبه ـ با چهرهٔ خود، آفاق کرامت وبزرگواری را درخشان ساخت.

ـ این دو وجود گرامی ـ یعنی محمد وآن نخستین‌کسی‌که نخست بارفرمان او را لبیك گفت، صلی الله علیهما وآلهما ـ علت آفرینش‌اند.

ـ اختران آسمان، اوج گرفتند، تا مگر به آستان او برسند. سرانجام در فرودین مرحله. از خانهٔ او قرار گرفتند!

ـ آیا بهترین پیامبران، کسی جز او را بمقام کمال و برادری خویش برگزید؟

ـ آیا جز اورا در روز غدیر به جانشینی خود در میان خلق بر گزیدند.

ـ این ، هدایت آشکاری است که فرمود : پیشوای شما علی است ، پیشوای هر کسی که مرا به رهبری پذیرفته است .

ـ آنجا بود که وحی به پیغمبر رسید، که این امر را بمردم برسان و نترس وخداوند ترا از هرچه بیم آن داری ، نگاه می‌دارد [۱] .

ـ وآنجا بود که پیامبر خدا ، بخشی از فضیلت خود را نشان ساخت. وآن چیزی را که از بیم دشمنان مخفی داشته بود ،آشکار کرد .

ـ باز از قصاید مجهول الطرفین (قصایدی که حروف اول و آخر ابیات آنها ،همانند است) ابیات زیر نقل می‌شود .

ـ من مهر و ولای علی علیه‌السلام را در دل نهان داشته‌ام ، اما زیباتر از کتمان عشق آنست که ازآن پرده بر گیرم ، وآنرا فاش کنم .

ـ زنان دلربایی قصد پیکار ما دارند ، ومی‌خواهند از ما دل ربایند ، اما ما بامحبت یگانه وعشق جاوید خود شرك نمی‌ورزیم ، ومهر دلبر دیگر نمی گزینیم.

ـ چه خونها که از گروه دلاوران ما در راه حفظ مودت و مهر او ریخته شده است .

ودر ضمن این ابیات گوید:

ـ کرامات سرور من ، وصی پیامبر و فرزندانش ـ علیه و علیهم السلام ـ آنچنان جلوه گر است ، که هیچ شك کننده‌ای ، نمی‌تواندآنرا بپوشاند .

ـ سخن نبی مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ما حجت است . و آیا برتر و بالاتر از کلام پیامبر ، در شرع حجتی هست ؟

---

۱) مستفاد از آیه شریفه : یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین (سوره مائده ۷۱) .

ـ سخن پیامبر در روز غدیر، که فرمود: علی، مولی هر فردی است، برای همه بسنده وکافی است. پس چگونه می‌توان آنرا از یاد برد؟

ـ وهمچنانکه درقرآن کریم آمده: جز اوولی ورهبری برمؤمنان نیست. وپس ازآن، دیگر چه جای شك وتردید است![1].

اختران فضیلت مرتضی علی علیه السلام که برتابیدن گیرد، همهٔ آفاق را با پرتو خود فرا می گیرد، وهمه جا می‌درخشد.

باز از این شخصیت، اشعاری است که «محبوکة الطرفین» است، بقرار زیر:

ـ مرا از دیدار نکو رویان و خوبرویان بی ارزش رها کن، چراکه من مرجعی دگر دارم.

ـ جسم و جان مرا، با لاغری و هجران شکنجه دادند، و همواره سیل اشکها از دیده‌ام جاری کرده‌ام.

تاآنکه می گوید:

همهٔ فضایل رادر اوج وبلندای برتری، برخود اختصاص داده است، وبرتر از همه است.

ـ در شگفتم از کسی که در فضیلت او شك می کند، در حالی که خبر واقعه الغدیر ونص این خبر، هرشکی‌را دفع کرده است.

ـ پیامبر در برابر مردم پیمان بست که وای بر کسی که منکر فضایل وضایع کنندهٔ حق او باشد.

۱) انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون / ۶۰ مائده.

ـ آنجا که فضایل علی عليه‌السلام را بشمار آورند، هر توانای دانایی، از شمارش واحصای آن ناتوان ، وانگشت حسرت بدندان می‌ماند .

شرح حال شاعر

محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد حسین پسر عبدالسلام پسر عبدالمطلب پسر علی پسر عبدالرسول پسر جعفر پسر عبدربه پسر عبدالله پسر مرتضی پسر صدر ـ الدین پسر نورالدین پسر مصدق پسر حجازی پسر عبدالواحد پسر میرزا شمس الدین پسر میرزا حبیب الله پسر علی پسر معصوم پسر موسی پسر جعفر پسر حسن پسر فخر الدین پسر عبدالسلام پسر حسین پسر نور الدین پسر محمد پسر علی پسر یوسف پسر مرتضی پسر حجازی پسر محمد پسر باکیر پسر حر ریاحی که در رکاب حسین بن علی عليه‌السلام فرزند شهید پیامبر در روز عاشورا بشهادت رسید.

این حر شهید ، که عصر روز عاشورا در کنار امام بزرگوارمان به شهادت رسید ، مؤسس شرافت بزرگی در میان خاندان مکرم خود گردید ، خاندانی که بزرگان دین و اساطین مذهب و استادان سخن و پیشوایان تفکر و نوابغ سخنوری و نویسندگی و فقهای ماهر وائمه حدیث و حاملان فضل و ادب وسرایندگان شعر را در خود جمع کرده است . ودر این میان ، شیخ حر ـ که مورد بررسی ما است ـ ازهمهٔ این بزرگان مشهورتر است، که آثارش، هرگز از یاد نمی‌رود و زمانه کسی چنو فاضل را تقدیم بشریت نکرد ، و همیشه آثار و نعمتهای جاویدانش در بین همهٔ امت اسلامی اثر گذاشته است .

از مهمترین آثار او ، کتاب « وسائل الشیعه » را با آن مجلدات ضخیمی که دارد ، نام می‌بریم ، که پیوسته گردونهٔ آسیاب شریعت است ، که از مآخذ یگانهٔ علمای دین است. وهرگاه کتاب بزرگ ومهم مستدرك شیخ حجت نوری[1]

---

۱) شرح حال او در این کتاب آمده است .

را در جنب این کتاب قرار دهیم، باید تعبیر «دو اقیانوسی که بهم رسیده‌اند» را باآنها بدهیم [1]. و هیچ‌فقیهی نیست که پیش از دادن فتوا، به این دو کتاب مراجعه نکند.

آری این اهل نظر و استنباط هستند، که اسانید این دو کتاب را همواره پیش روی دارند، وشما در کتب معاجم، هیچ شرح احوالی از شیخ حر نمی‌خوانید، مگر آنکه با عبارات تکریم و احترام کتاب وسائل الشیعهٔ وی مواجه می‌شوید، چنانکه برادرش علامهٔ صالح در تقریظ او چه نیکو سروده است:

ـ این کتابی‌است که در دین، مقام بس شامخ دارد. ودیگر کتب واخبار در جنب او، در مراتب فرودین قرار دارند.

ـ مانند آفتاب، در فضای دلها نور هدایت می‌پاشد. و از دیدگان ما، حجابها را یکسو می‌راند.

ـ این صراط هدایتی است، که رهرو آن هرگز گمراه نمی‌شود، بلکه برمراتب خود می‌افزاید.

ـ هرگاه این دین‌ما حق است، براستی‌که این‌کتاب مورد تبعیت‌ومراجعه علماءِ ووسیله رسیدن به‌درجات بالا است.

پس این شیخ بزرگوار، بر تاج روزگار همچون گوهری می‌درخشد، وبرپیشانی فضیلت همچو نوری پرتو می‌افشاند. هرچه در کنه آثار او فرو روی از هرمایه‌ای بهره می گیری، وهر هنری‌را می‌شناسی. عبارتهای مدح وستایش، از توصیف او ناتوان است، گوئیا که پیکر رسای علم و تبلور کامل ادب است، کمال بارز در شخصیت او نمایان است. از آثار او، یکی تدوین احادیث ائمه اهل بیت علیهم‌السلام است، که در مجلدات بسیاری فراهم‌آمده، وتألیفاتش در اثبات

---

۱) مرج البحرین یلتقیان.

امامت و نشر فضائل و ستایش اهل بیت علیهم السلام، و در گردآوری احکام و حکم و جمع و تدوین اشعاری که در مدح آنان آمده می باشد. و همواره در بوته مدح اهلبیت علیهم السلام، بهترین گوهرها را می ریخته، و بیهوده نیست که کتابهای استوارش، نام او را جاوید نگاه داشته‌اند. اینک کتابهای او، ذیلا یاد می شود:

۱ـ دیوان اشعار، که به بیست هزار بیت درمدح پیامبر و امامان بزرگوار علیهم السلام بالغ می گردد.

۲ـ کشف التعمیه فی حکم التسمیه در حکم چگونگی نام بردن امام منتظر ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ.

۳ـ نزهة الاسماع فی حکم الاجماع در نماز جمعه.

٤ـ هدایة الهدایة، در واجب و حرام و نصهایی که بدان آمده.

٥ـ رساله‌ای که در آن هزار حدیث در رد صوفیه آمده است.

٦ـ امل الامل در علماء جبل عامل و گروهی دیگر از علما.

۷ـ اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات در دو جلد بر بیست هزار حدیث شامل می شود[۱].

۸ـ تحریر وسائل الشیعه و تحبیر وسائل الشریعة، در این کتاب، کتاب وسائل خود را شرح کرده است.

۹ـ هدایة الامة الی احکام الائمه ـ سه جلد که برگزیده‌هایی از وسایل است.

۱۰ـ منظومه‌ای در تاریخ پیامبر و ائمه ـ صلوات الله علیه و علیهم ـ.

۱۱ـ فهرست وسائل الشیعه که بنام «من لایحضره الامام» نامیده است.

۱۲ـ الصحیفة الثانیة: از دعاهای امام علی بن حسین علیهما السلام.

---

۱) این کتاب اخیراً با تعلیقات و کوشش حجة الاسلام و المسلمین ابوطالب تجلیل تبریزی در قم به چاپ رسیده است.

۱۳ـ الفصول المهمة فی اصول الائمه علیهم السلام.

۱۴ـ الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة.

۱۵ـ الجواهر السنیه در احادیث قدسی.

۱۶ـ تنزیه المعصوم عن السهو والنسیان.

۱۷ـ الفوائد الطوسیه، شامل حدود ده رساله.

۱۸ـ العربیة العلویة واللغة المرویه.

۱۹ـ رساله‌ای در احوال صحابه.

۲۰ـ رساله‌ای در تواتر قرآن.

۲۱ـ رساله‌ای در خلق کافر.

۲۲ـ منظومه‌ای در میراثها.

۲۳ـ منظومه‌ای در زکوة.

۲۴ـ منظومه‌ای در هندسه.

۲۵ـ رساله‌ای در رجال.

شیخ حر عاملی، علوم را در پیش پدرش حسن بن علی متوفای ۱۰۶۲، وعمویش شیخ محمد علی بن علی متوفای سال ۱۰۸۱، جد مادریش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی، شیخ زین الدین بن محمد بن حسن صاحب معالم، شیخ حسین ظهیری ودیگران خوانده است.

از ابو عبدالله حسین پسر حسن پسر یونس عاملی [۱] و علامهٔ مجلسی اجازه روایت دارد [۲]، این علامهٔ مجلسی ـ بنابر آنچه در اجازه خود ذکر کرده ـ آخرین کسی است که به او اجازهٔ روایت داد.

---

۱) این اجازه را بسال ۱۰۵۱ دارد و بنا بقول اجازات بحار ص ۱۶۰. این اولین کسی است که باو اجازه داده است.

۲) اجازه در بحار ۲۵ : ۱۵۹ مورخ سال ۱۰۸۵ ذکر شده.

واما کسانی که از او اجازه روایت گرفته‌اند، عبارتند از :

ـ شیخ محمد فاضل پسر محمد مهدی مشهدی [1] .

ـ سید نور الدین پسر سید نعمت الله جزایری مطابق اجازه مورخ بسال ۱۰۹۸ .

ـ شیخ محمود بن عبدالسلام بحرانی . این اجازه در مستدرك ۳ : ۳۹۰ موجود است .

شیخ حر در روستای «مشغر» [2] در شب جمعه ۸ رجب سال ۱۰۳۳ متولد گردید . ودر خانه‌ای که ریشه درچهل سال سابقه دارد ، سکونت گزید . و از آنجا ، دوبار به حج مشرف شد . آنگاه مسافرتی به عراق کرد، وامامانی را که در آن کشور مدفونند ـ صلوات الله علیهم ـ زیارت نمود . سپس او را زیارت امام ابوالحسن رضا عليه السلام نصیب شده ودر مشهد مقدس سکونت کرد . و در مدت اقامت در مشهد . دوباره به حج مشرف شد ، و بارگاه ائمه عراق را هم دو بار زیارت کرد . در مقام شیخ الاسلامی و منصب قضاوت یافت . تا در بیست و یکم ماه رمضان سال ۱۱۰٤ وفات یافت ، و در صحن عتیق شریف امام رضا عليه السلام جنب مدرسهٔ میرزا جعفر به خاك سپرده شد . قبرش در مشهد ، معروف ومورد زیارت همگان است . خداوند روحش را شاد ومزارش را نورانی فرماید .

ازاشعار او ، شعری است که از چهار جانب (صدر وعجز وعروض وابتدا) محبوكة الاطراف (از هرچهار جهت بیك حرف آمده) است :

ـ هرگاه در وصف ومدح ، از اسراف می‌ترسی ، پس بیا به مدح و نعمت پیشوا ورهبر نیکوکاران بپرداز .

ـ آن کسی را مدح بگو ، که مایهٔ افتخار خاندان هاشم و مناف است ،

---

۱) سال ۱۰۸۵ ، اجازات بحار ص ۱۵۸ .

۲) یکی از روستاهای عامل .

وفضایلش از هزاران هزار در گذشته است .

ـ مدح کسانی را بگزین ، که دانششان ، هرمجهولی را برطرف می کند وبرهمه‌کافی است وفضایلشان ، از همهٔ بزرگان فراتر است .

ـ برهمهٔ مردم ، از پا برهنگان و کفشپوشان همه برتری دارند . و این چیزی است که دشمنان هم اعتراف می کنند .

ـ این شعر را از من بپذیر ، شعری که حصاری بسته دارد (از هرطرف با یك حرف خوانده می‌شود) و شگفتا که هیچ شاعر قافیه پردازی ، نمی‌تواند نظیرآن را بگوید .

واز اشعار او این بیتها است :

ـ بسا اشخاص توانا ودانا ، که در زندگی امیدی جز به خدا نداشته‌اند .

ـ واز این جهت است که رزق و روزی‌شان را ، فقط خدا ـ از جایی که به حساب نمی‌آورند ـ رسانیده است .

وباز از اوست :

ـ نکورویانی‌که خال‌چهره‌شان، همچون نوری‌که ازحجراسودمی‌درخشد نور افشانی می کند .

ـ همچون کعبهٔ زیبایی هستند ، که جامهٔ آراسته ابریشمی وعسجدی بر-اندام دارند .

ـ همه ، مفتون جمال اویند ، حتی امام جماعت هرروستا ، ومسجد .

ـ نه تنها جاهلان در جمال او واله و حیرانند ، بلکه بسا عالمان بزرگ که در کمال او سرگردانند .

وابیات زیر از اوست :

ـ درمراحل دین وایمان، به مراحل پائینتر قانع مباش ، بلکه راه عبادت خدا را پیش بگیر .

ـ در جهاد با نفس کوشش کن، و در کسب رضای خدا، منتهای تلاش را بخرج بده.

و در مدح عترت پاك پیامبر ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ گفته است:

ـ کمتر در مقام مفاخره با دیگرانند، زیرا هرگز طلا درمقام فخرفروشی به خزف برنمی‌آید.

ـ من این عبارت را که «امامان ما از فلانی وفلانی بهترند»، نارسا ونوعی عار می‌دانم.

ـ سبقت و فضیلت ایشان، بر بکر و عمرو، گویی چنانست که کسی اسب تیز رفتار وجوادی را بر خر برتری داده.

ـ من در توصیف و سخنوری، قدرت و تسلطی بیش از اندازه دارم، که بین همگان معروف است.

ـ لکن هنگامی که وصف کمترین مقام آن بزرگواران را می‌خواهم به بیان آورم، در خود توان ویارائی نمی‌بینم.

و نیز قصیده‌ای دارد بالغ بر هشتاد بیت، خالی از حرف الف که در مدح عترت طاهره علیهم السلام سروده است، که ابیات زیر از آن نقل می‌شود:

ـ پیشوا وولی امر من علی علیه السلام است. من هر کجا که باشم، یار ومخلص بلکه چاکر چاکر او هستم.

ـ سوگند بجانم، که در تمام زندگانی‌ام مهراو را، وسپس محبت خاندان وفرزندانش را در سینه دارم.

ـ ایشان خون دل من، وآرزو و ذخیرۀ اعمال من هستند ودل من بهدایت ایشان به رشد وصواب نائل شده است.

ـ بزرگان این خاندان، آفتاب منابرند. و کودکانشان در گهواره، خورشید سان تابانند.

ـ دلاورانشان چون شیر دربیشه، وهر کریم وبخشنده که در این‌خاندان هست ، مانند بارانی است که برزمینهای خشك می‌رسند .

ـ من کوشش خود را در مدح مهذب وبلیغ این خاندان بکار بردم ، واین تلاش برای من بسنده وکافی است .

ـ من دراین چکامه کوشیدم حرف مقدم الفبا را (الف) را از شعرم بپیرایم چرا که می‌خواهم مجد یگانهٔ اینها را بسلك نظم درآورم :

ودر ضمن قصیده‌ای گفته است :

ـ من آزاده‌ای هستم ، لکن همچون‌احوال کسی که زن جوان نکورویی از اوآرام وقرار را گرفته ، ویا کنیز کانی که از احرار دل ربوده‌اند .

ـ من نیز شیفته و بیقرار مجد وزیبایی و کمال اهل بیت پیامبرم ﷺ که‌آرام جان را از دل من گرفته است .

رجوع شود به : امل الامل ٤٤٨، واجازات بحار ۱۲٦، ۱۵۸، ۱۵۹، سلافة العصر ۳٦۷ ، لؤلؤة البحرین ، روضات الجنات ٥٤٤ ، مستدرك الوسائل ۳ : ۳۹۰ سفینة البحار ۱ : ۲٤۲ ، الفوائد الرضویه ۲ : ٤۷۳ ، شهداء الفضیلة ۲۱۰ ، و در این کتاب ، شرح حال جمعی از شخصیتهای این خاندان مکرم و علماء بزرگ اهل بیت حر ذکر شده است .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۴

قرن دوازدهم

شیخ احمد بلادی

ـ آنگاه که ازمیان ماههای درخشندهٔ دوستان می گذری، یاران راندا بده.

ـ چقدر این ماهها پرتو افکنده و تیرگیها را زدوده‌اند، و همواره ماه وجودشان در پرتو افشانی بوده است.

ـ سرزمینهای پست وبلند وخانه‌ها، با این پرتوها آشنایی دیرین دارند.

ـ یارانی که در عرصهٔ کربلا غریب مانده‌اند، پس برخیز وبراین بهترین زیارت شوندگان، سلامی نثار کن.

ـ چقدر گرامی و باکرامت است آن خاك پاکی که پروردگار، آن را در حد اعلا مطهر گردانیده است.

ـ ای خاك مقدسی که همهٔ سرزمینهای مجاور آن، از عطر مشك و عبیر آن، عطرآگین شده است.

ـ ای خاك مقدسی که بسیار مردم، برخاك قبرهای آن بوسه زده‌اند.

ـ آن خاکی که پیکر پاك حسین ؑ را در بر گرفته، وکسانی را که بنی امیه خونشان را در رکاب حضرتش برزمین ریختند، درآن مدفون‌اند.

ـ اسلام را به کناری نهاده، و شیطان را در تدبیرهای خود مورد اطاعت قرار داده‌اند.

ـ اسبان گمراهی وتباهی را زین کرده، ومقدمان را پس زده، و واپس‌ماندگان را پیش انداخته‌اند.

ـ آن پیمانهائی را که پیش از آن بسته بودند، به فراموشی سپرده و متن گفتار وسفارش پیمبر را نادیده گرفتند.

ـ اینان چه مردانی، از مردم لعنت زده‌ای هستند، که پیام غدیر بر آنها بسنده نبوده است.

ـ چه مردم زشت و نابکاری بودند آن گروهی که ستم روا داشتند، و از دین حق کناره گرفتند، ودر تبهکاری بسرعت پیش رفتند.

شرح حال شاعر

شیخ احمد پسر حاجی بلادی، دانشمندی فاضل و ادیب، و از شاعران ستایشگر اهل بیت عليهم السلام است. مراثی فراوانی از او بجای مانده، و گفته‌اندکه هزار قصیده در رثای حسین بن علی ـ صلوات الله علیهما ـ شهید کربلا دارد که در دو جلد تدوین کرده است. شیخ لطف الله جد حفصی، بخشی از حسینیه‌های این شاعر را در مجموعه‌ای فراهم کرده، که نسخه‌هایی از آنرا که بخط خودش هست بدست آوردیم ونمونه‌ای که ذکر کردیم، از آن مجموعه بر گزیدیم. او در علم تاریخ هم تسلطی دارد، و از اجداد صاحب «انوارالبدرین» می‌باشد، وشرح حالش در کتاب مذکور آمده، وازآن کتاب استفاده می‌شود که در اوایل قرن دوازدهم وفات یافته است.

قرن دوازدهم

شمس الادب یمنی

ـ آنگاه که با سواران ، از میان قبیلهٔ طی می گذرید ، از دل من که از مهر ودوستی پیچیده شده ، احوالی بپرسید .

ـ وگرنه بپرسید که آواز حدی خوانان اشتران ، که شبانگاهان حرکت می کنند ، بکجا رسیده است ؟

ـ هرگاه آن شاخهٔ درختان و تیر حوادث نبود ، تیر ابروان او این مایه قساوت روا نمی‌داشت .

ـ بجان پدرت سوگند ، من نه دلباختهٔ هند ، و نه ستایشگر و غزلگوی زنان هستم .

ـ آنجا که پیکرها انسانهای ناموزون باشند ، هرگز نمی‌توان به زیبا اندام دلربا پیکری رسید .

ـ من همواره بیاد آن زیبا پیکر شب زنده‌داری می کنم ، و آرمان بزرگی را پی گیری می کنم .

ـ من هرگز دلباخته وعاشق لهو ولعب نخواهم بود ، چراکه من خودرا از لهو وناشایسته کنار کشیده‌ام .

ـ گلهای‌زیبای باغها ، دیدگان مرا خیره نکرده ، ولو آنکه گلهای شاداب وبا طراوتی باشند .

پس از این بیتها چنین ادامه داده است :

ـ آنگاه که برق آسمانی، شمشیر خود را از غلاف بیرون کشد، من آنرا درآبدانها و گودالهای بسیار نیکو سراغ می گیرم.

و این گودال و آبدان، گودال اشکهای من است، که همچون دریایی، از کثرت غم جاری است.

ـ غدیری که یاد آن برای من بسی زیبا و خوش است، چرا که شوق وعشق کسی را در دل زنده می کند، که هر تشنه‌ای را سیراب می کند.

ـ غدیری که پیامبر برگزیدهٔ خداوند ﷺ در آن، لباس ولایت را بر-اندام علی علیه السلام پوشانید.

ـ در میان همهٔ مردم، پیامبر بپاخاست، ودر ضمن خطابه‌ای علی علیه السلام را وصی خود نامید.

ـ فرمود که در میان شما حدیثی را بیادگار می‌نهم، که گروهی آنرا پشت سر نهاده وفراموش می کنند.

ـ از اهل سقیفه، جوانمردی دیده نمی‌شود که از کشتن فرزندان او مبرا باشد.

ـ آنان سبب ریختن خون زید و یحیی وآنکسی هستند که مشتاقانه قدم به میدان گذاشت.

ـ هرگاه این شمشیر ستم، از جانب آنها کشیده نمی‌شد، دیگر گنهکاری نمی‌ماند.

ـ گنهکاری که امید میرود پدر امام حسن و حسین علیهما السلام در حوض کوثر او را سیراب بکند، ولی آنان همه ازاین امید محرومند.

ـ در آن هنگام که در روز محشر بیایی شفیع واقعی، او خواهد بود[1].

۱) این بخش را از «نسمة السحر» ج ۱ گرفتیم، که در آن مؤید بالله محمد پسر متوکل یمنی را مدح‌کرده است.

شخصیت شاعر

سید بزرگوار، شمس الادب، احمد پسر احمد بن محمد حسنی انسی[1]، یکی از بزرگان یمن، واز ادبا وفضلای آن سرزمین است. احوال او، آنچنان که بود ادامه نیافت تازمانی که امام المهدی لدین الله بر او خشم گرفت و دستور داد که او را به «زیلع» ببرند («زیلع» جزیره‌ای در مرز حبشه است) وی در آنجا زندانی بود، تا در سال ۱۱۱۹ همانجا درگذشت.



۱) بیان این کلمه در شرح حال پدرش سید احمد پیش از این گذشت.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۶

قرن دوازدهم

سید علی خان مدنی

متولد ۱۰۵۲ متوفی ۱۱۲۰

ـ «امیمه»، در شب سیزده ذیحجه، همچون ماه عالمتاب یا برتر ورخشانتر از آن، نمایان شد.

ـ وارد منی شد، تا رمی جمره کند، اما دلها را سنگباران کرد.

ـ اوره طاعت جست تا ثوابی کسب کند، آیا کشتن مهمانان خدا اجر دارد؟

ـ اگر خواسته بود پاداشی کسب کند، بداند که با این حج انواع گناه ووزر اندوخته است.

ـ نگاهها‌یش، حجاج را ـ همچنانکه حاجیان قربانی می کنند ـ به کشتن داد.

ـ او تیر نگاه می‌اندازد، و چه می‌داند که با این تیرها چه خونها ریخته است.

ـ به خدا پناه می‌برم، از مهر زیبا رخی، که بردل، تیری می‌زند که خود نمی‌داند.

ـ سپید اندام با پای سفید، دختری که با کره است.

ـ پنداری که این مایهٔ آرامش و نشاط است. واو سرگرم کنندهٔ انسان.

نه بخدای بیت وحجر الاسود ، که چنین نیست .

ـ آرمان دل من با دل او ، و شیوهٔ تفکر من با او تفاوت دارد ، و چگونه بیاد او می‌تواند آرام گیرد ؟

ـ هر گاه به او شکوهٔ خویش ببرم ، من از اندوه ، هجران گریه می‌کنم ، واو با رو گردانی خنده می‌زند .

ـ من بااینهمه نعمت فراوان ، احساس ذل فقیری می کنم ، واو خود را در عز توانگری می‌پندارد .

ـ مهر ودوستی او ، درمن پوستی باقی نگذاشته ، وتنها ناله وعشق خانمانسوز از او بجای می‌ماند .

ـ هرچه اورایادمی کنم ، آتش عشقم آب دیده را می‌افزاید ، هرچند که آب ، آتش را فرو می نشاند .

ـ بنابراین ، باید اذعان داشت آنکه در پی زن زیبا ودلربا است ، همواره گمراه است . و لو که با مأموران شب زنده‌دار و شمشیرهای براق ، حمایت ونگهبانی شود .

ـ من چنین عاشق بیقرار را ، که از روی نادانی در پی نکو رویان است ، سرزنش می کنم . واو را ، از اینکه از هجران گلرخان سخن گوید ، نهی می‌کنم .

ـ هر گاه ازچنین عشقی جان بسلامت ببرم ، خوشحال وخوشوقت می‌شوم وتو گویی همواره به ملامت آن وادار می‌شوم .

ـ دوستی ومحبتی که من بر گزیده‌ام ، هر گز برعشاق دروغ نمی‌ورزد ، واز فحش وناسزای فریفتگی و گمراهی بدور است .

ـ هیهات که من در این عشق و دلدادگی ، دروغ و حیله‌ای ببینم ، چرا که این مهر من برعلی علیه‌السلام آن پاکمرد عالم منسوب است .

ـ او پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بهترین خلایق است ، که بمقام والای افتخار

در همهٔ مجامع رسیده است .

ـ او داماد پیغمبر وهمسر دختر پیامبر (ص) ودر آشکار و نهان، امین سر اوست .

ـ هر گاه دشمنان ، مقام والای او را بخواهند انکار کنند ، آیات قرآنی مقام والای او را گواهی می‌دهند .

ـ جنگهای حنین و احد و بدر ، همه کوششهای او را بزرگ می‌دارند ، واز آن سپاس می گویند .

ـ مقام والای علی (ع) رااز خیبر بپرس آنجاکه حضرتش به عرصهٔ کارزار آمد که این ، بهترین شناخت و آگاهی را دربارهٔ آن گرامی بتو خواهد داد .

ـ چه کسی ، در خیبر را ، بیك دست درهم کوبید ، وآن را از جای کند وبدور انداخت ؟

ـ از نزول سوره براءت بپرس ، که چه کسی آنرا از ابوبکر گرفت و به علی (ع) سپرد ؟

ـ وآنگاه که پیغمبر (ص) برای او غذای طیور خواست ، بی هیچ مانعی برای او آماده شد؟

ـ آفتاب که غروب می کرد ، بخاطر او بر گشت، تا او نماز عصر رابجای آورد .

ـ او کسی است ، که در شرایطی که گردنکشان وقوم کفار ، بقصد کشتار پیامبر جمع شده بودند ، در رختخواب پیمبر خوابید .

ـ وآن شب خوفناك را ، در فراش پیمبر به روز آورد ، بی آنکه واهمه وترسی بخود راه بدهد .

ـ او را کعبه می‌شناسد ، چرا که بتها را از فرازهای آن شکسته و بدور انداخته است .

ـ کسی که پیامبر ـ بهترین آدمیان ـ ﷺ او را گرفت و بلند کرد، تا علی بتها را فرو بیاورد.

ـ و آنجا که مردم، در بیابان سوزان. از تشنگی هلاك می‌شدند (شب بدر)، سیرابشان کرد.

ـ چه‌کسی سنگ بزرگ را تکان داد، وبکناری زد، وچشمهٔ آب از زیر آن جاری شد[1].

ـ چه کسی با ناکثین[2] جنگید و با مادرشان «عایشه» بی هیچ مانعی به‌نبرد برخاست؟

ـ وچه کسی با قاسطین‌مبارزه کرد، با قومی که فریب معاویه فرزند هند، ویار ودمسازش عمرو بن عاص را خورده، به گمراهی افتاده بودند؟[3].

ـ کسی‌که سپاهیان اینها را به چنان مصیبت وفلاکتی نشانید، که سرانجام با انواع حیله ومکر، از دست او نجات یافتند.

ـ واو کسی‌است که با مارقین درافتاد، وخونشان را مباح دانست،وجز ده نفر ازآنها، از چنگش خلاص نشدند[4].

ـ امیرمؤمنان علی‌ـ صلوات‌الله علیه ـ درغدیر خم، به بزرگترین افتخار ـ یعنی مقام ولایت امر ـ نائل گردید.

ـ ونیز مباهلهٔ پیمبر را با او، وبا همسر ودو فرزندش ﷺ درمیان مردم

---

۱) کتاب صفین نصر بن مزاحم واقعه راکه در جنگ صفین بر راه شام رخ داده،نقل کرده‌است.«ازافاضات استاد محترم جناب‌آقای دکتر شهیدی»

۲) ناکثین اهل وقعه جمل‌که در مدینه باعلی بیعت‌کردند ودر بصره عهد خود شکستند وبه جنگ با وی برخاستند وعایشه هم در این جنگل سوار برهودجی شرکت داشت.

۳) قاسطین‌آن دسته از اهل صفین‌که در صف معاویه بودند.

٤) مارقن: اصحاب نهروان (لغت نامه دهخدا).

یاد بیاور.

ـ و آیهٔ مباهله را بخوان که او و خاندانش را پیغمبر از خود شمرده،[۱] وعبارت «انفسنا» و«انفسکم» در حق ایشان است، واین افتخار تا پایان روزگار کافی است.

ـ بر چنین مفاخر ومکارم افتخار باد، نه به پیمانه‌های لبریز از شیروباده[۲].

و در دیوان خطی ـ که از او باقی است ـ در مدح امام امیر مؤمنان علی علیه‌السلام گفته است:

ـ ای امیر مؤمنان! جانم فدای تو باد، ما، در شناخت مقام والای تو، در شگفتیم.

ـ نیکبخت آنانکه ولا ومهر تو را بر گزیدند ورستگار شدند. و بدبخت کسانی که با تو دشمنی ورزیدند ونومید گشتند.

ـ هر گاه مردم می‌دانستند تو کیستی، همه در برابر تو بیمحابا به سجده می‌افتادند.

ـ هر گاه پردهٔ اسرار برداشته شود، تو نشانهٔ قدرت خدا هستی. وهر گاه حجابها یکسو رود، تو وجه خدا هستی.

ـ تو ازدیدگان انسانها مخفی‌مانده‌ای. لکن آفتابی هستی که هیچ‌ابری، نمی‌تواند رخ ترا بپوشاند.

ـ هر گاه کور نابینایی، سپیده دم نورانی را برنمی‌تابد و نمی‌بیند، این عیب متوجه سپیده دمان نیست.

ـ در این رازی نهان بوده، که محمّد، پیمبر مستطاب صلی‌الله‌علیه‌وآله ترا «ابوتراب» لقب داده.

---

۱) آیه مباهله = سورهٔ آل عمران آیهٔ ٦١.

۲) ابیاتی منتخب از قصیده‌ای ٦١ بیتی که از دیوان خطی شاعر نقل کردیم.

ـ این بدان جهت بوده، که هر که بر روی خاك است، دل به مهر تو آکنده و تو علت این انتسابی .

ـ هر گاه تو نبودی، نه زمین آفریده می شد و نه آسمان پدید می آمد .

ـ در روز قیامت ، آنکه مورد عقاب قرار گیرد، بجهت دشمنی تو ؛ و آنکه پاداش و ثواب می‌بیند، همه به جهت پیروی تست .

ـ بفضل تو ، تورات موسی وانجیل فرزند مریم علیه‌السلام روشن شده است .

ـ عجب از مردمی که باتو دشمنی ورزیده، ودعوت دشمنان ترا پذیرفتند.

ـ آیا این گمراهان ، از صراط حق ، عمداً روی برتافتند ، یا راه صواب وحقیقت بر آنها پوشیده بوده است ؟

ـ یا اینکه اینان، در چیزی که شك بردار نیست ، شك ورزیده‌اند ؟ و آیا می‌توان حق را که بی پرده نمایان شده ، انکار کرد ؟

ـ و آیا پس از غدیر خم، دیگری غیر تو درخلافت پیمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نصیب و حقی دارد ؟

ـ و آیا پیمبر ، ترا پیشوا و مولای آنها قرار نداد ، و همه گردنها بموافقت این فرمان فرو نیامدند ؟

ـ و هیچ هاشمی که تبار برگزیده داشت ، سرپیچی نکرد .

ـ کسانی از قبایل تیم بن مره یا عدی ، حضورشان وغیبتشان یکی است [1] .

ـ چراکه اگر از روی شقاوت ، حق ترا انکار کردند ، با این افراد که عقاب بر مردم نازل نمی‌شود .

ـ بسا عقلای این طایفه که نادانی ورزیده‌اند ، و تو در آن میان ، همچون ماه نور فشانی می کنی ، وسگان عوعو می کنند .

---

۱) اشاره به خلیفهٔ اول ودوم است .

شاعر

صدر الدین سید علی خان مدنی شیرازی پسر نظام الدین احمد بن محمد معصوم است، که او هم پسر احمد نظام الدین پسر ابراهیم پسر سلام پسر مسعود عماد الدین پسر محمد صدر الدین پسر منصور غیاث الدین پسر محمد صدر الدین پسر ابراهیم شرف الله پسر محمد صدر الدین پسر اسحق عز الدین پسر علی ضیاء الدین پسر عربشاه فخرالدین پسر امیر عز الدین ابومکارم، پسر امیر خطیر الدین پسر حسن شرف الدین ابوعلی پسر حسین ابی‌جعفر عزیزی پسر علی ابوسعید نصیبینی پسر زید اعثم[1] ابو ابراهیم، پسر علی پسر حسین (ابو شجاع زاهد) پسر (محمد) ابی‌جعفر پسر علی پسر حسین پسر جعفر ابو عبدالله پسر احمد نصیر الدین سکین نقیب پسر جعفر ابوعبدالله شاعر، پسر محمد ابی جعفر پسر محمد پسر زید شهید، که پسر امام سجاد زین العابدین علیه‌السلام است[2].

از خاندان محترمی است که همه به علم و شرافت وسیادت منسوب بوده‌اند. از درختی پاک که ریشه در خاک و شاخه در اوج آسمان دارد، وهمواره میوه‌هایش را تقدیم می کند، شاخه‌های این درخت علم و فضیلت، در همهٔ اقطار دنیا، از عراق و حجاز و ایران کشیده است و تا امروز از میوه های رسیدهٔ آن استفاده می‌شود، که بینندگان از ثمرات آن خوشوقت و بهره‌مند می‌شوند. نخستین کسی که از رجال این خاندان به شیراز آمد، علی ابوسعید نصیبینی است. واول کسی که شیراز را از این خاندان بقصد زیارت حج ترک کرد، سید محمد معصوم بوده، که

---

۱) در شرح صحیفه ص ۱۷، «اعشم» آمده.

۲) انساب را ازکتاب «سلوة الغریب» تألیف خود سید علی خان نقل کرده، بعلاوه چیزهایی از مصادر دیگر که با این نثر مشخص شده. آوردیم. وچنانکه ملاحظه می کنید، در حلقات سند در شرح صحیفهٔ سعید علی خان افتادگیها وجود دارد.

البته این پسر از انتقال عمو وپدر زنش امیر نصیر الدین حسین به مکه بوده ، بنا برآنچه در سلوة الغریب صاحب این ترجمه حال آمده است .

شاعر مورد بررسی ما، صدر الدین، از ذخایر روزگار ونیکان عالم است. او از افراد برجستهٔ این روزگار ، وکسی است که در هرفنی دارد ، و در هر فضیلتی پرچمدار بود . برهمهٔ امت اسلام شایسته است، که به مثل چنین شخصیتی افتخار کند، بخصوص شیعه که به فضل باهر وسیادت وشرف والا ومجد ریشه‌دار او، باید مباهات کند، وبر آثار براعت ونبوغ او شناخت کافی داشته باشد. براستی که هرگاه درهر کتابی که پروردهٔ قلم اویا هرشعری که ساختهٔ قریحه‌او باشد، انگشت بگذاری و تأمل کنی ، ناگزیر به بی همتایی و پیشوایی او در هرعلمی اعتراف خواهی کرد . درهر کتابی که حاصل قلم اوست ، مطالعه کنی ، می‌بینی که برهان این ادعاکاملا روشن است . ودیگر نیازی به‌آوردن دلایل و مقالات نیست . اینك نام‌آثار او :

۱ـ ریاض‌السالکین درشرح صحیفهٔ کامله سجادیه،کتاب ارزشمندواستواری است ، که دانش از هرجای‌آن لبریز ، وفضیلت از میان دو جلدش نمایان است. وهرگاه نگاهی به‌این کتاب بیندازی، خواهی دید که گنجینه‌های دانش وادب از هرطرف درگشوده ، ومطالب ونکات علمی سربسته‌ای را شامل است، که هیچ دانشمند بزرگی جز مؤلف بزرگوار جلیل این کتاب ، به آن دسترسی نداشته است .

۲ـ نغمة الاغان فی عشرة الاخوان . قصیده‌ای است که شیخ ما صاحب « حدائق » در « کشکول » ـ که در هند چاپ شده ـ همهٔ‌آن راآورده است .

۳ـ رساله‌ای در سلسلهٔ آباء ، که در آن پنج حدیث مسلسل را در باره نیاکان خود شرح کرده است . سال تألیف این رساله ، ۱۱۰۹ می‌باشد .

۴ـ سلوة الغریب و اسوة الادیب،این کتاب را در بارهٔ مسافرت خود به

حیدرآباد نوشته است .

۵ـ انوار الربیع فی انواع البدیع در شرح قصیدهٔ بدیعیهٔ خود نگاشته است .

۶ـ الکلم الطیب والغیب الصیب در دعاهای مأثور .

۷ـ الحدائق الندیة در شرح صمدیهٔ شیخ بهائی .

۸ـ ملحقات السلافة که لبریز از ادبیات وظرافتها است .

۹ـ هم چنین دو شرح بر صمدیه دارد که یکی متوسط و دیگری کوچک وخلاصه است .

۱۰ـ رساله‌ای در بارهٔ غلطهای فیروزآبادی در قاموس .

۱۱ـ موضح الرشاد فی شرح الارشاد در نحو .

۱۲ـ سلافة العصر ، در محاسن وشخصیتهای عصر خودش .

۱۳ـ الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعة .

۱۴ـ التذکرة فی الفوائد النادرة .

۱۵ـ المخلاة فی المحاضرات .

۱۶ـ الزهرة فی النحو .

۱۷ـ الطراز فی اللغة .

۱۸ـ دیوان اشعار. وبعلاوه اشعار زیادی داردکه در دیوان مشهورش گرد نیامده ، از جمله مخمسی است که درآن میمیهٔ شرف الدین بوصیری [1] راکه به برده معروف است تضمین واقتضا کرده ، که مخمس نخستین آن این است .

ـ ای شب زنده‌داری که ستارگان را در میان تاریکی نگهبانی می کنی، واز فرط عشق ودردمندی اندام لاغر داری .

---

۱) ابوعبدالله محمد بن سعیدکه بسال ۶۰۸ متولد ودر سال ۶۹۷/۶/٤ وفات یافته است .

ـ آیا بیاد یاران و همسایگان در وادی « ذی سلم » چنین اشکبار هستی ؟ واشك خود را که از دیده جاری است ، باخون دل درآمیخته‌ای ؟ [1].

این دانشمند ، از بزرگان دین و سرآمدان فضیلت کسب علم کرده ، و استادی او در علوم متنوع ، دلیل بر کثرت مشایخ او در اخذ و روایت است . او از استاد خود: شیخ جعفر پسر کمال الدین بحرانی متوفای ۱۰۹۱ [2] و از والد معظم خود نظام الدین احمد ، واز علامهٔ مجلسی صاحب بحار با اجازه‌ای که از او دریافت کرده است روایت می کند و خود علامهٔ مجلسی نیز از او روایت می کند . وهم چنین از شیخ فخرالدین محمد پسر شیخ حسن صاحب « معالم ، پسر شهید ثانی متوفای سال ۱۱۰٤ روایت می کند .

اما کسانی که از او روایت می کنند می‌توان از سیدامیرمحمدحسین امیر محمد صالح خاتون‌آبادی متوفای ۱۱۵۱ و شیخ باقر پسر ملا محمد حسین مکی ـ برطبق اجازهٔ بکیرهٔ سید جزایری ـ یاد کرد .

تولد و رشد او :

سید علی خان مدنی ، درشب پانزدهم جمادی الاولی سال ۱۰۵۲ درمدینهٔ منوره متولد و مشغول کسب دانش شد ، تا اینکه در سال ۱۰۶۸ به حیدرآباد هند مهاجرت کرد ، ودرآنجا بسال ۱۰۸۱ بود که تألیف «سلافة العصر» راشروع کرد . او در هندوستان ، بنا بنوشتهٔ معاصرش در نسمة البحر ، ٤۸ سال اقامت کرده است . وی در این مدت ، تحت سرپرستی پدر بزرگوارش بود ، تا سال ۱۰۸۶ که پدرش وفات یافته است [3] . آنگاه به دستگاه برهان پور ، در نزد سلطان

۱) « تخمیس قصیدة البردة » به اهتمام آقای علی محدث ، در سال ۱۳۶۳ توسط بنیاد بعثت چاپ ومنتشر شده است .

۲) شیخ بحرانی صاحب « حدائق » تاریخ وفات او را ۱۰۸۸ نوشته است .

۳) شیخ نوری در مستدرك چنین نوشته : (۱۰۶۶) . و اشتباه و تصحیفی در آن صورت گرفته است .

اورنگ زیب منتقل شده، واو را رئیس ۱۳۰۰ نظامی وپهلوان کرده ولقب «خان» داده است. وهنگامی که سلطان به شهر «احمد نگر» می‌رفته، او را فرمانروای «اورنگ آباد» کرده، که مدتی در آنجا اقامت داشته است. سپس او را والی لاهور و توابع آن کرده، و سرانجام سالها سرپرست دیوان «برهان پور» بوده است. در سال ۱۱۱٤، در ارتش پادشاه هند بوده وپس از آن، از مقام خوداستعفا کرده، وبه حج وزیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شده است. در روزگارسلطان حسین وارد اصفهان شده (بسال ۱۱۱۷)، وسالها در آنجا اقامت کرده، سپس به شیراز برگشته، و در آنجا رحل اقامت افکنده است. در شیراز، بکار زعامت وتدریس وافادهٔ علمی اشتغال ورزیده، ودر ذی القعده سال ۱۱۲۰ در شیراز وفات کرده، و در حرم شاه چراغ احمد بن امام موسی بن جعفر ـ سلام الله علیه ـ در کنار جدش غیاث‌الدین منصور، بانی مدرسه منصوریه، بخاک سپرده شده‌است.

صاحب «ریاض العلما» وفات او را بسال ۱۱۱۸ نوشته، لکن در «سفینة البحار» سال۱۱۱۹، ودرآداب اللغة، ۱۱۰٤ آمده است. اماتاریخی که استادان‌ما پذیرفته‌اند، سال ۱۱۲۰ می‌باشد، چرا که سید علی خان، خودش تاریخ آمدن به اصفهان را سال ۱۱۱۷ نوشته، و شیخ علی حزین درتذکرهٔ خود می‌نویسد که سالها او را در اصفهان درک کرده است.

شرح حال این دانشمند را، می‌توان در مآخذ زیر بدست آورد: امل الامل، ریاض العلماء، نسمة السحر ج ۲، تذکرهٔ شیخ علی حزین و هم چنین «سوانح» او، نشوة السلافة ابن بشارة، ریاض الجنة زنوزی، تتمیم امل الامل نوشتهٔ سیدابن شبانة، نجوم‌السماء ص ۱۷٦[1]، روضات الجنات ص٤۱۲، المستدرک

۱) این کتاب، اخیراً همراه با رساله «نبراس النور والضیاء فی ترجمة مؤلف نجوم السماء» بقلم‌آیة الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی دام ظله العالی به طبع رسیده است. کتابخانه بصیرتی قم.

۳ : ۳۸٦ سفينة البحار ۲ : ۲٤٥ ، معجم المطبوعات ص ۲٤٤ آداب اللغة العربيه ۳ : ۲۸۵ ، مجلة المرشد العراقي ۱۹۷:۱ ودر بسیاری از شماره‌های مجله المرشد بخشی از اشعار او انتشار یافته است .

از اشعار برجستهٔ شاعر ما «مدنی» ، شعری است که بهنگام ورودبه نجف اشرف ـ هنگامی که باجمعی‌ازحجاج بیت‌الله الحرام مشرف می‌شد ـ ، در مدح امیرمؤمنان علیه‌السلام سروده است :

ـ ای دوست ! اینجا مشهد مقدسی است که چشمها و جانها ، بوجود آن روشن می‌شود .

ـ این جا نجف اشرف سرزمینی است که بزرگان وشخصیتهای‌آن، برای ماآشنایند .

ـ در این سرزمین ، قبهٔ بیضا ، پرتو افشانی می کند ، که از نور مسرت‌آن تاریکیها زدوده می‌شود .

ـ این جا ، محضر قدسی است که مسجد اقصی و بیت المقدس به فضیلت آن نمی‌رسند .

ـ در اینجا کسی فرود آمده که هر کس بدیدارش بیاید ، مقامش از فلك اطلس برتر می‌شود .

ـ کوهها بلند واختران و سیارات‌آسمان ،آرزو دارند که سنگریزه‌های این خاك مقدس می‌بودند .

ـ شخصیتهای‌بزرگ عالم، برقدمهای ما،که درآستانش به سعی وگامزنی پرداخته‌اند ، رشك می‌برند .

ـ ای دوست ، در این سرزمین درنگ کن ، و بوسه برخاکش زن ، چرا که این سرزمین پاك مقدسی است .

ـ اینجا درنگ کن وبگو درود وسلام برآن امامی که اصل وتبارش همه

مطهر بوده‌اند.

ـ خلیفهٔ خدای بزرگ در روی زمین، که از پرتوش نور خدا می‌درخشد.

ـ شخص پیامبر مصطفی احمد و دامادش و پیشوای بزرگمردان ـ صلوات‌الله علیهما و آلهما.

ـ شبهای ما بنور گرامیش تابان، و روزهای ما از فروغش رخشان است.

ـ برخدا و آیه‌هایش، که آدمیان را هدایت می کند و در حیرانی فرو نمی‌برد، سوگند می‌خورم.

ـ براستی که علی بن ابی طالب ﷺ: منار دین الهی است، که هرگز خاموش نمی‌شود.

ـ و خدای او را بمانند فهرست و دفتری قرار داده، که روشنگر کتابش باشد.

ـ او بچنان دانشهایی احاطه دارد، که بلیا و هرمس، دسترسی بدان نداشتند[1].

ـ هرگاه او نبود، نه آسمان و زمین، و نه نعمت و فلاکت آفریده نمی‌شد.

ـ نه خدای بخشاینده آدم رامی بخشود، و نه یونس را از کام ماهی می‌رهانید.

ـ این امیر مؤمنان، و کسی است که قوانین و شرایع الهی را نگهبانی می کند.

ـ حجت خدا است. نورش چون فروغ صبحگاهی، رو در فزایش است و کاستی نمی گیرد.

---

۱) هرامسه سه نفر بودند هرمس اول که عربها ادریس گویند و عبرانیها اخنوخ و او اولین مدرس کتب و بررسی کنندهٔ علوم است، وخدا صحائفی بروی نازل کرده. هرمس دوم بعد از طوفان آمده که در طب و فلسفه استاد بود. هرمس سوم نیز، پس از طوفان آمده، ودر مصر سکونت کرده، طبیب وفیلسوف ودانشمند بود.

ـ بخدا سوگند که مقام او را، جز کسی که در گمراهی سخت سرنگون است، انکار نمی کند.

ـ او بدون هیچ واهمه‌ای حقیقت را فاش می کند، آنجا که خطیبان توانا از ذکر، حق دم فرو می‌بندند.

ـ آنجا که پهلوان کارزار، گام در آوردگاه نهد، اسبان و مور و مگس جنگی، چه‌کاری از پیش توانند برد؟

ـ بهنگام رزم، جامهٔ او لباس تقوا است، نه کلاه آراسته و طیلسان خز وابریشم.

ـ او در جامهٔ پرنیانی تقوا حرکت می کند، جامه‌ای که دیبا و ابریشم را به رشك می‌آورد.

ـ ای برگزیدهٔ خدا، که ناطق و بی زبان به نعمت وجودش سپاس می گویند.

ـ اینك این بندهٔ تو، با پروا از گناهانش، بامیدعفو بتوپناه‌آورده‌است.

ـ دریا و خشکی را زیر پای گذاشته، و در این راه هیچ با کی بخود راه نداده، وبا هیچ چیز انس وآرام نداشته است.

ـ گاه بر کشتیهای شناور درآب آرمیده و گاه براشتران خرامان‌در بیابان سوار شده؛

ـ ودراین بیابانها، خار هر گیاهی‌را، چون‌نرگس‌وریحان پنداشته است؛

ـ تا سرانجام با دلی آکنده از امید، بدرگاه تو رسیده است. و آنکه بردر تو بیاید، نومید نمی‌شود.

ـ ای مولای امت، ترا می‌خوانم، ویقین دارم که دعایم بی‌اثر نخواهدماند.

ـ مرا از حوادث روزگار، که پیوسته تنم را رنجور می‌دارند، نجات بده.

ـ هرگاه امیدی که بتو دارم در دل نبود، هیچ مجلس سرور وجایگاهی برایم نشاط بخش نمی‌شد.

ـ درود خدا، توسط سید و سروری بر تو باد که پیروانش در هر دو سرای زیانکار نخواهد بود.

ـ درود خدا بر تو، تا آن هنگام که هزار دستان درباغ وراغ نغمه سرایی می کنند، وشاخساران در جنبش‌اند.

سخن شاعر مورد ترجمه در نسب و تبار خویش

در «سلوة الغریب» گفته است: فایده در ذکر شجرهٔ نسب ما بطور مختصر به‌آن می‌پردازم، و آن اینکه در پشت جلد کتابی از کتابهای پدرم، بخط سید صدر الدین محمد واعظ پسر منصور غیاث الدین پسر محمد صدر الدین پسر منصور غیاث الدین ـ که جد ما بوده است ـ چنین خواندم که: ابوالحسن و ابو زید علی بن محمد خطیب حمانی [۱] پسر جعفر ابی عبدالله شاعر، یکی از اجداد ما بود. گفته که او جد من است. و او را در نسب خود وارد کرده، و هم چنین گفته است: من صدر الدین محمد واعظ پسر ناصر الشریعه منصور پسر محمد صدر الدین پسر منصور غیاث الدین و او پسر محمد پسر ابراهیم پسر محمد پسر اسحق پسر علی پسر عربشاه پسر امیر اتبه پسر امیری پسر حسن پسر حسین عزیزی پسر علی نصیبینی، و او پسر زید اعثم پسر علی (که مورد ترجمه ما است) یعنی حمانی پسر محمد بن جعفر پسر محمد ابن محمد پسر زید شهید پسرعلی بن ابیطالب علیهم‌السلام است.

این متن سخن اوست، و من می گویم: این علی بن محمد حمانی، وارد در نسب ما نیست، بلکه نسب او نیز به زید شهید منتهی می‌شود. او همان علی‌پسر محمد خطیب پسر جعفر پسر عبدالله شاعر است، که یکی از اجداد ما وپسر محمد بن محمد پسر زید شهید بوده است.

علت اینکه سید صدر الدین، در این اشتباه وخطا افتاده اینست که برخی

۱) شرح حال این شخص در جزء سوم ص ۵۷ ـ ۶۹ ط ۲ آمده است.

اسمها تشابه دارند، زیرا جعفر جد سید علی حمانی مذکور است، که صدر الدین، او را پسر احمد سکین (ابن احمد) پنداشته، در حالی که او (ابواحمد) سکین بوده، که او را با پسرش اشتباه گرفته، چرا که نام پسر او نیز ـ بطوری که در نسبنامه ذکر شده ـ جعفر بوده. وبدین ترتیب آشکار می‌شود که محمد پسر زید شهید بوده، و او کوچکترین فرزندان پدر بوده است، زیرا پدرش چندین پسر داشته که از آن جمله محمد پسرش، وجلوتر از او ابوعبدالله جعفر شاعر، و پشت سر ابو عبدالله جعفر از میان سه پسر، محمد خطیب بوده، که همان پدر سید حمانی است. واحمد سکین، جد ما وقاسم.

بنابراین سیدعلی حمانی، برادر زاده احمد سکین است نه نوهٔ او، واحمد سکین عموی اوست نه جد او.

هم چنین سید صدر الدین، سید علی حمانی را در نسب خود داخل کرده، و از سلسلهٔ نسب خود، ابوالحسن علی را که در میان ابو جعفر محمد و جعفر بن احمد سکین قرار دارد، انداخته است. واین غلط فاحشی است، که مدت زمانی براین گذشته وهیچ یك از اجداد ما به آن آگاهی و توجه پیدا نکرده‌اند.

۹۷

قرن دوازدهم

شیخ عبدالرضا مقری کاظمی

درگذشته بسال ۱۹۲۰

ـ پیامبران ، از درك مقام تو بازمانده‌اند ، وافتخار تو ، به اوصیا نیزدامن گسترده است .

ـ از ستایش پیمبران که بگذریم، این خدا است که مقام ترا تکریم‌کرده وچه نیکو بزرگداشتی .

ـ هرگاه جز آیهٔ تطهیر در حق شما خاندان نیامده بود ، در شکوه شما همین‌کافی بود .

ـ تو نوری بودی ، زمانی که هنوز آدم از خاك وآب نیافریده شده بود .

ـ معجزهٔ موسی ، وعصا وید بیضا ، در وجود تو تحقق پیدا کرده و تو عین‌ـ الیقین هستی ؛

ـ آنجا که موسی از جانب طور ، نورآتش ودرخشش آن را احساس کرد.

ـ وروح قدسی‌که به یاری عیسی برخاست، واو مردگان را زنده‌می‌کرد.

ـ ترا مقامی است، که هرگاه تو نبودی، خدای‌به یکانکی ستایش‌نمی‌شد ومردم هیچگاه هدایت نمی‌یافتند .

شاعر ، در ادامهٔ این ابیات ، چنین گفته است :

ـ آنان ، حق علی را که در روز غدیر خم به رعایت آن مأمور شدند ،

وهمه شاهد بودند ، ضایع کردند.

ـ از زبان روح الامین، از جانب خدای تعالی ، که همهٔ نعمتها وقدرتها از او است ، خطاب آمد :

ـ ای پیامبر ، علی را به مردم معرفی کن. هر گاه این مهم را انجام ندهی رسالت خود را ادا نکرده‌ای ، وخدای ، ترا از گزند دشمنان نگاه می‌دارد .

ـ پس از آنکه همه شادباش وتهنیت گفتند ، و اظهار داشتند که ای علی ، تو رهبر مائی ، واین ولایت درست است ؛

ـ ونص آیه قرآنی رسید ، که (الیوم اکملت لکم دینکم : امروز دین را برشما کامل کردم) ، وبراستی این امر ثابت شد .

ـ آنگاه گفتند که : پیغمبر وصیتی درباره جانشین نکرده ، واین افترایی بود که از جانب دشمنان عنوان شد .

ـ و روایت : « هر کسی بمیرد و وصیت نکند ، به مرگ جاهلیت مرده است » .

ـ وای بر آنان ، برپیامبر خدا نسبت جهل داده ، و از او بدروغ چیزی نقل کردند که نفرموده است .

ـ ما مسلمانان ، دیگر در جواب یهود چه خواهیم گفت ، هر گاه که با ما در مقام احتجاج برآیند ؟آیا شرم نمی کنید ؟

ـ موسی ، در میان قوم خود وصیت کرد ورفت ، وآیا پیمبر وصیت‌نکرده وجانشین خود معین نکرده می‌رود ؟

ـ آنجا که گفت : خدایا، هارون را برای من در میان قوم خلیفه وجانشین قرار بده ، چرا که با جانشینان ، مردم به سعادت می‌رسند .

ـ پس آیا پیامبر ما ، قوم خود را بی سرپرست رها کرده است ؟ این حرف یاوه وهذیان است .

ـ او بر همهٔ مؤمنان ، مهربان ؛ وراهنمای همگان بود .

ـ هر گاه برای او فقط یك نص قرآن بود ، او را وامی‌داشت که یکی را بر گزینند .

ـ پیامبر ، بهتر می‌دانست که چه کسی شایستهٔ جانشینی اوست ، و او در شناخت مردم کاملا بصیرت داشت .

ـ بهنگام مرگ ـ که غنیمتها را می‌دید ـ درچنان شرایط، ترك وصیت از جانب او نقص وناتوانی محسوب می‌شد [1] .

این قصیده ـ که در دیوان این شاعر آمده ـ بر سیصد وهشتاد وچهار بیت بالغ می‌شود ، ودرآن امیرالمؤمنین عليه‌السلام را مدح می کند ؛ وبا برهانهای قومی ، امامت او را به اثبات می‌رساند ، و سرانجام به مرثیهٔ امام سبط شهید ـ صلوات الله علیه ـ می‌پردازد ، که ابیات بالا را از آن آوردیم . نیز قصیده‌ای دارد که امیرمؤمنان عليه‌السلام را درآن مدح کرده ، و گفته است :

ـ دوستی و عشق زیبایی تو ، همان گوهر واقعی است ، که دریا ها چنین گوهری را نمی‌توانند ببخشند .

ـ پس بر خیز در مجلس ما ، با بازوان ظریف خود ، پیمانه‌های بزرگ را بگردان .

ـ چشمانش به عاشقان پیغام می‌دهد ، که از تیغ مژگانم بترسید و حذر کنید .

ـ زندگی را با شرابی خوش کن ، که اندوه را می‌زادید .

ـ با نزدیك شدن تو ، روان ما مسرت وصفا می‌پذیرد، وسنگهای بی‌زبان به گفتار می‌آیند .

---

۱) در جانشینی عمر ، به این برهان عقلی متوسل شده‌اند که قاعدهٔ لطف است ، وبر اساس‌آن لزوم نصب امام اثبات می‌شود ر . ك . جزء هفتم ص ۱۳۳ ـ ۱۳۲ .

ـ پیمانهٔ تو ،آتش اندوه را خاموش می کند؛ وشگفتا که پیمانه‌های باده، آتش می‌پرا کنند.

ـ هر گاه خرد ما را به قتل برسانی ، پدید آرندهٔ خرد ، به خونخواهی برخواهد ساخت .

ـ در کف خوبرویی با لبان درشت وسیاه، که جون زیبائی‌اش نمایان‌شود خرد وعقل پرواز می کند .

ـ سرخرویی که رنگش را در پیمانه منعکس کرده ، تو گویی که این سرخی از کاسه نیست ، که می‌چرخد .

ـ اندامش‌براندام نیزه‌هاطعنه‌می‌زند، ونگاههایش‌در خونریزی‌وتوانمندی برنیزه‌ها سبقت می گیرد .

ـ قسمت پایین (کفل) اندامش ، سنگینی خود را بر من بیان می کند ؛ وقسمت بالایش (کمر) ، برآنم می‌دارد که دست بکمرش بگیرم .

ـ اوست که خونریزی را برشیران بیشه آموخته ، ورمیدن را به آهوان یاد داده .

ـ من از سرخی گونه‌های او در شگفتم ، که هر گاه به چشم من برخورد زردی رخسار مرا موجب می‌شود .

ـ گردن وبنا گوش او ، گویی از سیم ونقره ، و رخسار من از زردی طلا است .

ـ چهرهٔ او ، برای من ، همچون باغ و گلزاری است که مرا از هر باغی بی نیاز می کند . نگاهش ، ساقی‌وار است که درآن سرخی دویده است .

ـ گونه ودندان وچشم و چهرهٔ او ، همچون گل سرخ واقحوان ونرگس و گلنار است .

ـ او عشاق خود را یاری و دستگیری می کند ؛ و در کسی که از او روی

تابد، ضعف و ناتوانی پیدا می‌شود.

ـ در رخ او، آب و آتش باهمند. ما ندیدیم که آب و آتش در کنار یکدیگر باشند.

ـ همواره نگاههایم بسوی او دوخته شده، و هرگز به راست و چپ منحرف نمی‌شود.

ـ گویی که در چهرهٔ او، آب و آتش هردو بهم نزدیك شده، و به طاعت او برخاسته‌اند.

ـ آنجاکه خرامیدن گیرد، برشاخساران صدمه می‌زند؛ و هرگاه که چهره نماید، ماه غروب می کند.

ـ ای کسیکه مرا براین عشق ملامت می کنی، هر گاه رویش می‌دیدی، برمن دلایل پوزش خواهی اقامه می کردی.

ـ مرا رها کن تا با محبوب خود مشغول عشقبازی شوم. این عشقی است که مرا، از مهر خمار چشمان بی نیاز می کند.

ـ آنگاه که مورچگان رخسار (خال زیبا) برجانب شهد لبان او خودنمایی کنند، واضح است که من لگام گسیخته خواهم شد.

ـ چه شمشیرهای نگاه که برمن کشیده، مانند ذوالفقار علی عليه‌السلام!

ـ از جانب خدا، آیهٔ تطهیر در بارهٔ او نازل گشته، و بموجب این نص، خدا او را بر گزیده است.

تا می‌رسد به ابیات زیر:

ـ در روز غدیر خم، طه صلى‌الله‌عليه‌وآله با او برادری خویش را اعلام کرده، و در آن روز، دربارهٔ علی عليه‌السلام آیات روشنی نازل شده است.

ـ آیهٔ «الیوم اکملت لکم دینکم»، ترا از هر منقبت و ستایشی در بارهٔ علی عليه‌السلام بی نیاز می کند.

ـ ای کسی که همچون تیری که از کمان برود ، و بسوی سرزمینهای بی آب وعلف رها شود ، سراسیمه بسوی معشوق روانی .

ـ در « غریین » که رسیدی ، درنگ کن ؛ وآنجا احرام وطواف بجای‌آر ؛ ودرآن خاك مقدس ، با خواری وفروتنی توقف کن .

ـ خانه‌ای که بوجود او پایه گذاری شده ، و در آن تقصیر و رمی جمره صورت نمی گیرد ؛

ـ تو برمردم ندا در ده وبا بانگ بلند بگو که بسوی کعبهٔ خدا بشتابید ، بشتابید ؛

ـ بسوی زمزم و حجر الاسود ور کن ؛ و پس از حجر الاسود ، آن منار بلند دعوت کن ؛

ـ باید به حج چنین سرزمینی شتافت ، وحج وعمره بجای‌آورد .

ـ از خدا بخواه ، که در این سیر وسفر ، برتو آرامش ، ووقار ببخشد .

ـ با عزت وافتخار ، آن خاك را ببوس ، وغبارش را طوطیای چشم بگردان .
برای بزرگداشت این مزار مقدس ، پای مژگان را بعوض پاهای خود ، در این درگاه بکار گیر[۱] .

ـ آن ضریحی مقدسی را که ماه را در بر گرفته ، کوههای حلم ودریاهای جود را درخود دارد .

ـ وجه خدا را آنجا می بینی ، و شمشیر خدا درآن قرار دارد .

ـ چرا که امیر همهٔ مؤمنان ـ که هرچه اراده کند در اختیار دارد ـ در اینجا آرمیده است .

---

۱) دو بیت فوق یادآور این ابیات حافظ است :

جان دادمش بمرده و خجلت همی برم — این نقدکم عیارکه شد رهگذار دوست
کحل الجواهری به من آر ای نسیم صبح — زان خاك نیکبخت که شد رهگذار دوست

ـ هر کس با معرفت و شناخت کامل زیارت کند، چنانست که خدا را در عرش زیارت کرده است.

ـ تو گویی که در عرش خدا، نوری است که آدم و حوا نیز از آن بر-نگرفته‌اند.

ـ هرگاه همهٔ مردم بر مهر علی علیه السلام اجماع می کردند، دیگر آتشی خدا نمی‌آفرید.

ـ همهٔ فضلها در خلق و رفتار او متجلی است، و از وجود او سرچشمه می گیرد.

(این قصیده، ۷۱ بیت است).

قصیده‌ای دیگر در مدح امیر مؤمنان علیه السلام دارد، که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

ـ ای پیشوایی که بر دیگر مخلوقات، در اخلاق نیکو ودر خلقت برتری داری.

ـ تو همهٔ دانشها را به چنگ آوردی، تا آنجا که همهٔ انواع آن، از تو ریشه می گیرد.

ـ گفتار تو چنانست که غالی (غلو کننده در محبت) تو، خود را دراینکه خدا بنامد، معذور دیده است.

ـ تو هم پیمان هدایتی، وبه فرودآوردن دشمن در جنگ وفاداری، خیر تو برهمگان گوارا است، وهمه آنرا می‌پذیرند.

ـ تو از اوان کودکی ـ آنگاه که همه مشرك بودندـ با پیامبر برگزیده خدا صلی الله علیه وآله، خدا را عبادت کرده‌ای.

ـ در جنگ بدر، جان خود را در راه خدا، در طبق اخلاص نهادی. ونه یکبار، که بارها درخشیدی.

ـ در روز غدیر ، همگان فقط با تو بیعت کردند . و بجز تو ، کسی این شایستگی را نیافت .

ـ آیهٔ قرآن رسید که : امروز دین را بر تو کامل گردانیدم (الیوم اکملت لکم دینکم) ، و با این آیه ، حق ثابت گردید .

ـ فرخنده باد این امامتی که بوجود یك امام ـ که براستی مورد تائید خدا است ـ آراسته است .

ـ کسی که آیهٔ قرآن دربارهٔ او نازل شد، واجماع همهٔ مسلمانان بولایتش حاصل گشت ، و بی شائبه همگان او را پذیرفتند .

ـ کسی عنوانهایی مانند نفس پیامبر ، دامادی و دوستی او ، عموزاده و برادری پیامبر را در خود جمع داشت .

(تمام این قصیده ، ٦٥ بیت است) .

و باز قصیده‌ای دارد که امیرمؤمنان عليه‌السلام را درآن مدح کرده . این قصیده بر ٦٠ بیت بالغ است ، که ابیاتی ازآن بدین قرار است :

ـ هر گاه بر چشم عاشقان خواب مستولی شود، باز طواف آستان ترا مشاهده و آرزو خواهند کرد .

ـ سیمای ماه تو ، به موی سیاه چون شبها مقرون و همواره تابان است ، نه چون ماهی که سیاهی و نقص چهرهٔ آن را تیره کند .

ـ تو سلطان جمال وزیبایی هستی ؛ بهاء و شکوهٔ وزیر تو؛ ولشکر توانایی وجلال ، پیشرو این جمال و کمال می باشد .

شاعر ، در دیگر ابیات قصیده می گوید :

ـ کسی که در طائف مشهور ، خدا با او سخن گفت ، ترا از هر افتخاری بی نیاز می گرداند .

ـ بسا که جبرئیل ، درآستانهٔ او درنگ کرده است .

ـ و در بابل ، بامر خدا ، آنجا که شب دامن خود را می گسترد ، آفتاب بخاطر او بازگشت داده شد .

ـ ودر غدیر خم ، خبر غیبی رسید که او را خدا امیر و پیشوا قرار داده ، وهمه بیعت کنند .

ـ هنگامی که احمد مرسل ، به مرسلات از جانب خدا بایستاد ، و ضمن خطبه‌ای پیام خدا را رسانید .

ـ فرمود : هر که را من پیشوایم ، این علی حیدر پیشوای اوست ، و او وصی بلافصل من است .

ـ وبلافاصله همه مردم به تبریك آمدند وهمهٔ پارسایان و خدا جویان به اشتیاق بیعت کردند .

ـ کجا فهم ما مردم، می‌تواند به کنه اوصاف او برسد ؟آیا ریگهای بیابان را می‌توان شماره کرد ؟!

شاعر، قصیدهٔ ۱۱۸ بیتی دیگری دارد، که درمدح امیرمؤمنان عليه السلام سروده ودر آن چنین گفته است :

ـ هر کجا باشم : تو همواره نصب العین من هستی . و این راه برحقی که پیش گرفته‌ام ، بهترین روشها وراهها است .

ـ من آرزوی حیات دارم، اما تو از من روی گردانی. درنظر من، مرگ از نادیدن چهرهٔ تو زیباتر است .

پس از ابیاتی چنین می گوید :

ـ خدای ، دین خود را به محبت و ولای علی ـ صلوات الله علیه ـ کامل گردانید . وآیا در بین مفاخر ، بالاتر از این افتخاری هست ؟

ـ افتخاری که جبرئیل امین ، علناً مقام او را آشکار کرد .

ـ گفت : شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی چون علی عليه السلام نیست . این

وصف بر گزیدهٔ بر گزیدگان.

ـ وفرشتگان از حمله‌های دلاورانه او در شگفت ماندند، و این حماسه نقش کتیبه‌ها وسینهٔ تاریخ خواهد بود.

ـ این دری بود که پیمبر آن را گشود، و دیگر صحابه را یارایی چنین مقامی نیست.

ـ این افتخار که پیغمبر فرمود: من ترساننده وبیم دهنده‌ام، وتو راهنمایی وهدایت کننده.

ـ و نیز فرموده: تو برای من، بمنزلهٔ هارونی برای موسی، تفاوتی که هست اینکه پس از من پیمبری نخواهدآمد.

ـ گذشته از افتخارات یاد شده، این افتخار برای علی علیه‌السلام کافی است که کسی که در نمازهای واجب، صلوات براو نفرستد، نمازش پذیرفته نیست.

ـ خدای، زهرای بتول را همسر او قرار داد، وهمهٔ فرشتگان وروح‌الامین براین پیوند گواهی دادند.

ـ آفتاب، درسرزمین، ازپس غروب، به پاس مقام علی علیه‌السلام دوباره باز گشت واز میان شب تیرهٔ ظلمانی تابیدن گرفت.

ـ وخدای، در پگاه طائف، او را مخاطب قرار داد. و این فضیلتی است که بکسی نسبت داده نمی‌شود.

ـ در شب قدر، فرشتگان وروح قدس، برپیشگاهش نازل می گشتند.

ـ و فردای قیامت نیز، موازین بندگان به کف او سپرده می‌شود. هر که را بخواهد، تخفیف دهد یا ندهد.

ـ آتش جهنم و باغهای بهشت، همه در پیروی فرمان اویند. هر کس را خواهد، به بهشت یاآتش می‌فرستد.

ـ اوست که جان خود را فدای پیمبر کرده، ودر فراش او خوابید. این

مواساتی وایثاری است که عقل ، از درك آن عاجز است .

وحی در کنار او ودر خاندان او بود ، که برپیغمبر نازل می‌شد . وآیات کتاب الهی ، از هم تفضیل می‌یافتند .

ـ همو بود که برکتف پیامبر سوار، بتها راهمگی شکست وپائین‌انداخت این عزت وسعادتی است که به او اختصاص دارد .

ودر ادامهٔ این ابیات می گوید :

ـ به سوی غری (نجف اشرف) برو ، که درآنجا رازی پنهان هست .

ـ بی هیچ غروری کفشها را درآور ، وندای تکبیر وتهلیل‌را سر ده .

ـ بگو : برتو درود وسلام باد، ای‌آنکه مهر تو مکمل وتمام کنندهٔ دین ما است .

ـ آنجا است که چشم واسرار الهی را سراغ توان گرفت ، و معانی دقیق واول وآخر حقایق را درك کرد .

ـ آن فرمانروای دادگری که حقیقت را می‌بیند ، و خیر و شر کردار بندگان را تشخیص می‌دهد .

ـ او گیرندهٔ حقوق بیچارگان ، ورها کنندهٔ هوای نفس ، وپس از پیمبر ، بهترین مسلمانی است ، چه مسلمانان پابرهنه یا موزه دار .

ـ وای بر کسی که باکناره گیری از او به گمراهی افتاد ، وبرپیامبر ، از روی جهل ، افترا ودروغ بست .

ـ کورکورانه رهبری مسلمانان‌را درغیر موضع اصلی‌آن پنداشت، واین خداست که می‌داند رسالت واقامت را کجا قرار دهد .

ـ در فضیلت علی عليه‌السلام در غدیر ، این بس که دیگران ، از هرسوآمدند ، تا با او بپیوندند .

ـ آنگاه که جبرئیل امین ، برپیمبر امین وحی‌آورد ، وپیام سعادت وسلام

را از سوی سلام (خدای تعالی) با شتاب رسانید .

ـ که این پیام را که در خصوص علی ﷺ آورده‌ام ، بمردم ابلاغ کن .
و هر گاه بمردم نرسانی ، ای پیامبر مزمل (در لباس پیچیده) ، رسالت خود را نرسانده‌ای .

ـ پس همانجا ، درمیان صحابه ویاران بپای خاست ، و با صدای بلند حمد وثنای خدا برزبان آورد .

ـ حیدر کرار ـ صلوات الله علیه ـ را بدست راست خویش بلند کرد ، وبا صدای بلند و کلام فصیح ندا در داد .

ـ فرمود : هر که را من پیشوا ورهبرم ، حیدر کرار ـ صلوات الله علیه ـ نیزپیشوای اوست . مباد که از این سفارش ، روی برتابید .

ـ آیا جوجهٔ بریان شده را با پیمبر ، کسی جز علی ﷺ افتخار پیدا کرد که میل کند ؟

ـ ستاره ، در خانهٔ او ، درخشیدن گرفت . و آشکارا ، شب ظلمانی از این درخشش نورانی وروشن شد .

ـ او ، از دیرینه روزگاران ، همچون نوری در عرش خدا می‌درخشید ، وخدای را تکبیر وتهلیل می گفت .

ـ و همواره ، درمیان خدا پرستان و نیایشگران سیر می کرد ، واین نور ، اصلاب پاك ومطهر را در می‌نوردید .

قصیده دیگری در مدح امیرمؤمنان ﷺ دارد ، بالغ بر۴۲ بیت که ازآن جمله است :

ـ پیوسته عشق او را در دل پوشیده دارم ، اما اشك ، این راز نهفته را فاش می کند .

ـ پرتوهای آن ، وقتی درخشیدن کند ، گویی از گیسوی تیرهٔ شب ، صبح

رنگین هویدا شده.

- شیرینی چهرهٔ زیبا و نورانیش - که عطش دیدار را فرو می‌نشاند - شیرینی عسل را رسوا کرده.

- زیباترین لاله‌ها، در گونه‌هایش شگفته‌اند، و بر صورتش گل (آس) سایه افکنده است.

-آن ملامتگر من در این عشق به عذر خواهی برخاست ومعذورم داشت وسخن چین وحرفگیر از سخن خود بر گشت، وزبان تحسین گشود.

- آنگاه که پیکر زیبایش، با ناز و کرشمه، دامن کشان می‌خرامد، شاخساران برخود می‌لرزند، واز زیبائی وقامت خود شرم می‌دارند.

- ستارهٔ مریخ در چهره‌اش، وماه چهارده شبه در وجودش می‌درخشد.

- یك نگاه او، دل مرا در کمند اسارت و عشقش نگاهداشته، و مدهوش کرده.

- مهر او، چنانم در کمند گیسویش افکند، که شیران بیشه را به شگفت آورد، که با چونین طنابی، چگونه صید می‌شوم.

تا اینکه به ابیات زیر می‌رسد:

- حیدر کرار، در میان همهٔ مردم - چه پابرهنگان وچه موزه داران - بهترین شخصیت است.

- شب، آن چنان روز را نمی‌پوشاند، که مذهب منکرانش، بردل پرده می گسترد.

- دیدهٔ کم نور ونابینای شرك، چگونه نور دیدهٔ دین را خواهد دید؟

-کافران را با تیغ خود به قتل رساند، وآنها را از دیار آشنایان پاك کرد.

- نه فقط یك روز به بت «لات» نزدیك نشد، بلکه خدای را به تقوی وخلوص عبادت کرد، وبدینگونه رشد یافت.

ـ اسلام را، از آن بیماری که گریبانگیرش می‌شد، بهبودی داد، و از چشمان دین، حجاب وپرده را برداشت.

ـ در غدیر خم، شاهدان عدل، که هرگز منحرف نمی‌شوند، برحقانیت او گواهی دادند.

ـ از میان پرده‌ها، آفتاب وجودش چه زیبا نمایان شد، وهمهٔ روزگار به درود وتهنیت برخاستند.

ـ آنگاه که مردم پنداشتند اژدهایی آمد تا آنها را بگیرد، او با اژدها سخن گفت[1].

احوال شاعر

شیخ عبدالرضا پسراحمد پسر خلیفه ابوالحسن‌مقری‌کاظمی، از افراد کم‌نظیر قرن دوازدهم، واز دانشمندان وفاضلانی است که علم وادب را با هم جمع کرده‌اند. سید ابو محمد الحسن در «تکملة الامل»، شرح احوال او را آورده و بداشتن علم و ادبش ستوده است، او می گوید: در سال ۱۱۲۰ وفات یافته. و دیوانی در مدح امیر مؤمنان علیه السلام بدو نسبت داده، که بترتیب حروف الفبا مرتب شده، و ما این دیوان را بدست‌آورده، و ابیاتی که ذکر کردیم، از آن برگزیدیم. این دیوان بیش از ۳۵۰۰ بیت دارد.

---

۱) شاعر ما ـ شیخ عبدالرضا مقری ـ در این قصاید، گوشه‌ای از فضایل و مناقب مولی الموحدین ـ علیه افضل صلوات المصلین ـ را به نظم کشیده، که همه مأخوذ از روایات محکم وصحیح نبوی است ـ صلی الله علیه و آله ـ. برخی از این فضایل را در جای جای مجلدات گذشته بررسی کردیم، وتفصیل این مباحث را در بخش «مسند المناقب ومرسلها» خواهیم دید.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۸

قرن دوازدهم

علم الهدی محمد

ـ ترا ای خدای دارنده مجد و کبریا، حمد وستایش باد، ستایش و حمد در هر آغاز وانجامی مخصوص تست.

ترا حمد می گویم ای خدایی که در عین نزدیکی، برتری و علو داری، ودر عین دوری، نزدیك هستی.

در این قصیده که بالغ بر ۱۵۱ بیت است، به ابیات زیر می‌رسد:

ـ تو، در همه هنگام، بر بندگانت منت و نعمت دادی، که با نور یقین نعمتهایت راکامل گرداندی.

ـ با بر انگیختن پیامبر بشیر و نذیر، مردم را به باغهای بهشت رهنمون شدی.

ـ با تعیین وحی برای پیامبر، ارکان و بنیاد دعوت پیامبران را استوار کردی.

ـ اینك ما، بدرگاه تو، با سوز وزاری آمده‌ایم. وترا به حق آن رهبران بزرگوار سوگند می‌دهیم.

ـ ترا بحق رسول امین، که حقوق فراوانی برعالمیان دارد.

ـ وبحق وصی وبرادر وصاحب سر بزرگوار او، بعزت علی ـ صلوات‌الله علیه ـ.

ـ آنکه بامر خدای حکیم وصی پیامبر شد، پیامبری که از سوی تو با لطف همگانی مبعوث گردید.

ـ آن سلالهٔ ابراهیم، و آن زادهٔ خانه کعبه، و آن کسی که در اخلاق پسندیده ووالا، همتای پیامبر بود.

ـ پرتو رشد و نور هدایت، و امام همهٔ بندگان و همچو ابر بارانی خوشگوار بود.

ـ به دلیل نص غدیر، راهبر مردم و پیشوای بخشندگان بود. چه نیکو ووالا پیشوایی!

شرح حال شاعر

علم‌الهدی محمد پسر ملامحمد محسن پسر مرتضی کاشانی، ازشخصیتهای برجستهٔ علمی وادبی است، که تقدم فضل ونسب وفضایل ارثی واکتسابی دارد. او فرزند محقق فیض است، که خود از اعلام فقه و پرچمداران حدیث، و منار فلسفه ومعدن عرفان، و کوه استوار اخلاق، و دریای علوم و معارف بود. او پسر آن یگانه مردی است که روزگار چنو نیاورده، و مادر ایام از زادن نظیرش عقیم مانده است. وشاعر مورد ترجمهٔ ما، آثار بزرگوارخود را اقتفا کرده، وتبحر زیادی در علوم وآثار باقیهٔ پدر بهم رسانده، که ازآن جمله کتاب «المواعظ» است که بالغ بیست هزار بیت، و فهرست کتاب «وافی» پدر بزرگوارش فیض است.

از دیگر کتابهایش:

ـ حواشی برالوافی.

ـ تعلیقاتی برمفاتیح الشرایع پدرش.

ـ کتاب فارسی تحفة الابرار در اصول پنجگانه.

ـ الاعمال الحسنه والسیئة که بسال ۱۱۰۰ تألیف کرده .

ـ کتاب العلماء، درفضایل علما واینکه علماجانشینان ائمه علیهم السلام می‌باشند.

ـ مرآت الجنان در ادعیه .

ـ رموز الهی . این کتاب بزبان فارسی در ادعیه واعمال یومیه ، وحرزها ودعاها است .

ـ کتاب سرور صدور الاولیا فی کیفیت الصلاة علی المصطفی و آله است که قصیده‌ای که در اینجا ذکر کردیم ، در این کتاب‌آمده است .

صاحب « الروضات » در ص ۵۴۳ این کتاب نوشته ، که او کتابی بزبان فارسی روان دارد که درآن اصول وفروع واخلاق را فراهم کرده است .

هم‌چنین ، خطبه ورسالات سودمندی به‌او نسبت داده شده .

شرح حال‌او را سید صدرالدین کاظمی نیز در تکملة الامل‌آورده و گفته است : او دانشمندی فاضل ومحدثی فقیه ورجالی خوش رویه ، دارای حسن‌خط ودر علوم ادبی وارد، ودر حکمت خبره بود. همهٔ فضایل را در خود جمع‌داشت از تألیفاتش : نضد الایضاح ، معادن الحکم فی مکاتیب الائمه علیهم السلام می‌باشد این بود خلاصهٔ نوشته تکملة الامل [1].

وشرح حال او را صاحب نجوم السماء در ص۲۲۵ آورده ونوشته است که دانش را از پدرش فراگرفته ، و کتاب نضد الایضاح از اوست . در این کتاب ، « ایضاح الاشتباه » علامه حلی را با بهترین اسلوب مرتب کرده است ، که این کتاب ، همراه با فهرست شیخ به طبع رسیده است [2].

ما به تاریخ تولد ووفات این شاعر‌ـ آگاهی کامل نرساندیم، لکن بر گزیدهٔ

۱) کتاب « معادن الحکمه فی مکاتیب الائمة علیهم السلام » با تصحیح آقای علی‌اکبر غفاری توسط کتابخانهٔ وزیری یزد ، در دو مجلد به چاپ رسیده است .

۲) درلیدن بسال ۱۲۷۱ .

آثار پدرش را بسال ۱۰۵۵ استنساخ کرده ، و طبعاً در این تاریخ به حد مردان بالغ شده ، و حداقل اینست که درآن تاریخ ، نوجوانی بوده است . پسرش شیخ جمال الدین اسحق ، در پشت یکی از نامه‌هایش ، از او بدعای خیر یادی کرده وتاریخ سال ۱۱۱۲ را آورده است . و این شاعر ، در بین این دو تاریخ مذکور زنده بوده، لکن ازآنچه پسر دیگرش ملا نصیر الدین سلیمان برمفاتیح الشرایع جدش نوشته ، در ذکر پدر آورده که او قبل از سال مذکور درگذشته است . بنا براین وفات این شاعر بین این دو تاریخ رخ داده ، و مقدار عمرش بین هفتاد وهشتاد سال بوده است .



۹۹

قرن دوازدهم

شیخ علی عاملی

ـ حدیث صبا، و یاد دختران لطیف اندام را، بر این عاشق دلشکسته آشکار کن.

ـ و باران اشك را بر مژگان مجروح من بباران، اشکی که بر گذشته بی بازگشت وعنفوان جوانی نثار می‌شود.

ـ واجازه بده که اندوه سرآغاز دوستی وعشق را، از این دل برتافته از آتش عشق، به هرسوی پیدا کنم.

تا می‌رسد به ابیاتی که تخلص به مدح امیرمؤمنان ﷺ کرده، می گوید:

ـ ابوالحسن، آن سرچشمهٔ زلال برای تشنگان، و بهترین پذیرای ستمدیدگان.

ـ آن بزرگوار پاك نسبی، که اوصاف کمالش از حد وحصر بیرون است.

ـ پیشوایی که افتخاراتش را در هنگام افتخار، هیچ کس نتواند شمرد.

ـ وهر شخص نکوخصالی راکه با او مقایسه کنی، ناپسند خواهی یافت.

ـ کسی که اعلام هدایت را، پس از آنکه مدروس و فراموش شده بود، دوباره برافراشت وتازه گردانید.

ـ آثار اسلام و آیین حق را ـ که از دیده‌ها محو شده بود ـ به استواری بنیاد نهاد وزنده کرد.

ـ در عرصهٔ مکارم وبزرگواریها، تنها فرد شایسته؛ ودر جنگها، پیشرو وپیشتاز دلاوران بود.

ـ وبدین جهت بود که پیامبر خدا، آنگاه که دریای طوفانی حوادث موج می‌زد، کلیدکارها واختیار امور را به کف او سپرد.

ـ آنجا که در روز غدیر، جبرئیل، پیمبر را ندا در داد، که این پیام را بمردم برسان.

ـ هر کس را که من پیشوای اویم، وصی من علی ـ صلوات الله علیه ـ مولای اوست، وبرشاهد ومشهودی سروری دارد.

ـ آن پیشوای دلاوری که درکارزار با اشتران (مهریه)[1]، همواره پیشتاز است، وبسوی دشمنان اسلام می‌شتابد.

شرح حال شاعر

شیخ علی پسر احمد فقیه عادلی عاملی غروی، از شخصیتهای عامل است که در بغداد سکونت کرده‌اند. در علم و ادب و فضیلت مشهور بوده است. به دیوان شعرش که برخوردم، در پشت جلدش چنین نوشته بود: این دیوان شیخ امام علامه، یگانهٔ روزگار، پیشوای ادیبان، قبلهٔ شاعران، شاعر ادیب اریب بیدار دل، علی پسر احمد فقیه عاملی است، که زادگاه ومسکنش غری (نجف) بوده است.

در محضر مدرس یگانه، سید نصرالله حائری درس خوانده، و به امر او، دیوان شعرش را مدون ساخته است. در آغاز دیوان، مطالبی نوشته، که خلاصه‌اش اینست: «با سید نصرالله پسر حسین پسر اسمعیل حسینی بودم، که به من امر کرد که اشعار پراکنده‌ای را که تاکنون سروده‌ام، جمع آوری وتدوین

۱) شتران منسوب به مهرة بن حیران، که در سرعت، بی نظیر بودند.

کنم، و امتثال امر او را واجب دیدم، و مخالفت فرمانش را از توانایی خود بیرون دیدم. پس اوامرش را امتثال کردم، و من نیز خواستهٔ تشویق آمیز او را کار بستم». واستاد خودش سید مدرس، او را چنین ستوده است:

«این دیوان مولانا علی، آن بزرگوار بخشنده که ـ همچون گلزاری که باران و ابر برگهایش را شستشو داده ـ برق می‌زند. در این دیوان گوهر و مروارید به چنگ می‌آوری. دریایی است باآب شیرین خوشگوار»[1]. این شاعر، دیوان خود را با یك مقدمه وابوابی جند ویك خاتمه مرتب کرده است. وی ـ که خدایش رحمت کند ـ مسافرتهای زیادی کرده، ودر شهرهای ایران ـ از جمله شیراز و اصفهان ـ رفته و مانده است. در سال ۱۱۲۰، آنجا را به نجف اشرف ترك گفته، و در باب پنجم دیوانش ـ در ضمن قصیده‌ای به سال ۱۱۲۲ ـ سید مدرس حائری را مدح کرده، و در آن، قصیدهٔ مدحیهٔ سید را پاسخ گفته است. واین قصیده نشان می‌دهد که در فضائل ونبوغ ادبی وآراستگی به اخلاق کریمه، تا چه پایه بوده است. اینك قصیده را می‌آوریم:

ـ برخیز و آفتاب باده را در بین یاران بچرخان، تا مگر تاریکیهای غم را روشن کند.

ـ اینك ازآتشدانهای گلها، بوی خوش برخاسته، و عطر خود را همراه آتش براق، به هرسوی می‌فرستد.

ـ شبنم بر گلبرگها جنان آرمیده، که گویی گیسوان بر گلرخان نمایان است.

ـ مرواریدهای شبنم صبحگاهان، بر سیمای شقایق نشسته، و در برابر تماشاگران، چهره‌آراسته است.

ـ گویی نطفهٔ اشك، برپلك دیدگان نابینا نشسته است.

---

۱) ابیات در ص ۲٤٦ دیوانش ذکر شد.

ـ برخيز ومركب مرا ـ كه پس از سركشى به نيكويى راه شده ـ آمادهٔ ميدان كن .

ـ سمندى كه درميدان الهى گام برمى‌دارد، و گرد وخاك ميدانش، بخور عطرآگين دمشام نواز است .

ـ اسبى كه بر فراز تيرها پاى مى كوبد ، و به رقص در مى آيد ، و جامه سپيد وسياه برتن دارد .

ـ خوشا برتشنه كامى كه از شراب وباده ، و از دلال وقار معشوق سرمست است .

ـ درنظر من، جزآن آهويى كه به گوشوارهٔ اختران وجوزا آراسته است جلوه نداشته است .

ـ جز على ـ صلوات الله عليه ـ دارندهٔ آن همه خوى بلند ، هيچ ماه تابان وخورشيد پرتو افكنى ، مرا بسوى خود جذب نمى كند .

ـ دارندهٔ مفاخر بزرگ ، كه برآسمان افتخار ، اوج گرفته ، و كمالاتش بيرون از شمار است .

ـ براى جويندهٔ آرزوها، او بهترين جايزه است، كه دراين دنياى پرملال مى‌توان به چنگ آورد .

ـ هيبت ووقار را، با گشاده رويى چنان درآميخته ، كه گويى آب وآتش از بين ابرها با هم پديدآمده‌اند .

ـ از كف او ، بردوستان غنيمت و آسايش ؛ و بردشمنان ، درد ورنج فرو مى‌بارد .

ـ سلالهٔ پاكى كه انديشه‌هاى استوار دارد ، راد مردى با انديشه‌هاى نافذ واستوار .

ـ بهنگام عبادت، ازترس خدا، لرزه براندام؛ وبهنگام مبارزه با پيشامدها

قرص واستوار است .

ـ پیشوایی که در تاریکیها وسختی روزگار ، هرگاه کسی دست حاجت بدو برد ، با « ید بیضا » حاجت او را روا دارد .

ـ هرگز سخن زشت ، از او شنیده نشده ، وبسا آتش فتنه‌های کور را فرو نشانده است .

ـ همهٔ این خاندان ، به مقام خردمندی و کمال رسیده‌اند ، و دیباچهٔ افتخارات ، به مفاخرشان آراسته است .

ـ گوش به لهو و غنا نداده ، و بسا اغنیا ، که از بخشش ایشان برخوردار گشته اند .

ـ آنگاه که نیزه‌ها را به دست بگیرند ، میدان کارزار را از خون دشمنان رنگین می کنند .

ـ غرامتهایی که در گرد وخاك میدان گرفته‌اند ، همچون اختران آسمان برق می‌زنند .

ـ از نوك قلمشان نیزه‌ها ساخته ، وبدان حمله می‌برند . ودشمنان از تیغ قلمشان ، لرزه براندام دارند .

ـ از کاغذها وقلمشان ، گلها شکفته ، که شبنم برروی آنها می‌لغزد ، وحاشیهٔ گلها همه آراسته‌اند .

ـ گلهایی که در سراسر روزگار ، شاداب و شکوفایند ؛ و حال آنکه گلهای ظاهری ، با نرسیدن آب ، پرپر وپژمرده می‌شوند .

ـ با سحر بیان و با حکمت و دانش و شعر رسا ، همه را اسیر و مجذوب خویش کرده‌اند .

ـ ای دارندهٔ بلاغت و ای سخنور توانایی که میوه‌های شاداب بلاغت ، از دانشتان برهمگان داده می‌شود .

ـ تو نیز بیا ، در باغ مدح این خاندان بخرام ، باغی که بجای شبنم و باران ، باران ولایت از آن می‌بارد .

ـ هر گاه در این سپیده دم امید ، بر آستان مهر ایشان برسی ، بوی خوش قبول واستقبال ، بمشامتان خواهد رسید .

ـ بخدا پناه می‌برم ، که یك روز را با هجر تو بسر ببرم ، یا شبی را به صبح آرم .

ـ همواره قدر و مقام تو ـ همچون نامت ـ عالی و بزرگ است ، و در آسمانها ـ خورشید سان ـ سیر می کند .

ـ تا هنگامی که خواب برمژگانها نقش می‌بندد ، ومادام که صبحگاهان پیراهن ظلمت را می‌شکافد .

شاعر ما عاملی ، قصیده‌های طولانی در مدح امیر مؤمنان عليه‌السلام و رثای فرزندش امام سبط شهید ـ سلام الله علیه ـ دارد . در مدح امیر مؤمنان عليه‌السلام قصیده‌ای دارد ، که چنین شروع می‌شود :

ـ روزگار ، با من دشمنی کرد ، وپیام دشمنی بمن رسانید .

ـ وزمانه ، با انواع بدیها ونیرنگها ، مرا هدف گرفت .

آنگاه پس از ابیاتی می گوید :

ـ ای سعد ، مرا با درد و حرمان ، از خود دور کردی ، و مرا با رنج و تحمل سختی گذاشتی .

ـ بخدا که هر گاه شیفته وعاشقی ، بیا در بهترین آستانه‌ها اقامت کن .

ـ مرکب خودرا در سرزمینی نگاهدار ، وندا ده که رسیدن بدآرمانهایت فرخنده باد .

ـ کفشها را در این آستان مقدس درآر ، و بوسه برخاك نه ، و خدای را سجده کن .

ـ وآهنگ بوسيدن آستان امام وپيشواى پرهيزكار نيكو سرشت نما .

ـ امامى كه پيشواى مخلوقات ، وتجلى تقوى و فضيلت ، و پرچم هدايت ، وجامع همه مكارم و كمالات است .

ـ از نسل جوانمردان بزرگوار پرجلال شكوهمند .

ـ چندان كه گويى دريا است، اما دريايى كه آغاز وانجامش، همه شيرين وخوشگوار است .

ـ آنجا كه رسيدى، بگو : سلام بر تو باد، اى پناهگاه ونجاتبخش هركسى كه برسراى تو وارد مى‌شود .

ـ جايى كه اقامتگاه ستمديدگان ، وپناهگاه واردان است .

ـ اى آيت خدا ، كه هرمنكرى را به اظهار عجز وناتوانى وامى‌دارى !

ـ اى حجت كبرى ، كه نزديكان ودوران را ، همه بهره مند مى‌سازى .

ـ هرگاه تو نبودى ، نه رشد وسعادت آشكار مى‌شد، ونه گمراهان هدايت مى‌يافتند؛

ـ ونه هرگز ، آتش ضلالت فرو مى‌نشست ، هرگز .

ـ هرگاه تو نبودى ، پايه‌ها دين ويران مى‌شد، ودرهم مى‌ريخت .

ـ وهم وانديشهٔ متفكران ، دربارهٔ تو حيران است ؛ ودر تفسير كمالات تو، عقيده‌ها گونه گون .

ـ هركه برتو اقتداكند ـ اگرچه در دره‌هاى ضلالت سقوط كرده باشد ـ روى هدايت مى‌بيند .

ـ اى امامى كه با نام تو وبركت تو، خود را از هرشيطان سركشى نگاه مى‌داريم .

ـ وآنگاه كه به خاك سپرده مى‌شويم، وروى از روى روزگار برمى‌تابيم برتو پناه مى‌آوريم .

ـ بهنگام حوادث ، امید نومیدان ؛ ودر شداید ، فریاد رس آرزومندانی .

ـ ای پیشوای من ، که میدانم علت همه اشیا ، تنها برکت وجود تو بوده است ؛

ـ در روز رستاخیز ، برگشت همهٔ مردم بسوی تست ؛

ـ وبی حکمت نیست که خداوند متعال ، ترا پیشوای دو جهان آفریده است ؛

ـ مردم را به هدایت رهبری می کنی ، وخودنیز گواهی میدهی ؛

ـ ای ابوالحسن ! این قصاید بکروگوهرین من ، نثار مقام ارجمند تو باد ! اینها را از من بپذیر !



۱۰۰

قرن دوازدهم

مولی مسیحای فسوی

متولد ۱۰۳۷ متوفی ۱۱۲۷

ـ از آن هنگام، که نزدیکان و یارانم از من جدا گشته‌اند، روی‌خوشی ندیده‌ام. ای دوستان، با نابود کردنم از این درد ورنج نجاتم دهید.

قصیده، با این مطلع آغاز می‌شود، وشاعر در آن می گوید:

ـ فضل و برتری و کمال ودانشم، همه دست بدست داده، و مایهٔ حرمان من شده‌اند.

ـ هر گاه روزگار، اوراق شعر مرا ورق زند، همه را همچون آیات‌لقمان واشعار حسان خواهد دید.

ـ آن دستی‌زاکه ـ درجود واحسان ـ ازباران پیشدستی داشت، بر گردنم بسته است.

ـ روزگار، قامت چون الفم را، همچون نونی خمیده کرده، وایران را برمن، آتشگاه ونیران گردانده است.

ـ دیگرآرزوی بالا رفتن به ابرندارم، ابری که نمی‌بارد؛ وهوس ماندن در زمینی که مرا نمی‌نوازد، ندارم.

ـ چه کسی پیام مرا به باد شمال می‌رساند؟ بادی که از من می گذرد، واحوالم را می‌بیند، وفراموش می کند.

ـ تا پیامم را به پیشگاه آن کسی ببرد ، که خدای ، اطاعت او را بر جن وانس ، واجب کرده است .

ـ به پیشگاه علی مرتضی ـ صلوات الله علیه ـ ، آنکه ستایش او را ، آیات قرآن واسفار تورات در بر گرفته است .

ـ دیگر نه ازباد شمال ، برای نزدیکی به‌آستانش استعانت خواهم گرفت ونه از پاهایم خوشا برپلك دیدگانم که خاکش را خواهد رفت .

ـ پروردگار یگانه وسبحان است ، که در کتاب خود ، او را با رسول‌الله ﷺ برابر داشته است .

ـ کرمش برهمگان شامل است ؛ ومقامش ، از قله‌های بلند بالاتر ؛ روی زمین را ، از خون دلاوران کفر ؛ رنگین ساخته است .

ـ بوجود او ، دین خدا بخوبی پیاده شده . وانتظام پذیرفته ، وبادها آرام در حرکت ؛ و کفر ، از شمشیر خونریزش سرنگون ونابود است .

ـ شمشیراو ، همچون برق می‌درخشد ، وچون آتش شعله‌می‌کشد ، وهمچون آب ـ که از جویباران می گذرد واز شاخساران می‌ریزد ـ روان است .

ـ ذوالفقار حضرتش ؑ ، زمانی که در غلاف خود قرار گیرد ، همچون آیات عذاب قرآن است ، که در میان دو جلد جا داده شده است .

ـ درآن هنگام ، که همهٔ مردم به بتها پناه می‌بردند وبندگی می کردند ، او به رسول خدا اقتدا کرده بود .

ـ نفرین برآنها باد . چگونه ازپس اینهمه روشنگری ـ که باآیات بینات بعمل‌آمد ـ درگمراهی باقی ماندند ؟

ـ آیا پیغمبر ، که فرمود : « هر کس این علی ؑ را دوست دارد و به رهبری گیرد ، مرا دوست داشته است » ، کسی جز علی ؑ را اراده می کرد ؟

ـ آیا یك روزآفتاب بخاطر « ابن حنتمه » (عمر) باز گشت کرد ؟ و آیا

ستاره‌ای در خانهٔ عثمان درخشید ؟

ـ وآیا ابوبکر در میان تحریم داران، انگشتر خود را بخشید ؟

ـ و آیا آیهٔ مباهله (قل تعالوا ندع انفسنا . . .) بجز در شأن علی علیه السلام نازل شده ؟

ـ آیا سطل ومندیل وسیب وانار، به یکی از آنها اختصاص یافت ؟

ـ یا آنگاه که عمروبن عبدود به اسلام حمله‌آورد، این غیر علی علیه السلام بود که شمشیرش را به خون آن کافر بیاغشت ؟

ـ وآیا در خیبر، پهلوانی جز او درخشید ؟ این موضوع را، از لنگه‌های در خیبر ـ آن در محکم ـ بپرس.

ـ او بود که برای همهٔ لشکریان، پلی ساخت، که پیادگان و سواران، از آن گذشتند.

ـ آنجا که اصحاب درجنگ احد منهدم می‌شدند، این بهترین مردم بود که یکتنه مقاومت‌کرد.

ـ پهلوانان کفر، اورا حلقه کردند؛ پهلوانانی با چنگالهای تیز، بچالاکی عقابان.

ـ آیا جز علی علیه السلام بود، که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت کرد ؟ با نیزهٔ اژدهاسان، بر آنان حمله برد.

ـ او با تمام اخلاص و یقین، باشمشیرو نیزه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کرد.

ـ آیا جز علی بن ابیطالب علیه السلام کسی برای نجوی صدقه داد، در حالی که پیش از نسخ حکم صدقه، دو روز گذشته بود.

ـ آیا بجز علی علیه السلام در آن هنگام ـ که با تیر و شمشیر او را محاصره کرده بودند ـ در رختخواب پیغمبر، چه کسی خوابید ؟

ـ هر گاه آن گرامی نبود، برای فاطمهٔ زهرا علیها السلام همسر وهمتایی یافت نمی‌شد، واسرار قرآن را در نمی‌یافتند.

ـ اگر او نبود، نسل پیامبر صلی الله علیه وآله منقطع می‌شد، وبی وجود علی ـ صلوات الله علیه ـ، چراغ هدایت پرتو نمی‌پراکند.

ـ بی وجود علی علیه السلام، سقف دین، بی ستون می‌ماند، و پایه‌هایش سست می‌شد وفرو می‌ریخت.

ـ بی وجود علی علیه السلام، زمین وآسمان آفریده نمی‌شد، و زمین به آسمان پیوند نمی‌خورد.

ـ اوست که خانهٔ خدا زادگاه اوست، و خانهٔ خدا را از لوث شرك و بت پرستی بپیراست.

ـ اوست که نزدیکی رابطه‌اش با رسول خدا صلی الله علیه وآله همچون منزلت هرون بموسی است[1].

ـ اوست که عرش خدا، به زیور دو فرزندش حسن وحسین ـ صلوات الله علیهما ـ آراسته ومفتخر است.

ـ پاهای علی علیه السلام جایی را مسح کرد، و بر دوش کسی قرار گرفت، که دست احسان خدا، آن را نواخته است.

ـ ای امام بزرگواری که پای در جایی نهادی، که دست خدای ـ عز شأنه ـ بر آن قرار گرفته است.

ـ آنجا که از دست او، باران احسان ببارد، گشاده دست وبخشیده است. وهر گاه خواهندهٔ احسانش نگوید «بس است»، اوقیانوس کرمش می‌طوفد، وبه تلاطم در می‌آید.

ـ هر پرچمی که در میدان جنگ، زیر سایهٔ پرچم او قرار گیرد، دلیرانه

---

۱) اشاره به حدیث «انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی».

بسوی میدان می‌خرامد، وپیروزمندانه پیش می‌رود.

ـ کوههای بلند، از سطوت شمشیرش، از جای کنده می‌شوند؛ واز اساس وبنیاد، نابود می گردند.

ـ هر گاه وصیت پیغمبر نبود، در روز سقیفه ابوبکر و عمر، مانند چهار نفر حساب می‌شدند، بلکه عثمان دو نفر محسوب می‌شد[1].

ـ پس شگفتا، که این دنیای دون، عادت کرده که به جز افراد پست فرومایه، به دیگری اقبال نمی کند.

ـ این چه کسی بود، که پیامبرخدا ﷺ او را به رهبری دینی معین‌کرد واین موضوع را به اطلاع همگان رسانید؟

ـ در آن روز، که همهٔ طوایف، ـ هر آن کس که از نسل عدنان بود ـ درآن صحرای وسیع، حضور داشت.

ـ و همهٔ صحابه، به محضر رسول خدا تبریك گفتند. و نخستین کسی که فرخنده باد گفت، دومین خلیفه بود (عمر بن خطاب).

ـ پس ازآنکه خداوند، در رسانیدن رهبری وجانشینی، پیغمبر را تأکید فرمود.

ـ خطاب به پیغمبرﷺ فرمود که این موضوع را به مردم ابلاغ کن، وگرنه حق رسالت وبیانگری را ادا نکرده‌ای.

ـ اما دریغا، کسانی بر او تقدم یافتند و پیشی جستند، که در بارهٔ آنها نصی وبرهانی وجود ندارد.

ـ خدای، چهرهٔ روزگار را خندان نکند، چرا که قوانین وعاداتش، از عدل ومیزان بیرون است.

---

۱) اشاره به حکم شهادت، که در آن، شهادت وگواهی یك مرد، معادل شهادت وگواهی دو زن به حساب می‌آید.

ـ با صفای عشق خود، همهٔ عشاق‌را زنده کردی، ای امامی که جان ودین وایمانم در ره تو فدا باد؛

ـ تاآنگاه که باران‌لطف توجاری است، وتاآنگاه که شب وروز وآفتاب وماه در گردشند.

تمام این قصیده که۹۱ بیت است، تماماً در جلد دوم کتاب «الرائق» تألیف علامه سید احمد عطار ذکر شده، وهم چنین ۸۹ بیت آن در ص ۱۹۷ کتاب نجوم السماء، وبخشی از آن هم در کتاب «فارسنامهٔ ناصری» ج ۲ : ۲۳۰، وتعدادی از ابیاتش در حاشیهٔ نهج البلاغه طبع ایران ۱۳۱۰ آمده است.

علامه سید محمد حسین شهرستانی [1]، مخمسی به اقتفای ازاین قصیده درچهل ویك بیت، بسال ۱۳۱۵ سروده، که بیت یازدهم چنین شروع می‌شود:

ـ لشکر اندوه، در ایران برمن هجوم‌آورده، و همهٔ شبها از اندوه فراق در اضطرابم.

ـ یادآن پیشوایی که در سرزمین کوفه آرمیده، مرا در تب وتاب داشته؛ باد شمال کجا است که پیام مرا بدو رساند؟

ـ این بادی که ازمن می گذرد، ومرا بفراموشی می‌سپارد، پیام این‌شیفته وعاشق را بدان سرزمین ببرد؟

ـ بسوی‌آن کسی که خدا طینت او را پاك‌آفریده، وپیامبر برگزیده‌اش صلی الله علیه وآله برشیعیانش مژده داده است.

ـ به‌آستان کسی که مشمول محبت ذوی القربی است، محبتی که ازسوی خدا برهر که خدا را می‌پرستد، واجب‌آمده است.

ـ برهمهٔ‌آفریدگان، از جن وانس، مهرش واجب شده است.

---

۱) یکی ازشاعران الغدیراست،که شرح احوالش را درشاعران قرن ۱٤می‌خوانید.

شرح حال شاعر

مولی محمد مسیح ـ مشهور به مسیحا ـ پسر ملا اسمعیل فدشکوئی فسائی، که در شعر فارسی «معنی» تخلص می کرده، ودر شعر عربی به «مسیح» متخلص بوده، دانشمندی فیلسوف و حکیمی گرانمایه و فقیهی متبحر و ادیبی شاعر و خطیبی نویسنده بوده است، که همه، او را به ذکر جمیل یاد می کنند. احوالش در «سوانح» شاگردش شیخ علی حزین، ونجوم السماء ص ۱۹۵ وفارسنامهٔ ناصری ۲ : ۲۳۰ و دیگر منابع آمده است. دانش را، از استاد کل آقا حسین خوانساری فرا گرفته است، وبسیاری از علما نیز، از او تلمذ کرده‌اند، وشیخ الاسلامی شیراز رادر زمان سلطنت شاه سلیمان وشاه‌سلطان حسین به عهده داشت، و خطبه‌های بلیغ از او، در روزی که آن سلاطین به‌اریکهٔ فرمانروائی نشسته‌اند از او به یادگار مانده است. بسال ۱۱۲۷، در سن نود سالگی بدرود حیات گفته، و آثار ارزنده‌ای دارد که از آن جمله است: اثبات الواجب، رساله‌ای فارسی در قصر واتمام، وحواشی برحاشیهٔ خفری که برشرح تجرید نوشته است. این رساله را، شیخ قمی در «الفوائد الرضویه» ۱ : ۶۴۳ ذکر کرده، و اظهار داشته است که در کرمانشاه، آن را دیده است.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۱

قرن دوازدهم

ابن بشاره غروی

درگذشته بسال ۱۱۳۸

ـ این سرزمینی است که آثارش، همه دگرگون شده، وماههای درخشان در زیر آن مدفون گشته است.

ـ خانه‌ای است که بلیه‌های بزرگ، روشنی را از آن زدوده، وابرهایش سیل اشک جاری کرده‌اند.

تا جایی که می گوید:

ـ من سید شاعرانم. ازخود دفاع نمی کنم، لکن درمیدان نثرنیز توانایم.

ـ مردم را به بهشت ره می‌نمایم؛ برچمی سپید بدست گرفته‌ام، که برآنها نور می‌افکند؛

ـ چرا که مدحتگر حیدر کرار علیه السلام دارندهٔ تقوا، آن افتخار خلایق وپناهگاه مردم هستم.

ـ شیری که در میدان جنگ ـ آنگاه که پهلوانان، فریاد بر می‌آورند وآتش جنگ شعله می کشد ـ؛

ـ چنان حملهٔ دهشتباری می کند، که دشمنان، همه را درهم می‌شکند.

ـ درمیدان مبارزه ـ که اسبان تیزتاز، بریکدیگر سبقت گیرند ـ اوست که همه‌آنها را، از پای در می‌آورد.

ـ داماد پیغمبراست وپدر امامان وکسی است که جانشینی پیغمبر، بوجود او والایی یافته است .

ـ این مقام را درغدیر خم احراز کرده ، که امکان ندارد کسی آن را انکار کند .

ـ آنگاه که پیغمبر ، در آن روز ، بالای منبری از جهاز هیونان رفت ، خدای توانا سخنانش را همی شنید.

ـ از دو دست او ، چنان چشمهٔ کرم و بخشش بجوش آمد و خروشیدن گرفت ، که همه از نعمت آن بهره‌مند شدند .

ـ او را چنان دانشهای فراگیری است ، که ابرهای خروشانش ، همواره باران فیض برهمگان می‌بارند .

ـ از گوهر الفاظش ، « نهج البلاغه » پدید آمده ، که راز علوم را آشکار کرده است .

ـ هرگاه او نبود، در زمین خدا ، کسی یك روز هم خدا پرستی نمی کرد وکافران . اقرار به حق نمی کردند[1] .

شرح احوال شاعر

ابوالرضا شیخ محمد علی پسر بشاره، ازخاندان موحی خیقانی نجفی، دیگانه مردی بوده که بحق بی همتا و نابغه بوده ، و از شخصیتهای نادر دنیای فضیلت ، واستاد توانایی درفنون شعر وادب بود، وفضل وادب را از پدرش ـ علامهٔ شاعر مفلق شیخ بشاره ـ اخذ کرده ، وبانوابغ علم واساتید بیان معاصر بود ، واز همهٔ آنها استفاده کرد ، وبمقام والای فضل ودانش رسید، چندانکه همه زبان تحسین گشوده ، واورا ستوده‌اند . واو از رجال این حلقهٔ شریفهٔ علما محسوب می‌شود، وشعر وادب نام او را جاویدان نگاه داشته ، وآثار گرانبهای علمی وادبی او را

۱) قصیده را ناظم درکتاب خود « نشوة السلافة »آورده ، وبه پنجاه بیت می‌رسد .

ـ همچون گوهرانی در سینهٔ تاریخ ـ ثبت کرده است، که همواره بر سر زبانها و مورد شکرانها است. از آثار او، « نشوة السلافة و محل الاضافه » است، که سید حسن پسر امیر رشید ـ که از این پس شرح حالش خواهدآمد ـ آنرا تقریظ کرده، وهم چنین شیخ احمد نحوی حلی در تقریظ آن چنین سروده است:

ـ ای دارندهٔ فضل ومکارم وسروری ومجد وبزرگواری وشرف.

ـ ای ادیب بی مانند توانایی، که بردشمنان هجوم می‌بری، ودارندهٔ کمال وهنر وظرافت هستی.

ـ این چه گوهری است، که در دهان صدف کاغذ ودفتر نهادی، که همهٔ گهرها را به رشک آوردی.

ـ زهیر، هرگاه از ازهار وگلهای این باغ آگاه می‌بود، آرزو می کرد که دامنی از گلهایت پر کند.

ـ بو و عطر « عرف » جان پرور این گلها را، که صاحب « عرف الطیب »[1] بشنود، زبان اعتراف به والایی آن می گشاید.

ـ هرگاه علی (سید علی خان صاحب سلافة العصر)[2] می‌دانست، که تو بدین نیکوئی آنرا جمع کرده‌ای، فضیلت وبرتری این اثر را از تو می‌دانست.

ـ واظهار می‌داشت که تألیف من، همچون ته ماندهٔ جام باده، و از آن تو، حبابهای جوشان آن است.

ـ کجاست جویندگان وپژوهندگان، که از میوهٔ فضل و دانش ونکات ولطایف، آثار او را دریابد؟

---

۱) مراد ابوالطیب متنبی است شاعر معروف ودراین بین « عرف » و« عرف الطیب» صنعت جناس بکار رفته.

۲) ابن بشاره، « سلافة العصر » سید علی خان را جمع وتکمیل کرده، وآنرا «نشوة السلافة ومحل الاضافة » نامیده است.

ـ من این کتاب را، بطور درهم ریخته و نامرتب تألیف کردم، لکن او مطالبی برآن بیفزود؛ وحقاً که محل اضافه کردن بود (اشاره به کتاب «نشوة السلافة و محل الاضافة».

ـ یکی دیگر از آثارش «نتایج‌الافکار» است، که مدرس یگانه سیدنصرالله حائری، در ابیات زیر آنرا تقریظ کرده است:

ـ این کتاب نیکو، مرا به شگفتی واداشته، چندانکه راهی برمعرفی آن نمی‌شناسم.

ـ معنی استواردا با الفاظ روان جمع کرده، و در میان همهٔ آثار نیکو، برجسته است.

ـ این کتاب، جز باغ باصفا وباطراوتی نیست، لکن گلهایش از نوع شقایق نیستند.

ـ «صاد»های این باغ (دفتر)همچون آبدان، «همزه»هایش چون مرغانند که باآواز خوش می‌خوانند.

ـ بسا عاشقان، که از نفحات و نسیم پاکش، اخبار «لوی و عقیق» را شنیده‌اند.

ـظرفهای زیبای معانیش، چنان تابنده وروح افزاست، که بادهٔ صافی را شرمسار می‌کند.

ـ قلم نویسنده، چنان جامه‌های آراسته دوخته، واندامش را زینت‌داده، که تو گویی درختزاد دلربایی است.

ـ سرور گرانمایه‌ای، که همواره بااندیشهٔ درست، روزگارمی گذراند.

ـ نصرالله (گویندهٔ اشعار)، در طول روزگاران، یار و همدم اوست، چه همدم و یار نیکوئی دارد.

از جملهٔ آثارش «شرح نهج‌البلاغه» و «ریحانةالنحو» است، که شیخ

احمد نحوی حلی درقصیده‌ای مدحیه آنرا یاد کرده وستوده است . قصیده چنین شروع می‌شود :

ـ ای آفتاب دلفروز روز ، پرده‌های مرا یکسو زدی ، ونهانم راآشکار کردی .

و ای گلهای زیبای اختران ، تیرگی مرا برملا کرده ، شرمنده ام کردید .

ـ آفتابی که زیبایی چهره‌اش ، ازجمال خورشیدآسمان ودلربایی آهوان زیباتراست .

ودرآن قصیده می گوید :

ـ تو از آل موج هستی ، و ستارهٔ آسمانهای بلند و ماه جهانتاب بخشش وافتخار است .

ـ از خاندان بزرگوارانی هستی ، که دلاوری و توانائی‌شان ، ارسطورهٔ اسکندر را از یادها برده است .

ـ جود وعطایشان ، یاد جعفر وفضل ربیع برمکی را ، از خاطرها سترده . است .

ـ هیچ عصری ، ازشهرت ونامشان خالی نبوده ، ومانند هلال ماه ،برجبین اعصار درخشیده‌اند .

ـ مخصوصاً آن شخصیت بزرگواری ، که همهٔ بزرگان ، در برابردانش وبرتری بلاانکار او ، سرتعظیم فرود می آورند .

ـ اوست که « نهج‌البلاغه » را جامهٔ شرح پوشانده ، و هر نکتهٔ پوشیدهٔ آن راآشکار کرده است .

ـ من ازکتاب « ریحانةالنحو » درعجبم، که چگونه در طول روزگاران، پژمرده و کهنه نشده است .

ـ « سلافة »[1] را رها كنيد ، زيرا كه در اين كتاب ، هربيتى ، باده‌اى مسكر است .

ـ و از تيميه هم سخن نگوئيد[2] ، زيرا كه اوقيانوس شعرشاعر ما ، انواع گوهر را به ساحل خود انداخته است .

ـ « دمية القصير »[3] كه اثر بزرگان علماست ، در جنب آثار او ، ديگر همچون گردنبندى بر گردن نكورويان ، جلوه ندارد .

ـ اى دارندۀ شرافت ريشه‌دار ، واى معدن كرامت فراوان ، واى آيت آشكار ؛

اين عروس انديشه و شعر زيبا را كه اخلاص دوستى آنرا آراسته ، اينك تقديم مى‌دارم .

اين را بگير ، وپوزش تقصيرم بپذير .

ـ به رغم دشمنان ، همواره در راه هدايت سيركن ، و دامن افتخاروكمال خود را بر كيوان بگستر .

سيد علامه مدرس حائرى ، اشعار متنوعى درستايش شاعر ما « ابن بشاره» دارد ، كه ازآن جمله اشعار زير است :

ـ سلام ودرودى ، كه دامن پرناز خود را بر اختران درخشند گسترده است .

ـ سلامى كه مخصوص آن فرزند بشاره (ابن بشاره) باد ، آن كسى كه

(۱) مراد « سلافة العصر سيد على خان است ، كه در همين جزء از الغدير در بارۀ آن سخن گفتيم .

(۲) مراد « تيمية الدهر » ثعالبى نيشابورى است . كتابى ادبى ، كه در چهار مجلد به طبع رسيده است .

(۳) « دمية القصر » تأليف باخرزى ، كه چاپ شده ودر دسترس است .

در تابانی وزیبایی ، همتای صبحگاهان است .

ـ جوانمردی که باران کرمش ، شکوفه‌های آرزو وامانی هواداران را شکوفا ساخته است :

ـ وبانیروی خرد وتدبیر ، مشکلات چشمگیر را از بین برده است .

ـ باسخنان‌روان وبابخششهای فراوانش ، « برقس‌بن‌ساعده » سبقت گرفته است .

ـ اندیشه‌اش ، در روی زمین ؛ لکن عزم واراده اش ، برفراز سیارات ، مسکن دارد .

ـ شعرش ، همچون گلها شاداب و نشاط بخش است ؛ لکن نه گلهایی که پس از شکفتن بپژمرد .

ـ پس از تو ، باغ سعادت‌افسرده وپژمرده خواهد شد ، ونوحهٔ سوگواری سرخواهد داد .

ـ دیگر این باغ جهان ، پس از تو ـ ای‌آسمان بزرگواری ـ همهٔ عالم را در نظر من ، دژم وناپسند کرده است .

ـ اما نوشته‌های تو ، ازآسیب این دهر ، مرا نگاهداشته و افسون کرده است . و من جزآنها ، جادوگر دیگری نمی‌شناسم .

ـ همواره جامه های بزرگواری ، به نشان زیبای مجد و شکوه شما ، مزین است .

و از اشعار دیگر اوست :

ـ سلامی همچون گلهای باغ که شبنم بررخش نشسته باشد ؛ سلامی همانند مروارید که دریا در بر گرفته است ؛

ـ این سلام ، مخصوص‌آن سروری باد ، که‌فرزند بشاره است (ابن‌بشاره) آن کسی که شعر ، از بیان فضلش شکوفا می‌شود .

ـ ابرهای بخشش، که همت واندیشه‌هایش از اختران آسمان فراتر رفته است، و همه عالم را برده وچاکر خویش کرده است.

ـ آن جوانمردی که گوی سبقت را در میان مکارم برده، ودانشهایی را اندوخته است که به شمار نمی‌آید.

دانشمندانی چون قطب الدین، رازی، عضد الدین و صدررا، در مقایسه با او، چه مقامی تواند بود؟

ـ مناقبی تابنده، و مواهبی چون ابر بارنده دارد. منازلش، همه‌سرسبز، وشمشیرهایش، همه سرخ است.

ـ درسبقت بردانشوران، همهٔ راههای فضیلت را بپیموده، وباهمت والای خویش، برمسند افتخار نشسته است.

ـ از این پس، باید بگویم که از پس دوری وفراق شما، احوال من‌مانند باغهای اندوه‌زایی است، که از فراق باران پژمرده وتادان است.

ـ خدا می‌داند، که چه شبهای خوبی در محضر شما سپری شده، وگلها هرگز از تماشای باغ وصل شما دل نمی کندند.

ـ سرچشمهٔ این‌لذتها، چقدر صاف وخوشگوار بوده. ویك تماشای آن، خاشاك از دیدگانم می‌ربود، راحت وآرامم می‌بخشید.

ـ یك روزم، از بهره گیری نوشته‌های شما، بریده ومحروم مباد، چرا که انتشار آثار شما، مردگان را چون صحرای محشرزنده می کند.

از اشعار دیگر او، شعری است که در تهنیت عید قربان سروده‌وگفته است.

ـ بهار، جامه زیبای گلها را برزمین بگسترد، وبوی خوش‌عطر «داری»

۱) داری به همین عطر فروش، و منسوب به معنی « دارین » است، که در بحرین محلی بوده ؛ که از هند به‌آنجا عطر می آوردند.

را در جهان پراکند.

ـ دختران شاخ، باجنبش نسیم، به رقص وپایکوبی برخاستند.

ـ وبرگ‌درختان، همچون خوانندگانی برفرازمسند شاخساران، سرود بی‌مانند سردادند.

ـ وسایهٔ درختان که برروی جویباران می‌خزد، گویی رخ نیکوان را درگونهٔ جویباران رقم زده است.

ـ پس بشتاب، که بادهٔ اندوه گسار بنوشیم، وهرگز پی‌بهانه وعذر مگرد.

ـ بادهٔ تازه و مسرت بخشی که حبابهایش، گوئیا دستبند ساق سیمبران است.

ـ یا مانند حروفی است که بدست مرد برجسته‌ای همچون «ابن بشاره» بخوبی وزیبایی نوشته شده است.

ـ در خطوط چهره‌اش، آب خوشرویی همواره جاری است. واما درپیش دشمنان، آتش قهرش شعله می‌کشد.

ـ سروری که در افق مکارم، همچون ماه می‌تابد وگره بر ابروان نمی‌آورد.

ـ باشادی وخوشرویی، آرزوی آرزومندان ودوستان را برمی‌آورد، وبا آن قهر، آرزوی دشمنان را می گذارد.

ـ رادمردی خردمند، که مادر فضایل، چنو در روزگاران نزاده‌است.

ـ هوشمندی که انگشتان هنرمندش، پرده از رخ عروس معانی برداشته است.

ـ اما دریغا که گردش روزگار، آرزومندان جوارش را از نزدیکی به‌او بازداشته است.

ـ نعمتهایی در وجود او هست، که همچون باران پربرکتی ـ بی آنکه

صدمه‌ای بزند ـ به همه جا می‌رسد .

ـ و چهره‌اش ، ـ چون باغهای بهاری ـ شکفته و شاداب است ، که هیچ پژمانی وافسردگی نمی‌بیند .

ـ و تا زمانی که حوادث و خطرات عالم ، چنگ بر جان مردم می‌زند ، او ناخنان قلم را ، چیده و آماده دارد . (باسلاح قلم به جنگ مصائب می‌رود) .

ـ مرکب قلم اوست ، که درد دردمندان را درمان می کند ، وسختیها را از آنان برطرف می‌سازد .

ـ او از تبار خاقان ، و از کسانی است که چهرهٔ چون ماهشان ، در غبار درد وملال ، پرتو افشانی می کند .

ـ دلاورانی که وقتی بهنگام نبرد حمله می‌برند ، شمشیر بر گردن هر حمله کننده‌ای فرود می‌آورند .

ـ وآنگاه که چشم فرو می‌بندند ، و از حمله باز می‌ایستند ، آب گوارای آرام برجویها برمی گردد ، وهمه‌جا را زیبایی وآرامش فرامی گیرد .

ـ آثار و اخبارشان ، با خط سیاه ، در پیشانی سفید هر بامدادی بچشم می‌خورد .

ـ ای کسی که قهرت ، چون صخره‌های استوار ، محکم ؛ ومهرت ، چون نسیم نوازشگر ، لطیف است .

ـ مکارم بلندتو ، چنان برجسته‌است ، که گویی فراز نیزهٔ بلند کمانداران ، همه‌جا به چشم می‌خورد .

ـ اینك عید اضحی (عید النحر) ، با چهرهٔ گشاده و بشاش ، برتو روی آورده ؛ ولطافت نسیمش ، گوئیا لطافت این شعر من است .

ـ عیدی که با مسرت فرا رسیده ، وآغاز وانجامش ، همه خوش وفرخنده است .

ـ وپیوسته، انگشت مردم شما را همچون‌هلالی که درآستان افطار مورد استقبال است ـ به شما اشاره می کند .

ـ و تو ، پیوسته در جامهٔ پرنیانی فضایل ، با همه افتخاراتت ، جاویدان باشی . در قصیده‌ای که خطاب به او سروده و فرستاده ، « جناس مذیّل » را درسرتاسر قصیده بکار گرفته است :

ـ بجان تو سوگند . که اشک‌دیده‌ام جاری است ، چراکه شرنگ‌فراق را سر کشیده‌ام .

ـ درمانی ، جز آنکه شهدوصال را بنوشم ، ندارم . وآیا ، کسی ، مرا در بدست‌آوردن این شهد ، دست می گیرد ؟

ـ دلم ، تشنهٔ دیدار تو است . وشعرم ، ستایش ترا همواره می‌رساند .

ـ همّت من ، چون شیر درّنده‌ای پیش می‌رود ؛ ولی‌آن ، من در صدد تضرع نمی‌آمدم .

ـ رنگ‌رخسارم زرد ، و اشک‌دیده ام خونین ، و دیدگانم به‌دیدن خیال رخسار شما قانع است .

ـ از روزی‌که شما رفتید ، روزم چون شب تیره است . آیاآن روزگاران شیرین ، باز می گردد ؟

ـ ای مولای من ، من بآنچه تو بپسندی ، خرسندم ؛ وهمواره ازفضایل‌شما بهره می گیرم .

ـ ای آنکه با تبار شایسته و اصیل ، ندای‌آهسته و نجوای دردمندان و حاجتمندان را می‌شنوی .

ـ و درعین حال ، شیر دلاوری هستی که شمشیردشمنان ، در پیشت ـ کند است ، وچشمهٔ جوشان فضیلتها هستی .

ـ چشم‌بیمناکان ، با وجود تو به خواب‌آرام می‌رود؛ ومرغان ، سرودمدح

ترا سر می‌دهند.

ـ دریای دانشت، برهمه لبریز است. وهمه، چشم طمع بدان دوخته‌اند.

ـ باران بخششت، درهمهٔ ایّام جاری است؛ وحال آنکه باران آسمان، بعضی از فصول می‌بارد.

ـ مجلس و مجمع تو، مانند درختان «سلم» و «ضال»[1]، پر بر کت وپرمیوه و کج شده است.

ـ شمشیری داری، که بهنگام جنگ، خون می‌فشاند؛ وچشمی، که از ترس خدا، اشك می‌بارد.

ـ عبادتت، از ریای مردم پیراسته؛ وطبعت، ازهوای نفس بدور است.

ـ شعرت، همچون جام باده، صاف و لطیف، و جامع همهٔ ارزشهای شعری است.

ـ دلی داری، که درجنگ با دشمنان، محکم وبنیرو است. وچهره‌ات، درظلمت حوادث، برّاق وخوشرو.

ـ احسان تو، ستایش آزاد و بیریای سخنگویان را برمی‌انگیزد، ونیزهٔ آهنین اراده ات، همواره برافراشته است.

ـ با دشمنان نیزمدارا می کنی، با بخشایش بیکران پاداش می‌دهی، واز هول حوادث نمی‌نالی.

ـ علم فراوان داری، که جهل را یکسو می‌زند ومی‌زداید، وبیماریهای کشنده را درمان می کنی.

رادمردی که مردم نمی‌توانندخرده‌ای براوبگیرند، وبذر محبّت وعشق او در دلها کاشته شده است.

آنچه را خدا نمی‌پسندد، دشمن می‌دارد، ونمی‌بینیدکه چگونه دندان

---

۱) سلم وضال دونوع درخت هستند.

طمع را کنده است .

ـ خدای ، اورا ازچشم‌زخم هربیننده‌ای نگاه بدارد ، چرا که جمال او ، عقل وخرد را افسون می کند .

وهنگامی که گلاب براو هدیه آورده‌اند ، این اشعار را گفته :

ـ ای‌آن‌سروری که امروز از « ایاس »[1] نیز ، باهوشتر و زیرکترهستی؛

ـ من گلابی بسوی تو می‌فرستم ، که ازبوی مشك خوشبوتر است .

ـ این گلاب را ، که ازآتش دل فراهم‌آمده ، بپذیر .

باز ازاشعاری که به او نوشته وفرستاده است :

ـ سلام ، سلامی که اولش بدایت ، وپایانش نهایت ندارد .

ـ سلام بر « علی ابن بشاره » ، آن سروری که درکمالات ، به فراترین غایت رسیده است .

ـ آن جوانمردی که‌آثار بشاشت ، درچهره‌اش برق می‌زند ، و ازسرشت پاك او نشان می‌دهد .

ـ آن شخصیت والاقدر نکوخوی ، که بههمهٔ دلها حکم می‌راند .

ـ نیکوکاری را از آباء و اجداد ، به ارث برده و بجای گذاشته ؛ و این روایت انتقالی است ، که همهٔ وسائط آن درست است .

ـ هرگاه درخشکسالی ، کسی ازاو تقاضای احسان کند ، او باغ حمایت را برروی او می گشاید ، و دستگیری می کند .

ـ آنگاه که شب ، پردهٔ سیاه برهمه چیز بکشد ، تدبیر تابان او ، همچون صبح می‌تابد ، ومشکلات را برطرف می کند .

ـ آنجا که درمیدان بحث ، درحسرت دیدار دلاوری هستی ، جز او کسی

---

۱) مراد ، ایاس‌بن معاویة بن قرة المزنی‌است ، که‌کنیه‌اش ابو واصله وقاضی بصره بود ، و درهوشمندی ضرب المثل است که‌گویند : هو اذکی من ایاس (الاعلام زرکلی).

پرچم برنیفراشته است، وجزاو، در این میدان نمایان نیست.

- چهرهٔ او، در زیبایی مانند ماه است، و دراین تشبیه و همانندی، هیچ شکی نیست،

- برپیمان خود وفادار، و در راه آرمان کوشنده و بردبار، و سلامت درونش در اوج آرزوهای ما است.

- و کجا دراین روزگار، ما کسی را با چنین او صافی می‌یابیم که مدح کنیم؟

- چگونه می‌توان نامش‌را بصراحت‌بزبان‌آورد، نامی را که عنایت خدا آن را بر اعلای عرش نگاشته است؟

- پس‌پروردگارا، اورا همچنان ازروی لطف‌بنواز، وفکرش را استوار، و از گزند گمراهان مصونش بدار.

- از انعام خود، جامهٔ فکری‌آراسته‌ای بر او بپوشان، جامهٔ حمایت و نگهداری.

ودیگر قصائدی که دردیوان شریف سید مدرس در ضمن شرح حال‌شاعر مورد بحث ما از او نقل شد. و همه از مقام والایی که او در فضایل و برتریها دارد حکایت می کند و آراستگی او را به اخلاق نیکو و ملکات فاضله نشان می‌دهد.

از اشعار این بشاره شعری است که در کتابش «نشوة السلافة» در مدح پیشوایمان امیر مؤمنان (ع) آورده و این شعر را همانند قصیده سید علی خان مدنی که ذکرش (درص ۳۵۰) گذشت سروده است:

۱- من از ظلمت شبانگاه دلارامی‌دارم چراکه در آنست که شهابها واختران آشکار می شوند.

- وطیف ونور آسمانی‌بدیدارم می آید ودرواپسین دم شب چهره می نماید.

ـ این پوشش تاریکی شب است که عشق را از رقیبان می‌پوشاند وازدیدهٔ نگهبانان نگه‌می‌دارد .

ـ تاریکی شبانه از آن گلهای وصال که جان را زنده می کند پاسداری می کند .

۵ـ بساشبا که تا بصبح با تاریکیش ساختم و باعشق پاك بی‌آلایشم بسر آوردم .

ـ تا آنگاه که شهابها ناپدید گشته واختران روی به افول گذاشتند .

ـ وصبح باپرتوهای تابنا کش دامن گستردوتاریکی باپرتو افکنی او کنار رفت .

مرا از ترس دشمنان نجات داد وآرامگاهی خلوت آماده نمود .

ـ همین شب هر گاه سپر مرا بشکافد رامشگه وگلگشتی برایم فراهم می‌شود .

۱۰ـ این شب است که پیش از این موسی از جانب طور باستقبال نور رفت .

ـ او بامید دریافت قبسی پیش رفت تا بنزدیکی آن آتش رفت .

واز کنار غربی ساحل ندایی شنید که منم پروردگار آفریننده‌ٔ بزرگ وبی‌همتا .

ـ راز این آتش موسی همانا حیدر است این دانشور بلیغ با کفایت .

ـ هر گاه جنگ پیش روی او رخ می‌داد برمی‌خاست و هر گز پشت نمی کرد .

۱۵ـ چه پهلوانانی که باتیغ اوتکه‌تکه شده و چه گر گهایی که بنیروی بازوانش قطعه قطعه گردیدند .

ـ اوپسرعموی مصطفی وکسی است که ازدرختستان او بهترین نهالها سر کشیده .

ـ گنجینهٔ علم الهی و آفتاب هدایت و وجودی است که فروغ رخشانش کاستی پذیر نیست.

ـ او مهبط وحی است که کسی به فضل او نمی‌رسد و به کنه ذاتش خرد و هم پی نمی‌برد.

ـ او دنیارا طلاق داد و هرگز بدان خشنود نشد و آنرا پسند نکرد و خوراك و پوشاك برخود نگزید.

۲۰ـ شبها را باعبادت و تقدیس خدا بروز می‌آورد و محراب و مجلس بوجودش مباهات می کردند.

ـ دریای بیکران بخشش و کرم و فرمانروای سرشناس ولایت بزرگیها و مکارم بود.

ـ آنگاه که برفرازمنبر می‌رفت زبان مردم ازملاحظه بلاغتش لال والکن می گردید.

ـ از الفاظ و کلمات چنان حکمتی نمایان می‌ساخت که دانشوران توانا وزبردست را در حیرت می‌افکند.

ـ خوشا بر آن مراتب بلندی که او نایل گردیده که کیوان و اطلس (فلك نهم) نیز برپای آن نتوانند رسید.

ـ همهٔ جمع‌شوندگان، برمزار او مشرف می‌شوند، و هرگزپرچمهایش کهنه ومندرس نمی‌شود.

ـ هرگاه‌کسی‌از روی‌انکار، گفته مرا نپذیرد، خواهم گفت: «ای‌دوست، اینجا شهادتگاه مقدسی است»[1].

ـ آیا نمی‌بینید، که چگونه از این جایگاه، نوری می‌تابد، و دیده وجان عالمیان را، روشن می‌سازد؟

---

۱) این مصرع، ابتدای قصیدهٔ سید علی‌خان مدنی است.

ـ بخدا سوگند که هرگاه حیدر کرار علی مرتضی ـ صلوات الله علیه ـ نبوده، در روی زمین، پناهگاهی برای مردم یافته نمی‌شد.

ـ فضایل او را، هیچ نثر نویس و شعر سراینده ای، نمی‌تواند در سخن خویش بگنجاند ومعرفی کند،

ـ هرگاه همهٔ درختان زمین، قلم؛ ودریاهای خروشان، مرکب باشند؛

ـ ودرفضایل‌او، منظومه‌های غرایی پرداخته شود،که همچون شاخساران لطیف بخرامند؛

ـ شعرمن که در ستایش توساخته شده، گویی در پرنیانی زیبا ـ که‌هیچ دیبایی را باآن یارای برابری نیست ـ تقدیم تست.

ـ فردای قیامت، از تو امید پاداش دارم، چراکه حق دوستدار وهوادار تو، هرگز پامال نمی‌شود.

ـ درود خدای بر تو باد، تاآفتاب در تابش است وتاریکیها را می‌زداید.

ـ از اشعار او، ابیاتی است در تقریظ مطول، بدین قرار:

ـ مطول، دریایی بیکرانه وخروشان‌است،که توصیف‌من،آنرا نمی‌تواند بیان کند.

ـ اهل معانی، در بلاغت،آنرا بمنزلهٔ فرقان می‌شناسند، ودر دلائل[1] ومطالب‌آن، اعجاز نمایان است.

---

(۱) ایهام دارد به «دلایل الاعجاز» عبدالقاهر جرجانی.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۲

قرن دوازدهم

شیخ ابراهیم بلادی

ـ با حمد و ستایش کسی، سخن را آغاز می کنم، که همهٔ مخلوقات را آفرید و بر دوام نعمتهایش شکر می گزارم.

ـ او آفریدگار ما وواجب الوجود است، وهرگز زوالی برذاتش نیست.

ـ مردم را، نمونه ای برای نمایش گنجینهٔ قدرت خود بیافرید، و این موجود را بیمانند قرار داد[1].

ـ دین ما، پنج اصل دارد که از آن جمله عدل است، که کارخدا، باآن صفت، پیوسته انجام می گیرد.

ـ دومین اصل، توحید است، که خدای، یگانه است و اینکه شریکی ندارد.

ـ اصل سوم، نبوت است؛ و آن لطف عظیمی است، که از سوی پروردگار، بر مردم افاضه شده است.

ـ چهارمین اصل امامت است، که لطف آفریدگار، موجب آن شده، تا دین خدا بوسیلهٔ آن، استقامت پیدا کند.

ـ اصل پنجم، معاداست که برهر جسم وروحی شامل است، ودلایل آنرا

---

(۱) اشارت است به حدیث قدسی مشهور: کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.

ثابت می کند.

- براستی که پروردگار، درحکمرانی خود عدل بکار بسته و باهر ستمگری سر دشمنی دارد.

- آتش جهنم و نعمتهای بهشت دارد، ولو آنکه کافران برانکار آن برخاسته اند.

- مؤمنان در بهشت، و کافران در آتش جهنم خواهند بود.

- نخستین پیغمبران، که پدر آدمیان است، حضرت آدم است، که سلام خاص همگان براو نثار باد.

- و برترین انبیا، پیمبران اولوالعزم هستند، که معرفت برمقام آفریدگار پیدا کرده اند.

- واین پیامبران عبارتند از: نوح وابراهیم وموسی وعیسی، وپیامبرامین که خاتم پیامبران است [علی نبینا وآله و علیهم السلام].

- پیامبری که ستوده و برترین؛ و از حیث وقار وشکوه، از همه والاتر است.

- پس، من خالصانه گواهی می‌دهم که جز خدایی که همه مخلوقات را آفریده، خدایی نیست.

- و محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - پیامبر مرسلی است، که برای ادارهٔ امور مردم فرستاده شده است.

- و نیز شهادت می‌دهم علی علیه السلام ولی خدا است، که در راه دین، کمر خدمت بسته است.

- و پیامبر، در روز غدیر خم، بفرمان خدا با او پیمان بسته، واورا به جانشینی خود برگزیده است.

- و برفراز منبر، برامامان دیگر، که همه از فرزند علی علیه السلام هستند، اشاره فرموده است.

ـ پیغبر، اورا برادر خود نامیده، و بفرمان خدا، او را پیشوای مردم خوانده است.

ـ اورا بزرگ داشته، ولقب امیرالمؤمنین داده، که جزاو، کسی شایستهٔ این لقب، نبوده ونخواهد بود.

ـ وحضرت زهرای بتول را ـ که پیوسته سلام خدا بر او باد ـ به همسری او انتخاب کرده است.

ـ حضرت علی برحضرت زهرا ـ صلوات‌الله علیهما ـ همتای بزرگواری‌بود، که از نسل آنان، امامان بزرگوار علیهم السلام متولد شده‌اند... [تاآخر قصیده][1].

احوال شاعر

ابوالریاض شیخ ابراهیم پسر شیخ علی پسر شیخ حسن پسر شیخ یوسف پسر شیخ حسن، و او پسر شیخ علی بلادی بحرانی است. او یکی از بزرگان وفضلای بحرین بود، که به ادبیات وسخن‌سرایی معروف بود، و بنا برآنچه از بعضی تذکره‌ها برمی‌آید ازاجداد عالیهٔ مؤلف کتاب «انوارالبدرین» می‌باشد.

وی منظومه‌ای دارد بنام «الاقتباس والتضمین من کتاب‌الله المبین فی اثبات عقاید الدین» که یك‌اثر استدلالی ومشتمل برچند روضه است؛ و در ضمن آن، در هر یك از روضه‌های آن یکی از امامان معصوم علیه السلام را ستوده است. و از این حیث کنیهٔ «ابوالریاض» به او داده‌اند. دیوان اشعارش، به خط شاگردش شیخ ابو محمد شویکی ـ که شرحش را خواهیم آورد ـ در دست است، که این شخص‌دیوان اورا بسال ۱۱۵۰ تصحیح کرده است. دیوانش،مشتمل برقصایدی‌چند، به عدد حروف است، که بترتیب حروف‌آورده، و۱۳۲۶ بیت در بابهای پنجگانهٔ

---

۱) این ابیات را، از دیوان خطی شاعر نقل کردیم در این دیوان، شعری دیگر در موضوع «الغدیر» هست.

توحيد ونبوت وامامت وعدل ومعاد سروده ؛ و در اصول پنجگانه اسلام ، شعر میمیه‌ای دارد که ۱۰۸ بیت است .

پدر این شاعر ـ شیخ علی ـ یکی ازمشاهیر روزگار خود بود ، که‌صاحب حدائق در « لؤلؤة‌البحرین » گفته‌که مردی فاضل ؛ وبویژه درعربیت ومعقولات استاد بوده ؛ ومدرس‌وامام جماعت ، و معاصر شیخ سلیمان پسر عبدالله ماحوزی بوده است . صاحب « ریاض الجنه » احوال او را در روضه چهارم‌آورده است . شیخ حسن جد این شاعر ، و همچنین جد اعلای او شیخ یوسف بن حسن ، از فضلا بوده‌اند ، همین شخصیت اخیر را ، شیخ حر در « امل‌الامل » ، فاضلی متبحر وشاعری ادیب درمیان معاصران (خودش) معرفی کرده است .

صاحب حدائق در « لؤلؤة البحرین » ، از پدر دانشمندش نقل می کند که هنگامی که شیخ یوسف حسن بحرانی وفات یافت ، و در آرامگاه « مشهد » که مسجدی است دربحرین بخاك سپرده شد ، اتفاقاً یکی از دومنارهٔ مسجد برروی قبر این شخص فروریخت ، و شیخ عیسی [1] که ازمزارش می گذشت ، زنی دید که برکنار آمگاه او نشسته ، و از افتادن این مناره تعجب می کند . شیخ عیسی این ابیات را مناسب حال گفت :

ـ زنی را دیدم ، که در هیأت پارسایان‌نشسته ؛

ـ واسترجاع می کند (می گوید : اناالله وانا الیه راجعون)،در حالی که‌او چه می‌داند که در آنجا چه کسی آرمیده است .

ـ او را گفتم که ای از تبارپاکان ، تو بیهوده ازاین اتفاق تعجب می‌کنی.

ـ اینجا کسی آرمیده که کمال یوسفی داشت ؛ وآن مناره از هیبت او ، بخاك افتاد وسجده کرد .

---

۱) این شخص ، یکی از افراد برجستهٔ آل عصفور و از خاندان شیخ فقیه متبحر شیخ یوسف صاحب « الحدائق » است ، شاعری توانا وادیبی بارع بوده است .

۱۰۳

سدهٔ دوازدهم

شیخ ابومحمد شویکی

ـ آنگاه که دندانهای مروارید گونش نمایان شد، تاریکی شبانگاهی برطرف شد وبامهرودادمن، روبرو گشت.

ـ از چهره‌اش،چنان نوری پرتوافکن شد، که گوئیاماه درخشیدن گرفته است تااینکه به ابیات زیر می‌رسد:

ـ حیدر کرار ـ صلی‌الله‌علیه ـ آن پیشوای مخلوقات ،آن والاقدرصاحب همه کمالات؛

ـ آنکه از غیب جهان آگاه است، دامنی پاك دارد، جوانمردی باخصال پسندیده وپاك است؛

ـ بخشش او از خاندان هاشم ونبوت حکایت می کند، و ابرهای پرباران را، از ریزش جودش، در شرم می‌دارد؛

ـ خلق وخوی پیامبری دارد؛ جوانی دلاور وجنگی در میدان نبرد است.

ـ در روزهای تابستان، روزه‌دار؛ وبهنگام شب، در حال عبادت است.

ـ میهمانان را، بامال حلال، می‌نوازد وبزرگ می‌دارد.

ـ کان دانش، و کسی است که پرسندگان و نیازمندان را، پیش ازسؤال به خواسته‌شان می‌رساند.

ـ از جانب خدا، واز سوی پیامبر بر گزیده‌اش ، به فرمانروایی ورهبری‌اش فرمان رسیده است .

ـ پدر امام حسن وامام حسین علیهما السلام است ، آن دو سبط بزرگوار مادرشان نیز سیدة النساء و پیشوای بانوان و دختر بهین پیامبران می‌باشند .

ـ آنکه پیغمبر ، برغم دشمنان ورهروان راه ضلالت، بااواظهاربرادری کرد

ـ ومطابق نص قرآن ، نفس پیامبر محسوب شده ، و بهترین کسی است که مباهله نمود .

ـ شأن عالی ووالا دارد ، همچنانکه نامش «علی» علیه السلام است ، آن نکوکار احسان بخشی که پناهگاه من است .

ـ از سوی خدای ذوالجلال ، آفریدگار عرش ، امیرمؤمنان و برگزیده می‌باشد .

ـ اوست که در رختخواب پیمبر ، بجای وی خوابید ، و از دشمنان خونخوارش ، بیم به دل راه نداد .

این ابیات را ، از مختصرديوان شاعر ، که بخط خودش نوشته وبه استادش فرستاده ، انتخاب کردیم و اصل این قصیده ، قصیده‌ای است طولانی ، که بسال ۱۱۴۹ در مدح امیرمؤمنان علیه السلام سروده است .

ـ ۲ ـ

قصیدهٔ دیگری‌دارد ، که بسال ۱۱۴۹ سروده ، وماآنرا بخط خودش‌بدست آوردیم . درآغاز این قصیده ، به عقاید دینی خود اشاره می کند ، ومی گوید :

ـ عقاید نیکو را از گوهر فواید و معانی که حاصل اندیشه است ، بشنو خدایت هدایت کند .

ـ حمد و ستایش بر پروردگاری ، که نعمتها به ما ارزانی داشت ، که نتوان آنرا به شمار آورد .

وباز گفته‌است:

ـ الطاف پروردگار، برهمهٔ آفریدگان، شامل وفراوان است، همچون چشمهٔ گوارایی که همیشه جاری است.

ـ از نعمتهایی که به ما بخشید، وجود گرامی بهترین رسولان محمد وعترت بزرگوار او ـ صلوات الله علیهم ـ است، این پیامبری که برای هدایت مردم فرستاده شده، این گرامیترین بندگان وپارسایان.

و در این قصیده است که گفته:

ـ معجزهٔ قرآن، همیشه معجزه‌ای جاویدان، وشاهد نبوت اوست.

ـ به رغم متمردان و دشمنان، شریعت غرای او، همهٔ شرایع را باطل کرده است.

ـ پیامبری که نمازرا بپاداشت، زکوة‌داد، روزه گرفت، حج بجای‌آورد، ومجاهد وپاکمردی والابود.

ـ این خدااست که اورا پاك کرد وبر گزید. وازهمین رو است که» صفی است ودروعده‌هایش صادق.

ـ او رادوست وولیی بنام علی ـ صلوات الله علیه ـ هست، که در برابر همهٔ دشمنان، یاور او بود.

ـ او بازوی نیرومند پیامبر حساب می‌شد. باتیغ خود، سر گردنکشان را درومی کرد.

ـ پیامبر، بااو برادری کرد، واو را برادر خویش خواند؛ وفاطمه علیها السلام آن مادر اختران هدایت را به همسری او خواند.

ـ وبابر گزیدن علی علیه السلام که بفرمان خدا در غدیر خم انجام داد، بینی حاسدان را به خاك مالید.

ـ بالای جهاز شتران رفت، و برمردم خطبه خواند، وامور مردم را به

کف او سپرد ؛ وچه نیکو پیمانی بست .

ـ آشکارا ، او را به امامت بر گزید ، و فرزندانش را از پس او ، رهبران و امامان مـردم خواند . ای امامان و پاکزادگانی ، که از بهترین پدر بدنیا آمدید!

ـ ۳ ـ

قصیده غدیریهٔ مفصلی دارد که ابیاتی از آن نقل می‌شود :

در روز غدیر ، دین کمال یافته ، و نعمت آفریدگار ، بر بندگان تمام گشته است .

ـ خدا ، این روز بزرگ را برای مؤمنان به شریعت پیامبر امین ﷺ عید قرار داده است .

ـ دراین روز ، خداوند ، اسلام را ، برای آنکه دین مردم باشد ، پسندیده وآنرا تأیید وتأکید فرموده است .

ـ روز شریفی که برکاتش ، پیش از آفرینش جهان خلقت ، بفراوانی آفریده شده .

ـ روزی که خدای بزرگ علی حیدر علیه السلام را ، بیقین به امامت مردم بر گزیده است .

ـ روز غدیر ، روزی که شرافتش ، همچون آفتاب روشن است ، وحاجت به دلیل ندارد .

ـ ودروایت است که ای جوانمرد عالم ، تو تشنگان را از گواراترین آب سیراب خواهی کرد .

ـ این را راویان ، ازپیغمبر ـ آن بهترین مخلوقات ـ بامدرك ونص روایت کرده‌اند .

شاعر در ابیات دیگر این قصیده گوید :

ـ آنجا که جبرئیل امین ، پیام خدا را باسلام ودرود ابلاغ کرد .

ـ وپیام این بود که همین‌امروز ،علی‌حیدر ـ صلوات الله علیه ـ راجانشین خود گردان ؛ وفرمانبری از وی را واجب عینی اعلام کن .

ـ پیش ازآنکه این مصاحب ویارهمنشین خود را ترك بکنی ، برخیز واو را بمردم معرفی کن .

ـ پیامبر گفت : « به چشم » وفرمان خدا ، برای من کافی وبسنده است .

ـ مردم را در صحرای « خم » فراخواند ، ـ درآن سرزمین ناهموار ـ وفرمود که ای مردم ، بارهارا بیفکنید وتوقف کنید .

ـ از جهاز شتران ، منبری فراهم کرد ، وبرفرازآن علی ـ آن پدرحسن وحسین علیهما‌السلام ـ را هم‌فراخواند .

ـ او را بلند کرد ، تا زیربغلهایش نمایان شد ، نور وسپیدی‌آن ازآفتاب ماه فراتر رفت .

ـ خطاب به اصحاب فرمود : ای مردم ، از من پیام یك شخص ناصح امین را بشنوید :

ـ ای اصحاب ویاران من ! آیا من برشما ، از خودتان بر شما ، نزدیکتر ومسلط‌تر نیستم ؟ همه گفتند : بیقین تو چنین هستی !

ـ فرمود : هرکس که من رهبر ومولای او هستم ، پس‌از من برادرووصی من علی مولای اوست ، این علی که دست در دست من دارد ....

(تاآخرقصیده)

ـ قصیدهٔ طولانی دیگری بنام « غزالة » دارد ، که در آن نبی‌بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله را ستوده واولش این است :

ـ این‌غزاله وآهویی است ، که شیران را به کمند می کشد ؛ نوری‌فراتر

از نور آفتاب (غزالة) دارد.

- جامۀ عقل را از تن می‌رباید؛ جامه‌ای دگر می‌پوشاند، که به دل، آتش شوق می‌نهد.

تا می‌رسد به این ابیات:

- ولای پیامبر، چونان زرهی است که بندگان را، از تیرهای هلاکت وبدبختی نگاه می‌دارد، وسیلۀ پیروزی است.

- و پس از پیامبر، ولی من علی است، آنکه پیش از مرگ پیغمبر، به این مقام سفارش شده بود - صلوات الله علیهما وآلهما.

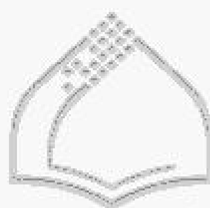
- پیامبر، درروز «خم»، اورا به امامت برگزید؛ اوست که ریشۀ دشمنان را قطع می‌کند.

و یاد «غدیر»، در دیگر اشعار او نیز وجود دارد، که از آنهمۀ به‌ابیات فوق، اکتفا شد.

شرح حال شاعر

ابومحمّد عبدالله پسر محمّد پسر حسین، واو پسر محمّد شویکی خطی، که از شیخ ابراهیم پسر شیخ علی بلادی - که ذکرش گذشت - تلمذ کرده، وهم چنین از شیخ ناصر پسر حاج عبدالحسن بحرانی دانش‌آموخته است. او در هنر ادبیات وشعر وآثار وهنرنمایهائی که در این زمینه کرده، گامهای بزرگی برداشته، لکن باید گفت که شعرش از نمونه‌های متوسط بحساب می‌آید. کتابی دراحوال معصومان عليهم السلام دارد، و دیوانی درستایش پیامبر وخاندانش عليهم السلام بنام «جواهر النظام»، و دیوان دیگر در مرائی اهل بیت عليهم السلام دارد که «مسیل العبرات ورثاء السادات» معروف است. از این دو دیوان، در ظرف چهار روز قصاید زیادی استخراج، وبصورت دیوانی به شیخ علامه آقا محمّد پسر آقا عبدالرحیم نجفی

اهدا کرده است (بسال ۱۱۴۹) . این شخصت دیوان ، شامل پنجاه قصیده‌دروزنها و قافیه‌های گوناگون ، دارد سراسر در مدایح و مراثی پیامبر وخاندان او که درود خدا براو وخاندانش باد . و عباس پسر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و قاسم پسر امام حسن وعبدالله پسروی وعلی پسرامام حسین و عبدالله فرزند شیرخوارهٔ حسین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را مرثیه گفته است .




مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۴

سدهٔ دوازدهم

سید حسین رضوی

ـ خرمی عهد دوستان را، در ناحیهٔ «ذی سلم» بیاد بیاور، وآن جای آرام بخش و نوازشگری، که بین درختان «بان» و زیبائیهای دیگر قرار داشت.

ـ چه زیبا است که بزرگان همهٔ طوایف و حجاز، همه گردآیند. بسااندوهان که بااین اجتماع برطرف می‌شود.

ـ ای دوست، درسرزمین ومسکن آنان، اندکی بیارام، تاآتش دل شیفته‌ات را که از درد وغم شعله گرفته است فرونشانی.

این قصیدهٔ بدیعیه، ۱۴۳ بیت دارد، که در آن نبی بزرگوار ﷺ را می‌ستاید، و در ضمن آن می گوید:

ـ آن برادر پیامبر، امیر مؤمنان، پدر امام حسن و حسین ـ صلوات الله علیهم ـ، آن شخصیتی که باب علم، ودارای اخلاق و کردار برجسته‌ای بود.

ـ در پنهانی وآشکار، یار وهمکار او بود. ودر داوری و همه اندیشه‌ها، او را تصدیق می کرد.

ـ از پیامبر برگزیده خدا، در بارهٔ او، فضیلتی بزرگ روایت شده، که فرمود: «هر که را من مولای او باشم، علی پیشوا ومولای اوست» پس به‌دامن چنین پیشوایی چنگ بزن.

احوال شاعر

سید حسین پسر امیر رشید پسر قاسم رضوی‌هندی نجفی حائری ؛یگانه‌ای است که علم فراوان را باادب برجسته باهم داشت ؛ و نابغه‌ای بود که تبار بلند وپاك را بادانش فراوان وشعر خویش جمع کرده است ؛ شعری که درو گوهر را را در برابر خود خوار می کند : عالمی بزرگوار ووالا ، وادیبی ناقد ، و کسی بود که داشتن یك فضیلت ، او را از فضایل دیگر باز نمی‌داشت . وآثار نیکوی او از افتخارات دیگرش ، قابل تفکیك نیست .

پدرش ، اورا از هند به نجف اشرف آورد وی در آنجا به کسب علم مشغول شد ، وپس از چندی ،آنجا را بقصد جوار امام شهید علیه السلام ترك گفت ، وددحضور مدرس یگانه سید نصرالله حائری کسب فیض کرد، وقصایدی درمدح استاد مدرس خود دارد ؛ ازآنجمله گفته است :

ـ ای آن راد مرد بزرگواری ، که باران احسانش جاری است .

ـ ای آن شخصی که از فراوانی جودش ،من در ناز و نعمت و قدرت بسر می برم .

ـ ای بزرگواری که در طول روزگاران ، هرگونه بیم وآزار را از ما برطرف کرده‌ای .

ـ درود خدای عرش برتوباد ، مادام که برق پشت حجاب پنهان است .

از استادان او، سید صدرالدین قمی شارح «وافیة» ،وشیخ عبدالواحد کعبی نجفی درگذشته بسال ۱۱۵۰ ، وشیخ احمد نحوی را می‌توان نام برد. خط نیکو می نوشت چنانکه دیوان استادش سید مدرس حائری‌را بخط او دیده‌ام .درکربلای معلی در بین سالهای ۱۱۵۶تا۱۱۶۰وفات یافته است ؛ اما اینکه بعضی مجموعه‌ها وفات اورا بسال ۱۱۷۰دانسته‌اند ، من به مدرکی که این امر را اثبات کند ، دست نیافته‌ام شاعر مارضوی ، دیوان شعری آکنده‌از درو گوهر ، در مدایح ،ازخود

به یاد گار نهاده، که اینك نمونه‌هایی از آن آورده می‌شود:

ـ ای ساکنان «حی»، آن وفاداری گذشتگان کجاست؟ ای کاش می‌دانستم که چه جفایی برما می‌رود.

دلی از آتش خانمانسوز عشق، تفته‌دارم، ومژگانی خونبار.

ـ هرآن گاهی که ازقلمروشما برقی درخشیدن گیرد، یابلبلی برشاخساران نغمه‌آغازد؛

ـ اشك از دیدگانم‌سرازیر می‌شود، وناله‌دل به یاد آن روزهای از دست رفته وسوك بزرگ سرمی‌دهم.

ـ ای کسی که مرا بداشتن این عشق ملامت می کنی، مرا ازاین سرزنش رها کن، که نتیجهٔ آن، ترغیب بیشتر خواهد بود.

ـ آنان، امید من هستند، خواه بامن باشند، یا از من دوری گزینند، نیکی کنند یا بد کنند.

ـ آنان، آن باده را، که خدااز ازل در پیمانه ریخته، برمن متجلی ساخته‌اند.

ـ این باده‌ای ازلی بوده، نه بادهٔ انگوری که از تاك گرفته می‌شود.

ـ جلوهٔ حسنی که از این باده برخاسته، همهٔ یاران را به سجده افکنده است.

ـ پیش ازچشیدن‌این باده، همه، مستان‌آن بودیم.وزبان،اشارهٔنارسایی از این مستی دارد.

ـ آنگاه، از روی زمین رفتند؛ لکن این فنای‌آنها، عین بقا بوده است.

ـ آن سروران، همه پیشوایان من بودند؛ وآیا این ندای این عاشق، برآن دور افتادگان نفعی دارد؟

ـ روزگاری من درکنارآنها بودم، اما زمانه مرا ازآنان دور ساخت.

آیا کار سرنوشت، برگشت دارد؟

ـ آیا هرگز دیده‌اید که من، از شما روی ملال در کشم؟ و یا از آن کسی که سرزمین مکه بر وجود او مشرف شده است.

ـ آن سر آفرینش افلاك و آیت مجد، که همهٔ اشیاء، ببرکت وجود او پیدا شده است.

ـ مزایای وجود او، از عدد ستارگان بیشتر، و از بلندی آنها والاتر است.

ـ خرد و اندیشهٔ اندیشمندان، هرچه اوج بگیرند، به پای کمالات او نمی‌رسند، و سرانجام حیران می‌گردند.

ـ از خاندان پاك، و صاحب اخلاقی سخت بزرگ و ستوده است. و مقامی دارد، که همهٔ اصفیای عالم، در پیشگاهش سر تعظیم فرود می‌آورند.

ـ آن شخصیتی که به داشتن وحی و کتاب از جانب خدا مخصوص گشته، و کتاب و هدایتش اینك در دسترس همگان است.

ـ ای ابوالقاسم، ای پیامبری که در برابر قدرت تو، همهٔ بزرگان اظهار خضوع می‌کنند.

ـ تو در بلندی مقام و والایی قدر، به مقام قاب قوسین رسیدی. دگر پیمبران، چگونه این پایگاه را دریابند؟[1].

ـ بخاطر تو، ماه آسمان دو نیمه شد؛ ای آسمانی که بر همهٔ آسمانها برتر آمدی[2].

ـ توئی که آفتاب را به خاطر علی عليه‌السلام برگرداندی، تا پرتو خود را دوباره در پهنهٔ زمین بگسترد.

۱و۲) دو مصرع آخر این دو بیت، مطلع قصیدهٔ همزیه ای است که شاعر مفلق عبد الباقی العمری تخمیس کرده است.

ـ تو نوری هستی ، که بر هر فروغ دگری چیره شدی ، وهمه از این نور هدایت تو بهره‌مند می‌شوند .

ـ تو همواره در پس پرده می‌تابیدی ، حتی آنگاه که آدم وحوا ، قدم به عرصهٔ وجود نگذاشته بودند .

ـ پس خدای ، ترا بهترین انبیا وپیغمبری قرار داد ، که نصیحت وتقوا و آیین وفا را در جهان پیاده کند .

ـ مردم را به‌آئین پاك وبخشنده وآسانگیر دعوت کردی . خدایا ! این چه دعوت زیبایی است !

ـ باتیغ و نیزه‌های بلند ، به پیکار مشرکان و دشمنان رفتی ، دشمنانی که برنابودی تو کمر بسته بودند .

ـ خاندان تو ، بهترین وبزرگوارترین خاندانها ؛ وهمه ، مردانی پرهیزگار ودانشمند بودند .

ـ همه ، باغهای کرامت وبخشش ، و ارواح پاك ، و در مقامی از سماحت بودند ، که میوه‌ها وثمراتش بهمگان می‌رسید .

ـ خیروسعادت ، از محضرآنها گرفته می‌شود ؛ و همواره خوان کرمشان گسترده است ، ودعاها درآستانشان مستجاب می‌شود .

ـ ای پیشوایان ! شما هدایتگر ، وبهنگام رسیدن سختیها وسیلهٔ رسیدن من به سعادت وبهروزی هستید .

ـ من این شعر را ، همچون درو گهر ، به هوای شما پرداختم و به نظم کشیدم .

ـ درود خدای بزرگ برشما باد ، تاهرزمان که سپیده می‌دمد ، و شب دامن می‌کشد .

ـ تا آنگاه که عاشق دلباخته‌ای ، به‌بانگ حزین بانگ می‌زند ، که «ای

سا کنان «حی ، وفای دیرینه کجا رفت » [1] ؟

قصیده‌ای دارد در مدح امیرمؤمنان عليه‌السلام .

ـ آنگاه که شب زنده‌داران را خواب و غفلت فرا گرفته ، و رهروان از رهروی بازمانده‌اند ، یاد تو به سراغ من آمد .

ـ ای کسی که به دیدار وزیارت او دل بسته‌ای ، این یاد ونام اوست که از مقام والایی ، مرا به نوازش گرفته است .

ـ یاد تو ، درشکم شبهای تاریك ، بسراغ من آمد ؛ ودیده ودلم‌را به‌تماشای تو روشن ساخت .

ـ ترا بخدا سوگند ، آنگاه که من پای در قبر گذارم ، وظلمت وتاریکی سراسر وجودم را می‌پوشاند ، چگونه راهنمایی خواهم شد ، وسامان خواهم یافت ؟

ـ وچگونه خواهم خفت ، وپلکهایی را که در همهٔ ایام ، بیاد تو باز بوده است ، برهم خواهم گذاشت ؟

ـ پاسخ خواهم شنید ، که مرا ، آن ناله وزاری تو ـ ناله‌ای که چون شعله‌های آتش برمی‌خاست ـ به یاری تو رسانده است .

ـ این آرزو وخیال ، سرزمین وجود مرا شستشو می‌دهد ، درحالی که در شبان وصل ، ابری تند می‌بارد ؛

ـ بارانی که گویی باران مهر و محبت امیر مؤمنان ـ صلوات الله علیه ـ است ، که در گلگشت احسانش به ریزش پرداخته است .

ـ این وجود گرامی علی ابن‌الحسن مرتضی عليه‌السلام است ، که ازسلالهٔ پاکان است ، وخود ، پاك ومطهر .

ـ امام هدایت بافضل کامل ، دریای احسان که بخشش فراوان دارد .

---

۱) اشاره به مطلع همین قصیده .

ـ او وصی پیامبر است، با فرمان خداوند، وبرهان آشکار.

ـ جوانمردی‌است باحلم وبردباری بی‌نظیر، که‌نه‌کینه دردل، ونه گره در ابرودارد.

ـ شرافت بیهمتا، سروری وبزرگواری بیمانند، و نسیب پاك، مخصوص اوست.

ـ خاندان علی ـعلیه‌وعلیهم‌السلام‌ـ بنیادی‌استواردارد، باستونهای‌مستحکم ساخته شده ونور آشکار وتابان، آنرا فراگرفته است.

ـ نه فرشته‌ای می‌تواند به والایی این‌خانه پر گشاید، و نه فلکی گرد او تواند دور بزند.

ـ مردم، به هر مرتبه ومقامی که برسند، در پیشگاه او ناچیز و کوچك خواهند بود.

ـ هر گاه در جنگ بخواهد بردشمنان حمله کند، لشکرش مرگ ونابودی دشمنانرا به ارمغان می آورند، وخدای بر آنان نصرت می‌دهد.

ـ چنانکه گویی دل وجان دشمنان، همچون مرغان پرمی کشد، وقالب تهی می کند.

ـ ای جد بزرگوار! زبان هرچه رسا وبلیغ باشد، از برشمردن اوصاف کمال تو ناتوان است.

ـ در والایی قدر شما، این بس که خداوند، شما را ستوده و تعریف کرده است، وسعی شما را مشکور دانسته است.

ـ ابرهای رضوان والطاف خداوندی، برسرزمین وجود تو، باران‌رحمت باریده است.

ـ تا پایان روزگار، تاآنگاه که مشتاقان وزائرانت، بیابانهای بی‌آب وعلف را پشت سر گذاشته، به‌آستان بوسی شما خاندان می‌شتابند.

ـ ای که درحالت شرمندگی ، چشمان خود را ، از سختیها ومحرومیتها، به زیر انداختهای ؛

ـ سختیهایی که روزم را شام تار کرد ، وراهها را برمن بسته است .

ـ ای آرزوهایی که تن مرا ، در پیش مردم ، نزار ولاغر کردهاید .

ـ خواب آرام را بمن دریغ مدارید ، که بادوری آن ، از ، یاد دوست جدا می‌افتم .

ـ بخدا که چقدر اشخاص ، به یك نگاه تو هلاك شده‌اند .

ـ ای خاك و سرزمین وداع ، چه اشکها که به ریگستانهای تو نثار شده است .

ـ آیا کسی هست که مرا از گمراهی و سرگشتگی برهاند ، و درسایهٔ تو نشاند ؟

ـ دریغا برروزگارانی که گذشت ، روزهایی که در کنار حبیب خود براین خاکستان بسر می‌بردم .

ـ هرگز فراموش نمی کنم ، دست جدایی همیشه مرا بآن سومی‌کشاند .

ـ به من‌اشاره می‌کند ، ومی‌پرسد : حالت چون‌است ؟ می گویم تیره‌بخت وتیره روزگار .

ـ تبسمی می کند و می گوید : فرزندان هدایت شده ، همه این سانند .

ـ پاسخ می‌دهم : هرگاه احوال کسی را که تو مالك وجود اویی ، بدانی ؛

ـ خواهی دانست که من نویسنده‌ای هستم ، که جمال و کمال ترا ، در نوشته‌هایم می‌نمایانم .

ـ « الف » اشعار وآثار من ، اندام کشیدهٔ ترا از « الف » قامت زیبای تو گرفته است .

ـ «میم» درآثارمن ، گویی گردی دهان پرتبسم وشیرین تو است ، ونقطهٔ

پایان‌اشعار من ، به مشك خال تو ختام می‌یابد .

ـ « صاد »دراین نوشته‌ها ، نمودار آن آبدانهایی است‌که درروز در گذشت تو از اشك چشم من لبریز گشته است .

ـ دندانهٔ « سین » ، نشانی از طره وجعد مشکین تو ، که‌مرا در کمند دام خویش بداشته است .

ـ «دال» همچون‌بنا گوش تو،که به‌دست دلال‌وناز ، مراآشفته داشته‌است.

ـ وقطعه‌های کلامم،از دل پاره پاره و ترسانم حکایت می کند ، که بدامن تو پناه‌آورده است .

ـ ترکیبات شعرم ، همچون گردنبندهایی زیبا ، که گردن نکورویان را آرایش داده است .

ـ آنگاه که همهٔ سطور این سروده‌ها به پایان رسد ، و کمال ترا بستاید ؛

ـ چون یاقوتی خواهد درخشید ، و به زبان حال خواهد گفت ، که من مرد این میدان نیستم (که ترا کماهو حقه بستایم) .

ـ بلکه این بخشی از حدیث اشتیاق است ، که هرگاه انگیزهٔ دوستی نبوده ، در این میدان طبع‌ازمایی نمی کردم .

ودرابیات زیر،کلام امیرمؤمنان علیه السلام را ، در شعر نشانده وتضمین کرده‌است:

هرگاه بخواهی فرمانروای کسی باشی،براو احسان کن؛وهرگاه‌بخواهی باکسی برابری کنی ، از او اظهار بی‌نیازی کن ؛

ـ و اگر دارای عزت و قدرت هستی ، و خواستی خوار وزبون گردی ، حاجت خود پیش او ببر ؛ آنگاه اسیر او خواهی شد .

بخشهایی از تاریخ زندگانی این شاعر ، وستایش‌اشخاص را که درحق‌او کرده‌اند ، از کتابهایی چون « نشوة » و « طلیعة » و صفحات « اعیان الشیعه » (ص ٤٦ ـ ٥٧ جلدبیست‌وششم)انتخاب کردم .



۱۰۵

سدهٔ دوازدهم

سید بدر الدین

متولد سال ۱۰۶۲

ای پاره کاغذی که بر روی تو ، هر گاه آوای دل خود را رقم زنم بخدا که اشك خواهم فشاند ، بر آن افتاده‌ای که پرده‌ای بر آن افکنده‌اند .

ـ هر گاه دیدید که ابر ها اشکریزانند ، بگوئید هوای زیارت کسی را دارند، که در خاك نجف آرمیده است .

ـ آن خاك پاکی که فرشتگان خدا ، بر کنار آن فرود می‌آیند .

ـ آنجا امامی که وصی پیامبر بوده ، وحیدری که پیشوای همهٔ مخلوقات است ، و آن دارندهٔ شرف به خاك سپرده شده است .

ـ آنجا دوست وبرادر پیغمبر ، و کسی که همچون جان او بود خوابیده ، که اگر خواهد ، شفاعت خواهد کرد .

ـ آنجا برادر و فدائی پیغمبر ، که جانش را بخاطر او فدا کرد ، مدفون شده ، که هر گاه روایات واخبارش را بخوانند یا تحریف کنند ، تفاوت ندارد .

ـ دراینجا امامی مدفون است ، که پیغمبر ، اورا در « غدیر » به‌جانشینی خویش بر گماشت ، و فریاد شادباش و تبریك از مردم برخاست ، وهمه اعتراف کردند .

احوال شاعر

بدرالدين محمد پسر حسين پسر حسن و او پسر منصور بالله قاسم و او پسر محمد حسنی صنعائی ، یکی از نیکوکاران یمن واز دانشمندان بزرگ آن سرزمین است . در همهٔ علوم و دانشها شرکت داشته ، و در کلام وطب و ادبیات و شعر ، قوی دست بوده است . تألیفات ارزنده‌ای دارد ، که از آن جمله است : رساله‌ای در کلام.از جمله اساتیدی که از آنها کسب علم کرده ، علامه شیخ صالح بحرانی ساکن هند ، وفاضل حکیم محمد پسرصالح گیلانی ساکن یمن را می‌توان نام برد. درماه صفر۱۰۶۲ متولد شده ، وما شرح حال وخلاصه‌اشعاراورا از «نسمة السحر» ج ۲ نقل کردیم .

جلد یازدهم غدیر بپایان رسید ، و بدنبال آن جلد دوازدهم است ، که بقیهٔ شاعران غدیر را در سدهٔ دوازدهم شرح می‌دهد .

و الحمد لله اولا و آخراً

خاتمه:

خدای را سپاس می گوئیم که به ما توفیق داده است تا در حد توانی که داریم در جهت نشر معارف اصیل شیعه ودفاع از حریم مقدس ولایت بکوشیم.

یکی ازالطاف الهی به ما، همین است که مأمور شدیم کتاب نفیس الغدیر، نوشته مرحوم علامه بزرگوار امینی را برای مردم مسلمان وشیعه فارسی زبان، از عربی ترجمه نمائیم. که این امر بوسیله چند تن از فضلا و علماء حوزه ودانشگاه انجام گرفت.

یازده جلد عربی این کتاب نفیس در بیست ودوجلد زبان فارسی تنظیم شد که هم اکنون آخرین جلدآن تقدیم علاقمندان به مقام ولایت وامامت می شود.

کتابخانه بزرگ اسلامی باسابقه خدمتگزاری در جهت نشر معارف اهل البیت علیهم السلام و واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت که همان اهداف مقدس را دنبال می کند مفتخر است که توانسته بدون هیچ چشم داشت مادی این کار عظیم را بپایان برساند وامید است که برای یکنواختی ترجمه‌ها درموقعیت دیگری که انشاء الله هرچه سریعتر پیش بیاید، تمام مجلدات را توسط یك نفرویراستار تنظیم وبازنویسی کرده، به نشر بسپاریم.

در این جا لازم است که ازتمام فضلاء وعلماء ودانشمندان ودیگردوستان و سرورانی که در ترجمه این کتاب ما را یاری کرده اند تشکروقدردانی کرده از خداوندمتعال توفیق هرچه بیشترآنها رابخواهیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

واحد تحقیقات اسلامی

فهرست الغدير جلد ۲۲

بقیهٔ شاعران غدیر در قرن نهم

شاعران غدیر در قرن دهم

شاعران غدیر در قرن یازدهم

